

## بنیاد فرهنگی کهزاد

خوانندگان ارجمند،

قسمت هائی از کتاب «لشکرگاه» اثر علامه احمد علی کهزاد، از گفتار اول تا هفتم در دو نوبت قبلاً خدمت تان تقدیم گردید. اینک کتاب مذکور بصورت کامل تا گفتار دهم خدمت تان تقدیم میگردد. امید است مورد استفاده و ازدیاد معلومات تاریخی تان قرار گیرد.

قسمت آخر آن نهایت تاثیر انگیز است که متأسفانه در اثر خانه جنگی ها و بی اتفاقی ها چگونه شهرهای زیبای غزنه و لشکرگاه توسط سلطان علاالدین جهانسوز به خاکستر تبدیل میشود و آن مراکز قلمرو پهناور غزنوی به ویرانه مبدل میشود و بعد از آن تیمور لنگ و چنگیز آن ویرانه ها و شهرهای آبادان دیگر را به ویرانه ها تبدیل میکنند. مردم افغانستان امروز این داستان های تاریخی را بهتر درک میکنند زیرا ویرانی های سه دهه اخیر هم کمتر از آن ویرانی ها نمی باشد و یک بار دیگر در تاریخ ثبت میگردد که ما توانائی گرفتن درس عبرت از رویداد های تاریخی را نداریم.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

# لشکرگاه

کوشک سلطنتی غزنویان در دشت لکان

مطالعات تاریخی، ادبی، هنری و باستان  
شناسی

تالیف

احمد علی کهزاد

اسد 1332

انجمن تاریخ

کابل افغانستان

ملکی کز ملکان بوسه به اکلیل زنند  
میخ دیوار سراپرده بصد میل زنند

چون به لشکرگه او آئینه پیل زنند  
شاه افریقه را جامه فر و نیل زنند

## مسعود و لشکرگاه

ای خداوند خراسان و شهنشاه عراق  
ای بمردی و بشاهی برده از شاهان سباق

ای سپاهت را سپاهان رایتت را ری مکان  
ای ز توران تا به ایران بندگان را وثاق

ای جهانرا تازه کرده رسم و آئین پدر  
ای برون آورده ماه مملکت را از محاق

ای ملک مسعود بن محمد کاحرار زمان  
بر خداوندی و شاهی تو دارند اتفاق

هم بدان ره کاشتقاق فعل از فاعل بود  
سعد و چرخ از کنیت نام تو گیرند اشتقاق

از همه شاهان چنین لشکر که آورد و که برد  
از عراق اندر خراسان از خراسان در عراق

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل  
کاحمد مرسل بسوی جنت آمد از براق

ای خداوندی که نصرت گرد لشکرگاه تست  
چترت ایوانست و پیلت منظر و فحلت رواق

تا سفرهای تو دیدند و هنرهای تو خلق  
برنهادند از تعجب قصه شاهان به طاق

"منوچهری"

فهرست مندرجات

گفتار	مضمون	صفحه
الف	مقدمه	
ب	تقریظ	
گفتار اول	لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد	
گفتار دوم	حفریات در لشکرگاه	
گفتار سوم	لشکرگاه و بست از نظر فرخی	
گفتار چهارم	کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه ملک الشعرا استاد عنصری	
گفتار پنجم	کشتی رانی روی آبهای هیرمند	
گفتار ششم	تصویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه	
گفتار هفتم	مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی و مسجد جامع لشکرگاه	
گفتار هشتم	سلاطین غزنوی و شکار	
گفتار نهم	چند ماه حیات مسعود در لشکرگاه	
گفتار دهم	آغاز، عروج، سقوط و انهدام لشکرگاه	

## مقدمه

دودمان آل ناصر دو قرن کامل در بین سرزمین زیبا و ازین سرزمین زیبا به بخشی بزرگ درین گوشه شرق جهانبانی کردند و نام نامی و نشانه های سترگ و گرامی از خود بیادگار گذاشتند که وصف آن را در ده قرن تاریخ مملکت در بزرگترین آثار تاریخی و در زیباترین قصاید خداوندان سخن مشاهده میکنیم. فرخی ها، عنصری ها، بیهقی ها و صدها سخن سراییان بزرگ در مدح سلاطین عظیم الشان غزنه و در تعریف عصر درخشان مدنیت پرور و باغ ها و کاخ های مجلل ایشان بسیار گفتند و بسیار نوشتند و نوشته ها و گفته های آنها تا امروز و تا هر روزی که جهان باقی است باقی خواهد ماند.

در حدود 9 صد سال است که تاریخ مسعودی و قصاید ملک الشعراء دربار محمود و چکامه های غرای شاعر سیستانی را میخوانیم ولی شواهدی در دست نداشتیم تا اقلاً گوشه از آن گفته های نغز و پرشکوه را ثابت کند. بالاخره اتفاقات یاری کرد و در کرانه های هیرمند، در جوار بست، کاخی کشف شد و چشم دید سخن سرایان نامی یک دفعه رنگ حقیقت پیدا کرد. لشکرگاه کشف شد و با کشف آن پرده از مقابل نگاه ما برداشته شد. افتخار دارم که در بالا زدن این پرده سهمی دارم و شادم که اینک دست خوانندگان گرامی را گرفته و در پرتو این شمع کوچک در لشکر گاه بست وارد کوشک سلطنتی دشت لکان میشویم.

احمد علی کهزاد

گذرگاه، کابل، اسد 1332

## تقریظ

### آقای کهزاد مؤرخ شهیر وطن!

پس از بیست سال تتبع و تحقیق در آثار و کتب دوره آل ناصر و تحمل رنجهای فراوان که در این راه برده ام بسیار شادم که بیدار اثر قیمتدار تو نسبت به لشکرگاه یا لشکری بازار احفاد ناصر دین الله سبکتگین در بست دیده روشن میکنم.

این اثر هم از نگاه تاریخ و هم از نگاه عشق به آثار و مفاخر وطن شایسته ستایش و درخور تمجید است.

تاریخ سرزمینی که در آن بسر میبریم از وقایع بسیار بزرگ و آثار نهایت باشکوه و زیبا مشحون است که تحقیق هر یک از این داستان ها و کاوش ها در هر کدام از این آثار و متروکات کتابی جداگانه میخواید و مستلزم مباحث بسیار عالمانه و دقیق میباشد.

تو مانند سایر آثار مخلصی که نگاشته ئی درین اثر خود نیز یک فصل از مفاخر وطن خویش را روشن نموده ئی.

این یک وظیفه ملی بود که تو در پرتو استعداد و لیاقت و تتبع خویش بیپایان رسانیدی. جزاک الله فی الدارین خیرا.

امید وارم سایر جوانان دانشمند ما نیز به انجام وظایفی که درین راه دارند، موفق گردند.

خلیلی

## گفتار اول

### لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد

در عالم، کشفیات هر چه میخواید باشد، اتفاقات دخالت زیاد دارد. روز 26 حمل 1327 در طی مسافرتی بجانب بست، اسم "لشکری بازار" از زبان سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار برآمد. در ماه ثور سال مذکور کلمه "لشکرگاه" در تاریخ بیهقی نظرم را جلب کرد. لشکرگاه در عالم تاریخ و ادب کشف شد و باستان شناسی با شواهد مادی این نظریه را تأیید نمود.

### لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد

#### لشکرگاه یا لشکری بازار

#### دشت لکان میان مسیر هیرمند و ارغنداب

#### کوشک دشت لکان

#### بست و لشکرگاه دو حصه یک شهر

#### طاق بست شاهکار معماری عصر غزنوی

#### مسافرت 26 حمل 1327 بطرف طاق بست

#### اکتشافات غیر مترقبه

#### خرابه های لشکرگاه در سرخی شامگاهان

در سال 1312 شمسی مطابق 1933 مسیحی موقعی که بنا بود هیئت «کاروان زرد» فرانسوی به تعقیب خط مسافرت خود در آسیا از راه هرات وارد افغانستان شود و بنده در آن زمان بحیث ترجمان زبان فرانسوی در دارالتحریر شاهی کار میکردم، از حضور اعلیحضرت شهید مامور شدم تا به معیت «کپتان پکور» که بقسم نماینده هیئت برای دیدن راه ها و پل ها و تهیه تیل وارد افغانستان شده بود و به همراهی پروفیسور هاکن مدیر هیئت حفاریات فرانسوی که بحیث باستان شناس و متخصص مسائل آسیائی در هیئت کاروان زرد عضویت داشت، بطرف قندهار و گرشک حرکت کنم و با هیئت کاروان زرد در افغانستان گردش نمایم. در سال مذکور مدت یکماه با «هاکن» و «پکور» در گرشک اقامت داشتیم و پیوسته میان

حوزه هیرمند و ارغنداب رفت و آمد و سیر و سیاحت داشتیم و مقصد اساسی ما مطالعه امکانات عبور دادن موترهای سنگین هیئت بود. چون هر دو رودخانه پل نداشت و وسایل نقلیه ذریعه کشتی عبور داده میشد، کوشش نمودیم تا کشتی ارغنداب را از راه آب به هیرمند و از حوالی متصل قلعه بست به گرشک بیاریم تا کشتی های هیرمند و ارغنداب را با ریسمان های فلزی بهم بسته و موترهای ثقیل را حمل و نقل دهیم.

بالاخره هیئت کاروان زرد وارد گرشک شد و با ترتیباتی که اتخاذ نموده بودیم همه موترها به سلامت از آب هیرمند عبور کرد و حین وصول به سواحل چپ رودخانه پروفیسور هاکن که قبل برین از راه مطالعه به وجود کمان زیبای بست آشنائی داشت، رئیس و چند نفر از اعضای برجسته هیئت کاروان زرد را گرفت و در حالی که بنده هم حاضر بودم برای دیدن طاق تاریخی بست حرکت کردیم. متأسفانه چون راه فوق العاده خراب و جر و جوی زیاد بود یکعه رفقای سفر ما با یک موتر صحراگرد از جوئی عبور توانستند و بنده که در موتر شهری بودم اینطرف جوی ماندم و ارمان دیدن طاق بست تا اوائل سال 1327 بدل ماند.

طاق بست که اکثر هموطنان گرامی تصاویر خورد و بزرگ آنرا در مجلات و جراید مملکت دیده اند، در پای بالاحصار بست قرار دارد و واقعاً یکی از شاهکار های هنری اسلامی این مملکت است که متأسفانه در اثر مرور زمانه و تأثیرات باد و باران و صدمه های دست بشری کمی منحنی شده و از دیرباز ریاست موزه و حفاریات و حفظ آثار وزارت معارف در صدد مرمت کاری آن بود تا اینکه در سال 1327 هنگامیکه جناب سردار محمد یونس خان سمت نایب الحکومگی ولایت قندهار را داشتند رسماً از وزارت معارف خواهش کردند تا هیئتی مرکب از اشخاص فنی برای مطالعه امکانات مرمت کاری طاق مذکور فرستاده شود. در نتیجه بنده با موسیو شلوم برژه مدیر هیئت حفاریات فرانسوی و موسیو لوبر مهندس هیئت و موسیو کوریل عضو هیئت روانه قندهار شدیم و روزیکه بنا بود با جناب نایب الحکومه برای معاینه طاق بست حرکت کنیم مدیر هیئت مردم شناسی دانمارکی که در قندهار بود با جناب خیلی الله خلیلی که در آنوقت سمت ریاست قند و پترول را در قندهار داشتند با ما همراه شدند و کاروان کوچک ما بکنار چپ هیرمند رسید و از نقطه مقابل گرشک بطرف خرابه های قلعه بست حرکت کردیم. در راه جناب سردار محمد یونس خان در حالیکه بطرف دست راست در افق شمال غربی دشت به خرابه هائی دور افتاده ئی اشاره نمودند، فرمودند که اینجا هم خرابه های زیادی افتاده که مردم محلی معمولاً آنرا «لشکری بازار» میگویند و قابل دیدن است.



چون هدف ما طاق بست بود و شام هم باید به گرشک مراجعت کنیم، فیصله نمودیم که اول وظیفه اساسی را که مطالعه امکانات مرمت کاری طاق بست است انجام داده و عصر عندالمراجعه راه خود را چپ کرده و در امتداد انحنای مجرای هیرمند همه خرابه های بین بست و لشکری بازار را معاینه خواهیم نمود.

به این ترتیب طاق بست و خرابه ها و بالاحصار و گرد و نواح قریب آنرا مطالعه و عکس برداری نموده و بعد از صرف نهار در سایه چند درختی که تا حال در مجاورت خرابه های بست باقی مانده راه مراجعت پیش گرفتیم.

خرابه های بست و لشکری بازار به اصطلاح قدیم بفاصله یک فرسخ، که بحساب های امروزی دونیم کروه و یا 7 کیلومتر شود از هم فاصله دارد و با این بعد مسافه ساحه میان این دو جا بخصوص در حواشی ساحلی رودخانه هیرمند از خرابه ها و بقایای بقعات و زیارت ها خالی نیست. لشکری بازار و بست در حقیقت دو حصه یک شهر اند. یکی محل بود و باش مردم و دیگر محل رهائش سپاه و ادارات دولتی. بست و لشکری بازار هر دو کنار مجرای هیرمند، هر دو در دامان دشت پهناوری افتاده که آنرا به احتمال قریب به یقین «دشت لکان» می‌گفتند و ضبط های مختلف دیگری هم دارد مانند «بکان» و «چکان» و غیره. رود هیرمند از لشکری بازار تا بالاحصار بست در فاصله چندین کیلومتر نیم دایره عظیمی تشکیل داده و دشت لکان و خرابه های روی آنرا در آغوش کشیده است. با اینکه بست و لشکری بازار هر دو متصل مسیر آب هیرمند واقع است چون رودخانه در طی هزاران سال مجرای خود را در دشت خورده و به علت جریان در زمین هموار جلگه ئی سر و صدای زیاد ندارد، روی دشت لکان در خطی که از بست بطرف لشکری بازار می رفتیم از رودخانه اثری دیده نمی شد و حرارت آفتاب با اینکه اوائل سال (26 حمل 1327) بود احساس می شد ولی هنوز نهایت گوارا و مطبوع بود.

بهر حال تقریباً ساعت های سه بعد از ظهر از پای دیوارهای نیمه ویرانه بست که بقایای مراحل اخیر اشغال شهر در دوره های بعد از خرابکاری تیمور میباشد، عبور نموده و چون در دشت تقریباً هر سمتی اتومبیل حرکت میتواند از خرابه ئی به خرابه ئی پیش میرفتیم و بدین ترتیب در دو سه جا موسوم به مزار «شهزادگان سرواز» و «شهزاده حسینی» متوقف شده و به خواندن لوايح و گرفتن عکس ها مشغول شدیم که شرح آن با اینکه دلچسپ و از نظر تاریخ مفید است، اینجا به مبحث حاضر ربط مستقیمی ندارد. خلاصه از این جاها گاهی پیاده و گاهی به سواری اتومبیل گذشته و بالاخره از دور مجموعه دیوارهای نسبتاً بزرگ و بلند و طولانی پدیدار شد. میان ما و دیوارهای بقایای آبادی بزرگ چند صد متر فاصله

است. چون در آفتاب دیگر هوا گرم بود و بعد از گردش های روز خسته و زله و مانده هم شده بودیم و ماهیت واقعی خرابه ها هم برای ما معلوم نبود، یکی دو نفر از رفقای سفر ما مثل موسیو کوریل فرانسوی و مستر کریستن سن رئیس هیئت مردم شناسی دانمارکی در موتر ماندند و بنده و موسیو شلوم برژه و جناب نایب الحکومه و جناب آقای خلیل الله خلیلی و مهندس هیئت موسیو لویر پیاده شده و بعد از عبور از جوی ها بطرف خرابه ها نزدیک شدیم.

جناب سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار که قبل برین اینجا ها را مفصل دیده بودند، میخواستند از همان زاویه و نقطه ئی که بار اول وارد شده بودند خرابه های لشکری بازار را بما نشان دهند ولی چون دامنه خرابه ها از بقایای بازار قدیم گرفته تا عمارات مختلف بیش از یک کیلومتر طول دارد و اصلاً از دامن دشت از هر سمت و گوشه ئی میتوان وارد شد و راه بلد اولی هم حاضر نبود از صفحه مقابل به حصص وسطی خرابه ها نزدیک شدیم. آقای خلیلی که مثل ما تازه اسمی از لشکری بازار شنیده ولی آنرا ندیده بود با دلچسپی های زیادی که بتاریخ درخشان عصر غزنوی ها دارد و با مجلدی از تاریخ بیهقی به بست آمده بود خستگی های دشت و آفتاب گرم آنرا فراموش کرده و با اشتیاق زیاد به عجله قدم برمیداشت و با بیحوصلگی و شتاب زدگی که در چنین مواقع طبعاً پیدا میشود بالاخره خود را به پای یک سلسله دیوارهای بلند و طولانی رساندیم. در وسط خط دیوار ها از مدخل بزرگی گذشتیم که به دو طرف آن برج ها و اطاق ها با دیوارهای بس ضخیم تعمیر شده است و دفعتاً وارد محوطه بسیار بزرگ و مستطیلی شدیم که دیوارهای چهار ضلع آن همه آباد است و در وسط آن صفا ئی تا حال باقی مانده. محوطه ئی با این عظمت و بزرگی با این همه دیوارها و مدخل بزرگ که آثار خرابی کمتر در آن وارد شده است دفعتاً ذهنیت ما را که تا دقایق اخیر منتظر چیز های عادی بودیم، تغییر داد. چون لشکری بازار تنها اسمی است که باید عجالاً مقصود این همه آبادی ها را از مفهوم آن استخراج کنیم، بفرمایید یکی از میدانهای مشق نظامی ها افتادیم ولی فوراً باید عرض کنیم که این حدس خلاف حقیقت بود و این محوطه اصلاً در زمان آبادی لشکرگاه و بخصوص در عصر سلطنت مسعود اول باغ شکار و یکنوع شکارگاه داخلی و خصوصی قصر بود که در مبحث شکار سلاطین غزنوی علیحده از آن بحث خواهیم نمود.

بعد از نگاهی به چهار سمت این محوطه وسیع با مشاعر بیدار شده و تکان خورده در حالیکه احساسات کنجکاوی برانگیخته شده بود، پیش رفتیم و از مدخل بزرگ و بلند دیگری گذشته وارد محوطه دیگر گردیدیم که بذات خود خیلی کلان میباشد ولی به تناسب محوطه اولی و به پهلوی آن کوچکتر معلوم میشود. دیوار های این محوطه داخلی 7-8 متر بلند و یک سلسله کمان هائی دارد که قوسی آن به

اصطلاح فرانسوی بشکل نعل اسپ است و حاشیه های پلستر آن در جاهائی که باقی مانده دنداندار میباشد. پایان تر از ارتفاع سر کمان های مذکور یک عده کمان های دیگر در دیوارها تعبیه شده که مقصود از آن شاید استحکام دیوارها باشد. بهر حال تناسب جسامت، ارتفاع دیوارها، شکل و تناسب کمانها و طاقها، بقایای پلستر کاری روی دیوارها، تزئینات بشکل گل های بزرگ مدور که جاهای افتادگی آنها کنده در دیوارها معلوم میشود آثار تزئینات قالب گرفته شده و حتی شواهد بعضی رنگ آمیزی ها در نقاط محفوظ از باران در انحنای کمان ها و طاق ها به مرتب به حیرت ما افزود و با آنکه از یک لحظه قبل انتظار دیدن چیزهای نو و دلچسپ در ما پیدا شده بود معذالک اینقدر هم تصور نمیتوانستیم که در یک گوشه فراموش شده دشت، عقب یک سلسله دیوارهای خام باران زده و باد خورده و آفتاب دیده چنین بناهای مرتب با یک نقشه و پلان منظم ببینیم که با خورده شواهدی که باقی مانده روزی هم تزئینات برجسته و نقوش و هم رنگ آمیزی ها داشت.

بعد از ملاحظه این همه جزئیات باز در پهنای آبادی های نیمه ویرانه بیشتر رفتیم و بعد از مدخل بزرگ دیگر وارد تالاری شدیم بشکل صلیب. دیوار های ضخیم به بلندی چندین متر ایستاده و از روی وسعت محوطه مرکزی آن تخمین مینمودیم که چه گنبد بزرگی فراز آن آباد بود. در چهار گوشه تالار اطاق های بزرگ دیگر با مدخل ها و روشن دان ها دیدیم و این همه اطاق های بزرگ و تالار ها که به اساس یک نقشه مرتب تعمیر شده بود خود به خود حکم میکرد که اینجا ها محل رهاپیش و بود و باش و زندگانی عادی نیست و از در و دیوار بوی عظمت و جلال درباری می آید و همه بیک زبان میگفتیم که اینجا روزی بارگاه و محل دربار شاهی بوده است. ممیزات و اختصاصات سبک معماری هر کدام بجای خود جلب نظر میکرد و باید هم جلب نظر بکند زیرا تا آنوقت نظیر آن را در سایر نقاط افغانستان ندیده بودیم. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی اظهار میداشت که بعضی از این ممیزات در سبک عمرانی کشورهای اسلامی هم بی مانند است. در مقابل دهلیز عریض تالار دربار محوطه داخلی بزرگ دیگر به ملاحظه رسید که در آن جا بزرگان و اهل دربار و کسانی که روزهای مخصوص به غرض تشرف به بارگاه می آمدند، انتظار میکشیدند و اینجا را در عصر غزنوی ها طارم میگفتند.

بیشتر گفتیم که در چهار کنج تالار بزرگ دربار اطاق های بزرگ دیگر تعبیه شده است که بدون سقف همه دیوارهای آن باقی مانده و چون سقف های آنها گنبدی بوده برای تعمیر گنبدی روی محوطه اطاق های مربع در چهار زاویه فوقانی

دیوارهای اطاق ترتیبات مخصوصی گرفته شده بود که بعد ها بعد از مطالعات مهندسی فهمیدیم که از مختصات سبک معماری غزنوی ها است.

بعد از معاینه این قسمت ها یقین ما بیشتر شد که اینجا روزی قصر سلطنتی و بارگاه شاهانه ئی بوده و با اینکه هیچ کدام ما به نام «لشکرگاه» یا «لشکری بازار» در متون مربوط به عصر غزنوی چیزی نخوانده بودیم و یا اگر خوانده هم بودیم تعیین محل و تشخیص آن در بین خرابه ها به خیال و تصور ما هم نمی‌آمد، هر کدام حدسی می‌زدیم و بدون کدام دلیل و برهان مقنع اسم غزنوی ها و سلاطین مقتدر آن به زبان ما می‌آمد و در حالیکه از این اطاق به آن اطاق، از این دهلیز به آن دهلیز به عجله وارد و خارج میشدیم هر کدام اظهار نظری میکردیم و پیش میرفتیم.

بطرف شمال تالار بزرگی که به حدس آنرا تالار دربار خواندیم به چندین دسته اطاق های دیگر با راهرو ها و ترتیبات عمرانی مخصوصی مواجه شدیم. این مجموعه اطاق ها با مجموعه ئی که پیشتر ذکر کردم فرق داشت. یعنی از روی اندازه به پیمانه کوچک تر ساخته شده بود. آخرین قطار اطاق های این حصه مشرف به رودخانه هیرمند میباشد و از هر رواق و هر کلکین و دریچه ئی که بیرون نگاه شود، سطح آب رودخانه بنظر میخورد و آنطرف جریان آب های هیرمند جلگه پهناور و سرسبزی منبسط است که آخرش در سر تا سر افق مقابل با خط آسمان پیوست است.

با عجله ئی که در پیش است از این اطاق به آن اطاق از این گوشه به آن گوشه در تردد هستیم و در هر دقیقه از سوراخ نیم ویرانه کلکین و کمان نیمه افتاده سرتاق گوشه ئی از سطح رودخانه بنظر خورده و با عبور و حرکت سریع ما از نظر ناپدید میشود.

چون آفتاب نزدیک غروب بود راجع به این حصه خرابه ها لشکری بازار هم حدسیاتی پیش خود قایم کردیم و این حصه ها را مخصوص زندگانی خصوصی و خانوادگی صاحب قصر تعبیر نمودیم و بعد ثابت شد که تصورات ما بی مورد نبود و حرم سرای کوشک سلطنتی اقلأ در زمان مسعود اول همین جا بود و در صفحات آینده مبحث مخصوصی برای شرح این مطلب وضع خواهیم نمود. (مبحث حفاریات لشکرگاه ملاحظه شود).

چون در خط سیر و گردش خود از صفحات خرابه های لشکری بازار که رخ بجانب دشت است در عمق خرابه ها بعد از دیدن باغ شکار و محوطه های دربار

و حرم سرای به کناره های هیرمند رسیدیم، از مدخل بزرگی که رخ به جانب رودخانه است بیرون شده و در پای دیوار های بلند که موازی مجرای رودخانه متصل مسیر آب منبسط است چند قدمی برداشتیم و ملتفت شدیم که این آبادی ها از طرف شمال مشرف به رودخانه بود و بانی این آبادی ها در انتخاب محل و موقعیت نظر بسیار صائبی داشت. کسانیکه در لشکری بازار زندگانی داشتند نه تنها برای احتیاجات روزمره از آب های رودخانه استفاده میکردند بلکه در مراوده و گردش و حمل و نقل از آب های هیرمند کار میگرفتند و این موضوعی است که در گفتار پنجم «کشتی های کوشک دشت لکان - کشتی رانی روی آب های هیرمند» مفصل در اطراف آن صحبت شده است.

به شرحیکه پیشتر نوشتم چون بلاانتظار و بصورت غیر مترقبه از راه یکی از مدخل ها به این خرابه های با عظمت که رخ به جانب دشت است وارد شدیم و در پهنائی و عمق خرابه ها تا کناره های هیرمند پیش آمدیم. حالا که به کنار رودخانه رسیده ایم به دو جانب شرق و غرب که نگاه میکنیم دامنه آبادی است که قسمتی پیوسته و بقیه کنده کنده حصه ئی به طول چند صد متر و بقیه حد به حد در امتداد مسیر رودخانه عظیم هیرمند منبسط است و دیوارهای ضخیم و بلند و پهن است که بر سطح آن حاکم میباشد. دشت پهناور، رودخانه بزرگ، جلگه عظیم، افق وسیع، آبادی های کهن و نیمه ویرانه در آخرین روشنی های کم رنگ دیگر و دقایق نزدیک شام چون اشباح عظیم الجثه که گوئی مرور زمانه و قرون آنها را بزرگ و هیبت ناک ساخته و خود علامه فارقه عصر و زمان شده اند در حالیکه شکل و قیافه آنها تمیز نمیشود چون پرگنه های گل و خاک جلب نظر میکند.

دقایق اخیر دیگر و آغاز شام است با اینکه مدتی است آفتاب در جلگه پهناور آنطرف آب های هیرمند، آنطرف دشت ها و بیابان ها و ریگستان های سیستان فرو نشسته هنوز در افق باختری یکنوع روشنی سفید زرد کاهی مایل به گلایی نمودار است. نسیم خفیفی از ماورای پهنائی رودخانه میوزد و حد به حد در دامان بیکران جلگه پارچه ئی از سطح آب های هیرمند در تاریکی شامگاهان سفید میزند.

چون وقت تنگ است امکان ندارد که همه جاها را ببینیم لذا حصصی را که ملاحظه کردیم حین بازگشت باز سرسری دیده و چون قسمت های باقی مانده شرقی بیکر آبادی های لشکری بازار سر راه حرکت ما بطرف گرشک بود متوجه قسمت های غربی شدیم. در ین قسمت باز متصل هم محوطه های داخلی میدان های محاط با دیوارها یکی بعد دیگر ظاهر میشد و بدون اینکه فکری کنیم و اظهار نظری نمائیم، میگذشتیم تا اینکه از آخرین محوطه گذشته به مدخل نهائی

جناح غربی این همه آبادی ها رسیدیم. جناب سردار محمد یونس خان پیشتر به بلندی که از تراکم گل های یکی از برج های متصل دروازه بمیان آمده بود بالا شده و دیگران را صدا زدند و چیزیکه پیش روی خود دیدیم بقایای دو رسته دکان های لشکری بازار بود که درست در محور مدخل بزرگ اقلأ بطول یک کیلومتر پیش رفته و از افق مقابل، جاده مستقیمی از میان صفوف خرابه های دکان ها گذشته و به دروازه بزرگ منتهی شده است.

در منتها الیه نقطه غربی بازار و شاید از آنهم دورتر در کناره های مسیر هیرمند خرابه های با عظمت دیگر معلوم میشد که به علت نبودن وقت از آن صرف نظر کردیم. قرار بیانات سردار محمد یونس خان نایب الحکومه وقت، دیدن لشکری بازار وقتی به بیننده بیشتر تاثیر وارد میکند که از همین جاده مستقیم از میان بقایای قطار دکان ها وارد شوند. واقعاً طی یک کیلومتر درین جاده مستقیم و دیدن خطوط دیوارهای دکان ها و رسیدن در مقابل درب بزرگ و عبور از میان یک سلسله میدان ها، محوطه ها، حویلی ها، دروازه های بلند و طاق ها و رواق های رفیع و دیدن آبادی های متناظر نسبت به محور مدخل ها به مراتب بیشتر تاثیر وارد میکند و وضاحت نقشه، عظمت بنا و استحکام عمارات و قدرت نقشه کشی و عمرانی وقت از نظر فن خوب تر مدنظر مجسم میگردد.

بهر حال بعد از چند دقیقه توقف در پیرامون دروازه غربی لشکری بازار راه مراجعت پیش رفتیم. حصه هائی را که تا تالار دربار قصر اتصال داشت از زوایا و راه های دیگر عبور کردیم و به حصص شرقی پیکر آبادی ها پیش رفتیم. نظیر تالار دربار و حیاط های داخلی مربوطه آن تالار دیگری آمد عیناً به نقشه و پلان اولی ولی به تناسب کوچکتر. عندالورود جز اینکه تشابه میان تالار اول و دومی و ملحقات آنها را ببینیم در باب مورد استعمال اصلی آن حدسی زده نمیتوانستیم جز بصورت خیال و تقریب که این هم از ملحقات عمارت مرکزی درباری است ولی بعد ها به اساس اشارات متون بیهقی فهمیدیم که در لشکرگاه برای دیوان و دفتر و دارالانشأ و اجتماع حاجب ها و وزرا و سپه سالاران و رهائش سفرا و ایلچی های خارجی جاهای مخصوصی بود که بعضی آن در پیکر شرقی لشکری بازار قرار داشت که در صفحات آینده این اثر به بعضی از ین جاها اشاره خواهد شد.

بعد از عبور از لا به لای دیوارها و حیاط ها و بازار پهنای آبادی ها گذشته و بار دیگر به کناره های هیرمند نزدیک شدیم و لب لب آب رودخانه راه بازگشت خویش را بطرف شرق پیش گرفتیم. در چند صد قدمی مقابل ما از میان دریچه ها دیوار های مشبک معلوم شد و توجه را بیشتر جلب کرد. پیش رفتیم چهار اطاق بزرگ متصل هم مشرف بر آب های رودخانه بملاحظه رسید و دیدیم که در روی

دیوار های داخلی برای هزاران کبوترخانه ساخته اند. اینجا بلاشبه کبوترخانه مربوط لشکرگاه بود و در روزگار آبادی قصر هزاران کبوتر در بین جا نگهداری میشد. کبوتر پرانی در کاخ های سلطنتی مخصوص در مراسم جشن سده جزء تشریفات عصر بود و از قصاید سخن سرایان بزرگ عصر غزنوی و متون تاریخی آن عصر در بین موارد معلومات زیاد بدست می آید.

شام است، هوا تاریک شده. در حالیکه با عجله و شتاب از پای آخرین دیوار های جناح شرقی خرابه های لشکری بازار دور میشویم. پیکر خرابه ها چون هیولای عظیم ولی صامت و خاموش در دامان دشت و آغوش آسمان تکیه داده و در سیاهی شامگاهان منظره هول انگیز بخود گرفته است. در حالیکه از پای آخرین دیوار های جناح شرقی خرابه ها بطرف بقیه رفقای سفر بر میگردیم و پاهای ما در اثر گردش روز، روزیکه تمام آن به گردش و دوش اینطرف و آنطرف گذشته شخ و کرخت شده از دیدن خرابه های با عظمت و شگفت انگیز در خود احساس شادمانی و مسرت میکنیم و عجله داریم تا نوید این کشف بزرگ را به سائر رفقای سفر خود ابلاغ نمائیم.

این بود شرح گردش های یک روزه تحقیقات باستان شناسی و با اینکه به یقین چیز مهم و جدیدی کشف نموده بودیم هیچ کدام ما گفته نمیتوانستیم که این خرابه ها چه بود؟ به که تعلق داشت؟ وبکدام عصر و زمان ساخته شده بود؟ جناب سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار اولین کسی است که اینجا را به نام لشکری بازار به ما معرفی کردند و واسطه کشف آن شدند. دوست دانشمند گرامی جناب خلیل اله خان خلیلی که آنروز با ما یکجا بودند بعد از اینکه ابهت و جلال ویرانه ها را دیدند در حالیکه هنوز در پای دیوار های نیمه ویرانه گشت و گذار داشتیم گاهی بیاد عظمت محمود و مسعود شعری از چکامه های غرای فرخی شاعر سیستانی میخواندند و گاهی هم به موقع از دفتر خاطرات پارچه ئی از تاریخ بیهقی گوشزد میفرمودند ولی با اینکه مجلدی از تاریخ بیهقی با خود آورده و آنرا در بین گردش ها در بین خرابه ها در دست داشتند نه ایشان و نه بنده و نه کدام نفر دیگر از رفقای همسفر ما حدس هم زده نمیتوانستیم که کلید همه اسرار این ویرانه ها که روزی کاخ با عظمت غزنویان بود، در همین کتاب موجود است. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت حفاریات فرانسوی مثل ما مات و مبهوت مانده بود و پیوسته ملاحظات خودش را مبنی بر عظمت بنا و یکدست بودن پلان عمرانی و پاره شباهت های آنرا از لحاظ مهندسی به آبدات اسلامی دوره های عباسی و بنی امیه به رخ ما میکشید ولی با محافظه کاریهایی که علمای فرنگ دارند راجع به اصل و بود و تاریخ و بانی این همه آبادی های حیرت انگیز خاموش بود و دلیلی هم در بین نبود که یکی از ما گشاده تر حرفی بر زبان آرد. تا اینکه وارد قندهار و

کابل شدیم و بعد از مرور در تاریخ بیهقی دفعتاً ملتفت شدم که همین لشکری بازار واقع در مجاورت «بست» در کنار هیرمند به نام «لشکرگاه» یاد شده است. خواندن کلمه لشکرگاه بست کلید همه اسرار را بدستم داد و برای اینکه خبر این اکتشاف بزرگ را به هموطنان و علاقمندان زودتر داده باشم یک سلسله مقالاتی مفصل در روزنامه «اصلاح» و در شماره ششم مؤرخه اول سرطان سال 1328 در مجله «آریانا» تحت عنوان «لشکرگاه یا لشکری بازار» نشر کردم و از آن روز بعد اسم «لشکرگاه» در ذهن ها افتاد.

پیش از اینکه کلنگ اول حفریات به زمین لشکرگاه اصابت کند از راه مطالعات ادبی و متون تاریخی لشکرگاه، کوشک سلطنتی «دشت لکان» را به جامعه فرهنگی مملکت معرفی کردم و بدنه های مختلف این همه خرابه های با عظمت را پارچه پارچه تجزیه کرده و مسعود غزنوی را در روزگاران جلال و عظمتش در کوشک سلطنتی کنار هیرمند با حاجب ها و سپه سالاران و منشی ها و ایلچی ها با تمام رنگ آمیزهای بزم و رزم شاهانه اش رسم کردم و همگان آنرا مطالعه نمودند.

بدین سان شش سال قبل لشکرگاه کشف شد و متعاقباً با آغاز مراحل حفریات موسیو شلوم برژه و همکاران او، موسیو لوبر، موسیو کوریل، موسیو و مدام کزال با انبساط دامنه حفاری و تحقیقات قدم به قدم ساحه کشفیات علمی را منبسط ساختند و عکاسی از هوا که توسط پیلوت های افغانی صورت گرفت کمک شایان و بینظیری در انجام مرام باستان شناسان بعمل آورد. لشکرگاه کشف شد و با آن افق جدیدی در تاریخ آرت و هنر و جهاننداری غزنویان باز گردید. در حالیکه غزنه پایتخت باشکوه دودمان آل ناصر با آتش سوزی های مفصل «جهانسوز» و خرابکاری های قصدی چنگیز به اتلال خاک مبدل شده و امیدی نبود که از آن همه کاخ ها و کوشک ها که روزی در آفاق نظیر نداشت از لحاظ سبک عمرانی چیزی دستگیری ما کند دفعتاً لشکرگاه با مجموعه آبادی های نیمه ویرانه خود روزنه جدیدی برای ما باز کرد و اینک در حالی که از همین روزنه به روزگاران درخشان غزنویان در افغانستان نگاه میکنیم به کمک مأخذ ادبی و تاریخی و باستان شناسی یک سلسله معلومات جدید و بسیار قیمتمدار در صفحات آینده این اثر به خوانندگان گرامی و علاقمندان تاریخ کشور تقدیم میدارم.



## گفتار دوم

### حفریات در لشکرگاه

از 1922 باینطرف در نقاط مختلف افغانستان حفریات علمی ادامه دارد. در بین 30 سال شواهد گرانبھائی که هر کدام یادگار دوره ئی از ادوار مدنیت این سرزمین است کشف شد. حفریات لشکرگاه که در طی پنج مرحله مختلف سه سال ادامه پیدا کرد از نظر معماری و نقاشی کاخی را به ما معرفی کرد که با شھکار های هنری استادان چیره دست تعمیر و تزئین شده بود. در نتیجه این حفریات دامنه دار باب جدیدی در تاریخ فرهنگ غزنویان باز شده است که مطالعه آن برای ما و برای کسانی که در آثار تمدن اسلامی این دوره تاریخ افغانستان یا خراسان آنروز دلچسپی دارند بی نهایت مفید و قیمتمدار است.

### حفریات در لشکرگاه

#### حفریات متکی به متون ادبی و تاریخی

#### اولین حفریات در یک خرابه اسلامی افغانستان

#### مراحل پنجگانه حفریات لشکرگاه

#### سه مجموعه خرابه های لشکرگاه:

#### مجموعه جنوبی، مجموعه شمالی، مجموعه مرکزی

#### قصر کبیر یا کوشک بزرگ

#### حرم سرای کاخ، مقر نظامی

#### مظاهر معماری و هنری عصر غزنوی

#### بازار و مسکوکات

در اثر گردش های مفصلی که به روز 26 حمل 1327 در کرانه های چپ رود هیرمند بین نقطه مقابل گرشک و بقایای شهر بست بعمل آمد، به شرحی که نوشتم بصورت غیر مترقبه وارد خرابه هائی شدیم که امروز بنام لشکری بازار شهرت دارد و در اثر مطالعاتی که در متون تاریخی و ادبی بعمل آمد ثابت شد که لشکری بازار همان جای و محلی است که بیھقی بنام «لشکرگاه» یاد کرده است و در نفس

مجموعه آبادی های آن، قصر سلطنتی دشت لکان وجود داشت که سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود در دوره های سلطنت خود گاه گاه روز ها، هفته ها بلکه ماه ها را در آنجا میگذرانیدند.

بعد از ملاحظه متون تاریخی و ادبی و شهادت صریح خداوندان سخن چون فرخی و عنصری و بیهقی که هر کدام به نحوی از دور و نزدیک از داخل و خارج و حتی از جزئیات قسمت های مختلف مجموعه آبادی های لشکرگاه صحبت کرده اند، برای بنده دیگر کوچکترین تردیدی باقی نماند که لشکری بازار موجوده در 6 – 7 کیلومتری «بست» همان «لشکرگاه» قدیم عصر غزنویان است. چنانچه بدون فوت وقت در طی مقاله های بسیار مفصل موضوع را در روزنامه ها و مجلات پایتخت نوشتم. ولی تنها تحقیقات تاریخی و ادبی کفایت نمیکرد بلکه مطالب متذکره در متون تاریخی و ادبی ثبوت میخواست و اثبات آن جز از راه حفريات باستان شناسی به طریق دیگر امکان نداشت.

چون موسیو شلوم برژه مدیر و بعضی از اعضای هیئت باستان شناسی فرانسوی روز 26 حمل 1327 حین گردش در خرابه های لشکری بازار حاضر بودند، مشاهده مجموعه آبادی ها که روی یک نقشه و پلان منظم بنا شده بود و ویرانه های آن هر بیننده ئی را تحت تاثیر میگرفت، مصمم شدند که در بهار سال آینده به حفريات اینجا آغاز کنند.

اگر به تاریخچه تحقیقات رسمی باستان شناسی که در افغانستان با ورود هیئت باستان شناسی فرانسوی در سال 1922 شروع شده است، نگاه کنیم، خواهیم دید که در مدت 25 سال، هیئت مذکور به اماکن و ابدات اسلامی تماسی نگرفتند (جز عکس برداری و بعضی مطالعات مختصر در غزنی) و بیشتر فعالیت های باستان شناسان فرانسوی منحصر به ابدات بودائی بود.

موسیو شلوم برژه که بعد از جنگ دوم جهانی به حیث مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی وارد افغانستان شد در پروگرام کار خود که حاوی تحقیقات در زمینه قبل التاریخ و کشف مظاهر هنری یونانی بود، دوره های اسلامی را گنجانیده بود ولی بعد از یکی دو مرتبه مسافرت به غزنی و دیدن تپه های خاک و وسعت دامنه های خرابه ها راجع به شروع کار حفريات تردد داشت تا بالاخره در مسافرت بهار 1327 (1948م) در حوزه هیرمند آنقدر خرابه های لشکری بازار بر او تاثیر کرد که از حفريات آنجا خودداری نتوانست.

روی همرفته در لشکری بازار پنج مرتبه حفريات بعمل آمد. مرحله اول و دوم در بهار و خزان 1328 (1949م)، مرحله سوم در خزان 1329 (1950م) و مرحله چهارم و پنجم در بهار و خزان 1330 (1951م). راجع به این مراحل پنجگانه حفريات لشکرگاه راپور های مختصری به ریاست موزه و مقالات مفصل تری از طرف موسیو شلوم برژه در مجله «Afghanistan» و بعضی مقالات هم از طرف بنده به فرانسوی و فارسی که بعضی آن ترجمه است، چه در مجله «Afghanistan»، چه در مجله آریانا و چه در جراید و روزنامه ها مثل «ژوندون» و «اصلاح» و «انیس» به چاپ رسیده و کنفرانس هائی هم وقت بوقت چه از طرف موسیو شلوم برژه در کتابخانه هیئت باستان شناسی فرانسه و چه از طرف بنده در سالون مطبوعات و موزه داده شد و در طی یک نمایش مؤقتی که در موزه کابل بعمل آمد بعضی از فضلا و مؤرخین پایتخت هم در موارد مختلف اظهاراتی فرمودند و بالاخره آخرین کتاب علمی محتوی تمام تحقیقات علمی هیئت باستان شناسی فرانسه با صدها نقشه و پلان و عکس در پاریس طبع خواهد شد.

برای اینکه خوانندگان گرامی این اثر کوچک از جریان حفريات لشکرگاه و نتایج آن بی اطلاع نمانند و از طرف دیگر چون در نگارش قسمتی از مطالب آینده متذکره این اثر کوچک به تحقیقات باستان شناسی استناد شده است بدون اینکه وارد جنبه های تخنیکی مسئله شویم، شرحی در کمال اختصار می نویسیم:

از لحاظ تحقیقات باستان شناسی مجموعه خرابه های عظیم لشکری بازار که همه در امتداد مسیر هیرمند افتاده است به سه دسته تقسیم میشوند:

1- دسته جنوبی

2- دسته شمالی

3- دسته مرکزی

مهمترین این سه مجموعه دسته جنوبی است که فرانسوی ها در نوشته های خود آنرا به صفت «قصر کبیر» یا «کوشک بزرگ» هم یاد کرده اند و مجموعه آبادی های نیمه ویرانه آن با حیاط وسیع خود تقریباً نیم کیلومتر طول دارد و در مقابل درب بزرگ آن جاده مستقیمی به طول نیم کیلومتر افتاده که دو طرف آنرا هم بقایای متناظر خرابه ها گرفته و به این ترتیب اقل در طول یک کیلومتر مهمترین مجموعه خرابه های لشکرگاه منبسط است.

در خاطرات روز اول ورود خود در لشکرگاه نوشتم که جاهائی را به حدس «تالار دربار» و «حرم سرای سلطنتی» خواندیم. قراریکه حفريات از روی شواهد آشکارا ساخت و بجایش شرح خواهیم داد، این مجموعه که باستان شناسان

فرانسوی قصر کبیر میخوانند همان کاخ سلطنتی بود که بیهقی بنام «کوشک سلطنتی دشت لکان» یاد کرده است و در جوار آن اطاق ها و قسمت هائی مخصوص زندگانی خصوصی سلطان یعنی حرم سرای قصر وقوع داشت.

دسته شمالی ویرانه های لشکرگاه منحیث نقشه و پلان عیناً به دسته جنوبی یعنی کوشک سلطنتی شباهت دارد ولی منحیث وسعت به پیمانہ (مقیاس) کوچکتر ساخته شده و این همان حصه ئی است که دیوان رسالت و تمام دیوان و دفتر و شعب اداری در آنجا تمرکز یافته بود.

دسته مرکزی از لحاظ نقشه و پلان معماری با سایر آبادی ها بالکل متمایز است و بیشتر جنبه های عسکری دارد و حتماً مقر نظامی ها و دوایر مربوط آنها بوده است.

غیر از سه دسته آبادی های فوق الذکر که مجموعه هر کدام حکم قصری را دارد دو قسمت آبادی دیگر را نیز باید حساب کرد: یکی یک سلسله باغ ها و حیاط ها و عمارات فرعی بطرف شرق مجموعه قصور سه گانه فوق و دیگر یک رشته آبادی ها که کنده کنده، مجموعه، مجموعه در امتداد مسیر هیرمند تا دیوار های حصار بست منبسط است.

جون در میان تمام مجموعه آبادی های نیمه ویرانه لشکرگاه کوشک جنوبی یا کوشک بزرگ برای حفریات مفیدتر و مساعدتر بود، هیئت باستان شناسی فرانسوی کاوش های مرحله اول و دوم فصل بهار و خزان سال 1328 (1940م) را در آنجا متمرکز ساخت.

کوشک جنوبی لشکرگاه یا کوشک سلطنتی شامل یک سلسله عمارات عظیم و مفصلی بود به چهار دور یک حیاط مستطیل شکل مرکزی که در هر ضلع خود ایوان بلند و بزرگی رخ بیک سمت داشت. دورادور قصر دیوارها و در دیوارها برج ها تعبیه شده بود و این استحکامات کوشک دشت لکان را به قیافه یک قلعه جنگی در آورده بود. با اینکه پای دیوار های حصار کوشک به ارتفاع 12 متر از سطح آب های هیرمند بلند قرار گرفته معذالک رودخانه بزرگ در اوقات آب خیزی گوشه ئی از باره و بروج کاخ را برده که صدمه های آب نمودار است.

پیشتر گفتیم که در مرحله اول و دوم حفریات بیشتر فعالیت باستان شناسان در همین قصر وقف شد. بدون اینکه خط حفریات ایشان را نقطه به نقطه و اطاق به اطاق تعقیب کنیم ماحصل آن چنین است که در مرحله اول پارچه های تزئیناتی در

گل و گچ بری ها و حتی بعضی پارچه های تزئینات رنگه بدست آمد. آنچه بیشتر در جریان مرحله اولی حفریات اسباب مسرت مدققین گردید، کشف پارچه تصویر رنگه دیواری بود که صورت پسر جوانی را در جدار ستون گلی بکمال نفاست و زیبایی نشان میداد.

حفریات خزان 1328 (1949م) که آنرا مرحله دوم حساب میکنیم، باز در همین گوشک جنوبی جریان پیدا کرد ولی سراسر وقف در محوطه اطاق بزرگ مستطیل شکلی شد که بزرگترین اطاق قصر میباشد و این همان تالار مخصوص دربار کاخ است. علمای باستان شناس فرانسوی در کشیدن خاک ها و ترتیب پلان اصلی بارگاه سلطانی زحمات زیاد کشیدند. در کف تالار خاک و گل به عمق 4 متر متمرکز شده بود و در جریان عملیات خاک کشی پارچه های زیاد گچ بری ها و کتیبه های کوفی بدست آمد که قسمتی از آن تزئینات چه کتیبه روی پارچه هائی که از خشت پخته حجاری یا نقاشی شده بود و روش کار یا سبک طاق معروف بست بالکل یکسان است.

مطالعه سقف تالار دربار گوشک سلطانی از لحاظ معماری بسیار دلچسپ است. این سقف بزرگ هموار یا گنبدی و مدور هر طور بوده علاوه بر چهار دیوار اطراف، شش فیل پایه هم داشت که چهار آن مربع شکل بود و به چهار دیوار اطاق چسبیده بود و دو پایه دیگر آن بشکل حرف «ال» الفبای رومن در ته اطاق تعبیه شده بود. چینی که مهندس هیئت، موسیو لوبر، مشغول خاک کشی بود در قست های تحتانی روی دیوار های همین فیل پایه ها تصاویر رنگه ئی کشف کرد که از آن مشرح بحث خواهیم نمود. این امر مهمترین جنبه کشفیات لشکرگاه را تشکیل میدهد. مهندس هیئت در کف تالار دربار قصر مجرای آب و حوضچه ئی پیدا کرد و ثابت ساخت که روزی داخل گوشک سلطنتی و در داخل تالار دربار و بعضی اطاق های دیگر آب جریان داشت و این آب از رودخانه هیرمند ذریعه چرخ بلند میشد و چون کف تالار 12 متر از سطح رودخانه بلندی دارد بدون وسایل تخنیکی بلند کردن آب و جریان دادن آن در داخل قصر محال است.

چیز مهم دیگری که در مرحله دوم حفریات یعنی در طی کارهای فصل خزان 1325 (1949م) کشف شد، مقصوره یعنی مسجد کوچک، عبادتگاه خصوصی سلاطین غزنوی، است که متصل تالار دربار یا بهتر بگویم بین تالار دربار و حرم سرای سلطانی دیده شد و با محراب و تمام لوايح تزئیناتی و کتیبه های کوفی به موزه کابل آورده شده است. در نظر داریم آنرا به حیث نمونه قدیم ترین مسجد افغانستان مجدداً آباد کنیم.

در طی مرحله سوم حفریات که در خزان 1326 (1950م) آغاز شد، مدققین از تالار دربار در مجاورت ایوان شمالی کوشک سلطنتی پیش رفتند. در یکی از اطاق های شرقی ایوان شمالی صفه ئی پیدا شد که قبلاً هم نظیر آن در بعضی از اطاق های دیگر دیده شده بود. از نقطه نظر عرف و عادات و حیات اجتماعی کشف این صفه در میان اطاق های قصر و ذکر آن در اینجا اهمیت زیاد دارد بخصوص کسانیکه در عالم ادب از بزم های سلطانی و دیگر بزرگان عصر غزنوی چیزهائی شنیده اند، میدانند که این صفه ها چه جایگاهی بوده و روی این صفه ها در داخل و خارج عمارات و در باغ ها چه بزم های نشاط ترتیب می یافت.

چون کارهای حفریات کوشک بزرگ رو به تمامی میرفت یک قسمت فعالیت های هیئت در خزان 1950 مصروف کاوش و مطالعات دسته مرکزی آبادی های لشکرگاه شد و بعد از پاره حفریات و تدقیقات واضح شد که اینجا بیشتر شکل یک چونی نظامی دارد و بعضی انبار خانه ها هم در آن جا به ملاحظه رسید لذا کارها را در اینجا متوقف ساخته و به محوطه بزرگ باغ مقابل آبادی های دسته مرکزی لشکرگاه متوجه شدند.

در وسط باغ که چار ضلع آن با دیوار ها محاط است برجستگی ئی جلب نظر کرد بشکل صفه و این همان صفه ایست که روز اول ورود به لشکری بازار داخل همین باغ شدیم و همین صفه اولین نقطه ئی بود که نظر همه ما را بخود معطوف ساخت و در شرح خاطرات روز 26 حمل 1327 از آن یاد کردم. بهر حال هیئت باستان شناسی فرانسوی در طی مرحله سوم تحقیقات خود چون وارد محوطه باغ شد و به دقت اطراف و شکل صفه را بررسی نمود، حفریات را شروع کرد. بعد از کاوش های مقدماتی در وسط صفه حوضی هشت رخ نمودار شد و چهار سمت حوض چهار زینه پدیدار گردید. چون مدققین فرانسوی ملتفت شدند که این ترتیبات شکل تازه تری دارد، حوض را ویران کرده در سطح پایان تر آن به ارتفاع دومتر دیوارهائی یافتند و بعد از مطالعات مهندسی آشکارا شد که هسته اولی و قدیمی آبادی شامل اطاقی بود که به چهار طرف رخ به چهار سمت باغ چهار ایوان داشت و اینجا یک نوع جایگاه بهاری بنا یافته بود. خلاصه از لحاظ تحول عمرانی واضح میتوان گفت که در وسط این باغ در اول وهله یکنوع خانه با چهار ایوان ساخته شده بود و بعدتر خانه مذکور و ایوان های آنرا ویران نموده روی برجستگی خرابه های آن حوض هشت ضلعی ساخته بودند که اینهم یا قصدی یا خود بخود ویران شده و بالاخره بشکل صفه ئی درآمده است. حالا از نظر تاریخ باید جستجو کرد که مراحل مختلف این خانه، حوض و صفه به چه عصر و زمانی تعلق میگیرد. در عصر سلطان مسعود و مخصوصاً در هفت ماه

سال 328 هجری قمری که سلطان وارد لشکرگاه شد باغ مذکور باغ شکار بود و سلطان مسعود از روی صفا وسط باغ در یک روز 600 آهو شکار کرد. اگر کلمه صفا در آن عصر جایگاه مذکور و حوض را افاده نتواند، معلوم میشود که مراحل اولیه آبادی یعنی خانه و حوض پیشتر از زمان مسعود در عصر پدرش محمود وجود داشته و اگر صفا متذکره بیهقی دارای دیوان هائی هم بوده باشد نتیجه چنین میشود که رواق و ایوان ها در عصر مسعود آباد بوده و سلطان از زیر رواق ایوان های چهارگانه آهو ها را شکار کرده است.

آخرین محلی که مربوط به مرحله سوم حفریات لشکرگاه ذکر آن اینجا می آید مسئله بازار لشکرگاه و حفریات چند دکان آن است. قراریکه تسمیه لشکری بازار افاده میکند کوشک سلطنتی «دشت لکان» و ملحقات نظامی آن یا معسکر متذکره جغرافیه نگاران عربی بازار مخصوصی هم داشت که روز اول ورود به لشکرگاه در قسمت غربی دروازه کوشک بزرگ سلطانی بقایای دکان های آنرا در دو طرفه جاده مستقیمی به طول نیم کیلومتر ملاحظه نمودیم. هیئت باستان شناسی در روزهای اخیر خزان 1326 (1950م) پنج شش دکان بازار مذکور را حفریات نمود که نتایج حاصله را با پاره ئی ملاحظات دیگر بجایش ذکر خواهم کرد.

مرحله چهارم و پنجم حفریات لشکری بازار قراریکه ذکر کردیم در بهار و خزان سال 1330 (1951م) صورت گرفت. عملیات مرحله چهارم آنقدر مهم نیست ولی مرحله پنجم که آنرا آخرین دوره حفریات این محل میتوان خواند، منجر به کشف یک چیز مهم شد که عبارت از مسجد جامع لشکرگاه میباشد. طوریکه خواننده گرامی در همین مبحث حفریات این اثر ملاحظه فرمودند در طی عملیات مرحله دوم تحقیقات در خزان 1328 (1949م) در جوار تالار دربار کوشک، مقصوره یا مسجد مخصوص کاخ که عبادتگاه خصوصی سلاطین بود کشف شد. چون لشکرگاه با قصر سلطنتی و مجموعه کاخ ها و رهائشگاه های نظامیان و عساکر و بازار و غیره تقریباً بحیث شهر کوچک اداری و نظامی حصه ئی از اهالی بست در آنجا و در گرد و نواح قریب آن زندگانی داشتند و در ایام توقف سلاطین غزنوی جمع و جوش و ازدحام مردم در لشکرگاه به مراتب بیشتر میشد، وجود کدام مسجد جامع از ضروریات آن بود. در حالیکه هیئت باستان شناسی فرانسوی عملیات حفریات لشکری بازار را به اخیر رسانیده و نزدیک بود از کشف مسجد جامع نا امید شوند، در مجاورت خرابه های کوشک جنوبی لشکرگاه انبوه پارچه های خشت پخته ملاحظه نمودند و چون سائر آبادی های لشکری بازار همه از خشت خام میباشد وجود پارچه های خشت پخته مدیر هیئت باستان شناسی را تحریک کرد و بعد از سه روز کار بقایای پایه های مدور خشت پخته

پدیدار شد و بعد صحنی فرش با تخته سنگ های مرتب نمودار گردید و بالاخره در ظهر آبادی طاقی پیدا شد که بدون شبه و تردید محراب مسجد بود و بدین ترتیب هیئت باستان شناسی به کشف آخرین هدف خود که مسجد جامع باشد هم توفیق یافت و ممیزات این مسجد بزرگ را علیحده مطالعه خواهیم نمود.

قراریکه در صفحات اول این اثر ذکر کردیم باشندگان امروزه گرد و نواح بست، لشکرگاه عصر غزنویان را به نام «لشکری بازار» خوبتر میشناسند و دهکده ئی که اهالی در آن مسکون اند به اسم «لشکری بازار» یاد میشود. در گفتار اول و دوم این کتاب که عناوین برجسته آن «لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد» و «حفریات در لشکرگاه» میباشد دیده شد که در حصص غربی مجموعه خرابه ها در امتداد سرک مستقیمی که تقریباً نیم کیلومتر طول دارد بقایای دو رسته دکان ها هم ملاحظه میشود. چون لشکرگاه با کوشک سلطنتی و دوائر ملکی و نظامی ملحقه آن یک فرسخ از شهر بست دور بود، از خود بازار مخصوصی داشت که همه وقت و مخصوصاً در ایام ورود و توقف سلاطین غزنوی در لشکرگاه نهایت مهیج و گرم میشد و داد و ستد به میزان وسیع تر در آن بعمل می آمد.

در اثر کاوش های علمی هیئت باستان شناسی فرانسوی که آنهم محض در یک عده محدود دکان های بازار مذکور بعمل آمد، یکعده مسکوکات و ظروف گلی بدست آمده است که هر دو برای بسط معلومات ما نهایت مفید است. تعداد مسکوکات مکشوفه به 145 عدد میرسد که برخی مسی و برخی نقره ئی است، عده ئی خوانده شده و عده ئی خوانده نشده است. در میان مسکوکات مسی دو سکه به خلفای عباسی تعلق دارد که متاسفانه اسم و صفت یکی آن بخوبی خوانده نمیشود و دیگری به القادر با الله تعلق دارد. هکذا مسکوکات سامانی ها هم در بین است مانند مسکوکات نصر بن احمد، نوح بن منصور و منصور بن نوح. درین مجموعه مسکوکات یک عدد سکه ناصر الدین سبکتگین، 28 سکه نظام الدین محمود، یک سکه مسعود اول، یک سکه فرخزاد و دو سکه مسعود سوم و یک سکه هم از بای توز است که در بست در سال 359 هجری بضرپ رسیده. در میان مسکوکات نقره ئی 7 عدد به محمود، یکی به مسعود اول و دو عدد به سلطان ابراهیم تعلق میگیرد. روی همرفته از لحاظ تعداد اکثر مسکوکاتی که تا حال بدست آمده به یمین الدوله ابوالقاسم محمود بانی و مؤسس لشکرگاه تعلق میگیرد.

بدین ترتیب قدم به قدم و مرحله به مرحله در طی سه سال حفریات منظم و اصولی کوشک سلطنتی لشکرگاه و سائر کاخ های دشت لکان با باغ های شکار و بازار و مقصوره و مسجد جامع با جزئیات معماری و نقاشی همه یک به یک به تدریج آشکار شد و در روشنی یک دنیا معلومات جدید که برای تاریخ دوره



غزنوی افغانستان کمال اهمیت دارد و تاریخ هنر و فن و معماری دنیای اسلام بدان سخت نیازمند میباشد، در شرح مطالب آینده که در این اثر کوچک ذکر میشود استفاده شایان خواهیم نمود.

گفتار سوم

## لشکرگاه و بست از نظر فرخی

من قیاس از سیستان دارم که او شهر منست  
و ز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خیر

\* \* \*

جهان را به شمشیر هندی گرفت  
به شمشیر هندی باید گرفتن جهان  
شهان دگر بازمانده بدو  
بدادند چون سکزیان سیستان

\* \* \*

گهی به بست درین بوستان طبع فروز  
گهی به بلخ درین باغ های روح افزا

\* \* \*

اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست  
بانگ آب هیرمند آمد بگوشم ناگهان  
منظر عالی شه بنمود از بالای دژ  
کاخ سلطانی پدید آمد از دشت لکان

لشکرگاه و بست از نظر فرخی  
سیستان زادگاه شاعر

شاعر شیوا و رودزن توانا  
شاعر بیابان گرد در بارگاه غزنویان  
از زرنج تا بست، از بست تا لشکرگاه  
از دژ بست تا کوشک لشکرگاه  
تخیلات شاعرانه و حقایق تاریخی  
سیستان، سجستان، نیمروز  
حسن میمندی و آبادی مجدد سیستان  
قلعه ارگ، قلعه سپهبد، ارگ زرنج

استاد ابوالحسن علی فرخی شاعر چکامه سرای و موسیقی نواز چیره دست که در اواخر قرن چهار و اوائل قرن پنج هجری میزیست به دو جهت لشکرگاه و بست را خوب می شناسد. یکی اینکه تولد یافته و اهل سیستان بود، دوم اینکه معاصر محمود و مسعود میزیست. نه تنها میزیست بلکه شاعر دربار و مدح سرای ایشان نیز بود و این دو نفر پدر و پسر در میان سلاطین مقتدر غزنوی کسانی بودند که لشکرگاه با کوشک سلطنتی و همهٔ مربوطات آن در عصر ایشان بنا یافت و به تدریج به مدارج کمال رسید.

«جولوغ» یا «قولوغ» پدر فرخی در دربار خلف بن احمد حاکم سیستان ملازمت داشت و فرخی که جوان وجیه و خوش سیما و خوش صوت بود بحکم ذوق و استعداد فطری به تحصیل علوم ادبی و موسیقی پرداخت تا شاعر شیوا و رودزن توانا شد. در حلقهٔ رفیقان همسن و سال، در مجمع دوستان یکدل، در باغ ها و نخلستان های بست و زرنج، در کرانه های مسیر رودخانه هیرمند گاهی رود و گاهی چنگ میزد و اشعار عشقی زیبای خودش را به آواز دلکش و گیرا میخواند. پسر یکی از ملازمان دربار حاکم بود و در خانهٔ پدری زندگانی متوسط ولی آرام و مرفهی داشت تا اینکه سلطان غزنه محمود زابلی کار خلف حاکم سیستان را یکسره ساخت و سیستان را به زیر نگین جهانبانی خود درآورد. فرخی در ین گیر و دار که بر زادگاه و موطنش آمد بینوا و بیچاره و آواره شد و تن به دهقانی در داد و در مقابل چند من غله خدمتگار یک نفر از دهاقین سیستانی شد و چند سال در خدمت او بود تا متاهل شد و مخارج عیالداري و خانوادگی او را مجبور ساخت تا دست از دهقانی بکشد و به مدح سرائی ممدوحان کریم و گشاده دست به چغانیان و غزنه روی آورد. چنانچه اقبال یاری کرد و کارش در حضرت غزنه بجائی رسید که غلامان زرین کمر و کنیزکان ماهروی همیشه دست ادب به سینه

در خدمت او ایستاده بودند و در سفر و حضر معاشر و ندیم و مجلس آرای سلاطین مقتدر غزنه، محمود و مسعود شد.

فرخی حوزه هیرمند، دشت پهناور اینطرف و آنطرف سواحل، راه های کاروان رو، باغ ها و شکارگاه ها و تمام کوائف جغرافیائی سیستان را به خوبی میشناسد و باید هم بشناسد زیرا مولد او سیستان است، ایام کودکی و جوانی را در همین محیط گذرانیده، همینجا تحصیل کرده و همین جا در روشنی سپیده صبح و در سرخی شامگاهان افق گشاده سیستان چنگ زده و رود نواخته است. سال ها در حالیکه فکرش مشغول تجسس مطالب ادبی بود و در کارگاه دماغ شعر نیکو میساخت، دست و پایش مشغول رهنمائی و اداره قلبه و گاو آهن بود.

فرخی در اوقات مختلف عمر در عرض و طول سیستان، در بیابان های سهمگین روی ریزه سنگ های سیاه دشت های پهناور، در راه های کاروان رو بین زرنج و بست، در ترعه سنارود، و در کرانه های ساحلی هیرمند گردش ها و مسافرت ها کرده و در قصیده معروفی که در مدح خواجه منصور بن حسن میمندی ساخته و مطلعش اینست:

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان  
شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان

شرح یکی از مسافرت های خودش را از سیستان بطرف بست بیان میکند که معرف عمق فکر، قدرت تخیل در ریزه کاری های شاعرانه و معلومات وسیع او در باب سیستان و جلگه های دو طرفه حوزه هیرمند است. دشت های پهناور که بین زرنج و بست افتاده، ریگستانی که بطرف جنوب غرب این نواحی منبسط است همه را دیده است.

شاعر دهقان منش سیستان در آوانی که هنوز جهان ماده بر صورت زیبای او لَبخند نزده بود و پای پیاده بیابان گردی میکرد در دامان صحرا در دشت های بیکران بین دو شهر تاریخی رنج ها دیده و آزار ها کشیده که شرح آنرا پایان تر از زبان خودش خواهیم شنید. استاد فرخی در دشت های سوزان سیستان که روز در تابش آفتاب نیمروز چون کوره حداد داغ میشود، غالباً این مسافرت ها را شبانگاه انجام میداد و در حالیکه راه دراز او را مانده و زله و خسته میساخت و خواب بر او چیره میشد با عروسان سپهر و دختران آسمان سرگوشی و راز و نیاز میکرد و در تخیلات بسیار بدیع شاعرانه آسمان ژرف و نهایت تاریک سیستان چون دریای بیکران در نظرش جلوه میکرد و ستارگان سپید را گاهی به

کشتیهای سیمین و گاهی به جنگ اورانی تشبیه می نمود که زره های پولادین بر گیسوان پوشیده و از میدان پهناور فلک مشغول آتشباری باشند. فرخی شاعر شیوا بیان و موسیقی نواز هنرمند سیستان که در کارگاه دماغش هزاران تشبیه و استعاره قشنگ و بکر موج میزند در حالیکه راه می پیماید و چشمش بر صفحه لاجوردین آسمان دوخته است، گاهی برگ های نسترن پاشیده روی برگ های بید می بیند و گاهی دانه های لؤلؤ بر پرنیان سیاه مشاهده میکند و به مجردیکه از آسمان تخیلات فرود می آید و پیش پایش را میبیند، بیابانی مشاهده میکند و در عالم تنهائی در سهمگین راهی که فرازش ریزه سنگ سیاه است پهن و دشتی میبیند که تشبیش را توده های ریگ روان فراگرفته. ریگی که میدان دیو و خوابگاه ازدها است و سنگ ریزه های آن بالین ببر و بستر شیر ژیان میباشد. فرخی شاعر بیابان گرد در ین صحرای بی پایان رنج ها دیده و آزار ها کشیده. گاهی هنگام رفتن سنگ ریزه چون نیشتر در پایش فرو رفته و گاهی هنگام خفتن چون نیش گزدم در پشت و پهلوی خلیده و در عالم تنهائی جز بانگ غول یاری و غمگساری نداشت. شاعر در حالیکه از پهنائی دشت و درازی راه در اندیشه فرو رفته بود و کران بیابان در نظرش ناپیدا بود، ناگهان آب هیرمند از کنار شهر به کوشش میرسد و نزدیک شدن شهر بست را به او اعلام میکند. چون بست و بالاخص آن متصل مسیر رودخانه و فراز آب های آن قرار داشت، اول تر نظر مسافر را جلب میکند و «منظر عالی شهه» از بالای دژ به نظرش میخورد. این «منظر عالی شهه» همان کوشک اختصاصی سلطانی است که در بلندترین نقطه بالاخص قرار داشت. فرخی در حالیکه دلش از مسرت ورود به شهر بست شاد و خرسند است، نزدیک تر می آید و به کناره های رودخانه هیرمند میرسد و مرکبان آب را که همان کشتی های اختصاصی شهر است، روی آب می بیند و پالهنک هر یکی را پیچیده به لنگر های وزمین و سنگین چون کوه گران مشاهده میکند تا اینکه از رودخانه میگذرد و در پیرامون آبادی های شهر بست میرسد.

قراریکه در صفحات پیشتر این اثر شرح دادیم، شهر بست و لشکرگاه و یک سلسله آبادی هائی که در فاصله 6-7 کیلومتری میان این دو نقطه افتاده همه در سواحل چپ مسیر هیرمند روی پهناور دشتی واقع شده اند که در متون ادبی و تاریخی اسم آن به ضبط های مختلف آمده و اینک فرخی آنرا در ین قصیده غرا و شیوای خود در قالب وزن و قافیه بنام «دشت لکان» یاد کرده که بگمان بنده این ضبط بر همه مرجح است. به شهادت بیهقی و در روشنی تحقیقات امروزی میدانیم که لشکرگاه از بست یک فرسخ یا 6-7 کیلومتر فاصله داشت بدین جهت حینیکه فرخی در سواحل چپ هیرمند در پیرامون بست، فراز دشت، میرسد از دور کوشک سلطنتی را میبیند و میگوید: "کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان". این کاخ سلطانی که در مأخذ و متون ادبی و تاریخی به نام لشکرگاه و معسکر و

کوشک لشکرگاه و کوشک دشت لکان هم یاد شده است، هسته اصلی لشکرگاه بود که وقت بوقت سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود حین ورود در بست در آنجا اقامت می‌گرفتند. معلوم نیست این سفر فرخی در چه تاریخی صورت گرفته. چون قصیده در مدح خواجه منصور بن حسن میمندی است و خواجه در روزگاران محمود به اقبال میزیست، این مسافرت بگمان غالب در عصر محمود صورت گرفته ولی از نظر ملاحظات مبنی بر آبادی های بست و لشکرگاه موضوع فرق زیاد نمیکند زیرا در تمام دوره عمر شاعر چه در عصر محمود و چه در زمان سلطنت مسعود اول، بست و لشکرگاه آباد بود منتها در عصر مسعود بر دامنه آبادی های هر دو محل افزایش زیاد بعمل آمد.

استاد فرخی قراریکه در آغاز این مبحث گفتیم زادگاهش سیستان بود و پدر و خانواده و دوستانش همه در سیستان زندگانی داشتند و خود پیش از ارتباط به دربار غزنویان و بعد از آن در کودکی و جوانی در ملازمت و دهقانی در روزگار مسعود و باشکوه درباری، در خانه پدری، در کلبه دهقانی، در کوشک سلطنتی زندگانی کرده نه تنها بست و لشکرگاه بلکه همه سیستان و اکثر شهرها و قلعه های آن را دیده و میشناسد. جدر و مد سیستان با جدر و مد زندگانی شخصی خود او هم آهنگ بوده. در ایام حکومت خلف که پدرش ملازمتی داشت، او هم زندگانی متوسط و آرامی داشت. در جنگهایی که میان محمود غزنوی و خلف حاکم سیستان بوقوع پیوست و فرخی خود شاهد واقعات بود، همانطور که سیستان و شهرهای آن خراب و ویران شد و اهالی آن دربرگردید، فرخی هم بی سر و سامان و بی خانمان شد. چون سیستان بالاخره تسلیم سلطان محمود غزنوی شد و کاخها و شهرها سر از نو آباد گردید، فرخی هم بدربار راه یافت و روزگار لبخندی به رویش زد و چون بیهقی بنای اول آبادی های لشکرگاه را به محمود نسبت میدهد. (با اینکه بست و حوالی دور و نزدیک آن در عصر سبکتگین فتح شده بود) یقین کامل دارم که این نقطه در مجاورت شهر بست در پناه مجرای هیرمند، در آستانه سیستان از نظر سوق الجیشی نظر محمود را جلب کرد و بعد از اینکه خلف اسیر و سیستان ولایتی از ولایات قلمرو غزنویان شد، امر آبادی معسکری از طرف محمود داده شده است که عبارت از همان لشکرگاه میباشد.

فرخی در قصیده ئی که در مد خواجه ابو علی حسن میمندی وزیر دانشمند محمود غزنوی دارد، مطلع آن این است:

مهرگان امسال شغل روزه دارد پیش در  
خواجه از آتش پرستی توبه داد او را مگر

شرحی دارد مبنی بر انتساب خودش به سیستان و از میان رفتن خلف حاکم آنجا و خرابی هائی که در نتیجه جنگ واقع میشود و بعد مجدداً در عصر غزنویان بخصوص در زمان محمود چطور از نو شهرها و کاخ ها آباد میشود. اینک ابیات مورد ضرورت را درین مورد از قصیده فوق اقتباس میکنم:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر منست  
و ز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر  
شهر من شهر بزرگست و زمینش نامدار  
مردمان شهر من در شیرمردی نامور  
تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت  
در ستم بودند از بیدار هر بیدادگر  
برکشیدند از زمین و باغها سرو و سمن  
باز کردند از سرای و کاخها دیوار و در  
هر سرائی کان نیکوتر بود و آن خوشتر نمود  
همچو شارستان قوم لوط شد زیر و زبر  
کدخدایانش خریده خانه ها بگذاشتند  
زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر  
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند  
سالها بودند مسکین از غم و خون جگر  
چون شه مشرق وزارت را به خواجه باز خواند  
بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر  
عالمان را باز خواند و مردمان را باز داد  
شوی با زن گشت و زن با شوی و مادر با پسر  
خانها آباد گشت و کاخها بر پای شد  
با خضر شد بار دیگر باغ های بی خضر  
روزگار سیستان را با نکوئی عدل او  
باز شناسم همی از روزگار زال زر  
از ولایت های سلطان سیستان بر گوشه ایست  
نیست از انصاف آن از عمل او نابهره ور

این پارچه بخوبی نشان میدهد که فرخی خود شاهد حدوث واقعات در سیستان بوده و ظاهر میسازد که در اثر جنگ سپاه غزنوی با خلف حاکم سیستان خرابی های زیاد بر شهرها و آبادی های این ناحیت وارد شده. درخت ها را از ریشه کشیدند. در و دروازه به سرای ها و کاخ ها نماندند و همه این پیش آمدهای ناگوار علی الرغم امر و اطلاع سلطان محمود صورت گرفت تا اینکه خواجه ابو علی حسن

میمندی به وزارت منصوب شد و در اثر توجه او خانه ها و کاخ ها سر از نو آباد شد و باغ ها دوباره سبز و خرم گردید و سیستان آبادی دیرینه را از سر گرفت و از پیشتر بیشتر آباد شد. در این قصیده فرخی، سلطان غزنوی را به لقب «شاه ایران» و «شاه شرق» یاد کرده و چون دامنه قلمرو امپراطوری غزنویان تا ری و سپاهان در خاک های عراق (ایران کنونی) و تا سواحل بنگاله در سرزمین هندوستان رسیده بود، جا دارد که او را شاه ایران و شاه شرق بخواند. [ایران امروز با ایران زمان غزنوی نام دو کشور مختلف است که خواننده باید متوجه باشد. برای معلومات بیشتر به این موضوع به کتاب "افغانستان در شاهنامه" اثر احمد علی کهزاد 1355 مراجعه شود.]

استاد فرخی در قصیده دیگر که در مدح یمین الدوله محمود دارد و مطلعش اینست:

سال و ماه نیک و روز خرم و فرخ بهار  
بر شاه فرخنده پی فرخنده بادا هر چهار

در باب فتح سیستان گوید:

تا تو ای خسرو حصار سیستان بگشاده ئی  
استواری نیست کس را بر حصار سیستان

بعد از اینکه سیستان مفتوح شد و در شمار ولایات سلطنت غزنویان قرار گرفت، مردانی بزرگ از آن ناحیه به دربار سلاطین غزنوی تقرب یافتند. از آن جمله یکی ابوبکر حصیدی سیستانی است که ندیم سلطان محمود شد و فرخی در مدح او قصیده ئی دارد و در یکی دو از ابیات آن بسط نفوذ سلطان را بر سیستان افتخاری برای سیستان و سیستانیان می شمارد چنانچه گوید:

سیستان را بتو فخر است و جهان را بتو فخر  
اینجهان را به جهانداری و شاهی در خور  
شاه گیتی ملک شرق، سلطان زمین  
آنکه از باختر او را ست جهان تا خاور

در قصیده دیگری که در مدح همین ابوبکر حصیری سیستانی دارد «سیستان» و «نیمروز» نامهایی را که در قرون وسطی در بیان جغرافیه نگاران فارسی زبان و عربی متداول بود یاد میکند و میگوید:



سیستان خانه مردان جهانست و بدو است  
شرف خانه مردان جهان تا محشر  
سام کیست، کجا سایه آن خواجه بود  
خواجه را اکنون چون سام غلامیست نگر  
نیمروز امروز از خواجه و از گوهر او  
بیش از آن دارد کز سام یل و رستم زر

فرخی غیر از «سیستان» و «نیمروز» شکل دیگر اسم ولایت را که سجستان باشد  
و آنها در آثار مؤرخین و جغرافیه نگاران عرب معمول بود در یکی از قصاید  
خود ضبط کرده است و اشاره به محمود میگوید:

آنکه چو او را پدر به بلخ همی خواند  
خطبه همی ساخت خاطبش به سجستن

هکذا اصطلاح «سکزی» و «سکزیان» که در مورد باشندگان سیستان استعمال  
میشد در اشعار فرخی آمده و اشاره به یمین الدوله ابو القاسم محمود غازی گوید:

جهان را به شمشیر هندی گرفت  
به شمشیر هندی باید گرفتن جهان  
شهان دگر باز مانده بدو  
بدادند چون سکزیان سیستان

فرخی از شهرها و قلعه های سیستان مانند بست، زرنج، قلعه ارک، قلعه سپهبد  
و غیره در قصاید خویش نامبرده در حالیکه ممدوح او عموماً سلطان محمود است.  
در اشعار زیاد به شاهکارهای رزمی او اشاره میکند و میگوید:

آماج تو از بست بود تا که به پنجاب  
پرتاب تو از بلخ بود تا بفلسطین

هزار بار گرفته است به زبانه ارک  
هزار شهر گشاده است به ز شهر زرنج

آنکه بر کند بیک حمله در قلعه تاغ

آنکه بگشاد بیک تیر در ارگ زرنگ

شاهی که فتاحست مر او را چه فتح ارک  
شاهی که جنگ هاست مر او را چو جنگ خان

خلاف تو کرده است یعقوبیان را  
بارک و بطاق و سپهد مجاور

## گفتار چهارم

کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه  
ملک الشعرا استاد عنصری

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد بدر  
هوای بست و لب هیرمند و دشت لکان  
اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو  
ره سدیر و خورنق نکوفتی نعمان  
ز محکمی بی بنیاد او به بیخ زمین  
ز برتری خم ایوان آن خم کیوان  
گر از بلند رواقش نظر کنی سوی شیب  
ستاره بینی روی زمین کران به کران

کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه  
ملک الشعراً استان عنصری

سرای فرخ بی نظیر در آفاق

یکی از متروکات با افتخار ملی

قصیده امیر عنصری و متن آن در نثر

صحرای سبز یا شادروان پیروزه رنگ

امیر عنصری در داخل کوشک دشت لکان

آبیاری و سر سبزی دشت سوزان

## جداول آب و حوضچه های قصر

### دانه های شبنم روی بساط سبزه و گل

همانطور که بنده و همکار دانشمند جناب استاد خلیلی روز اول کشف لشکرگاه به تاریخ 26 حما سال 1327 پهلو به پهلو در پای دیوارهای نیمه ویرانه بارگاه سلطنتی محمود و مسعود قدم میزدیم و هنوز کوچکترین مفکوره راجع به کوشک دشت لکان پیش خود نداشتیم. اسرار این ویرانه های با عظمت که 95 سال فراموشی هست و بود آنرا بکلی ناپیدا ساخته بود مشترکاً قدم هائی برداشتیم که خاطره آن جزء تاریخ شده و امروز یا فردا و یا هر وقتی که از لشکرگاه یاد کنیم و یا در آن مورد سطری بنویسیم از تذکار آن ناگزیریم زیرا همانطور که باستان شناسان به ضرب بیل و کلنگ در انکشاف معلومات مربوطه و جب به و جب در عرض و طول و عمق زمین لشکرگاه پیش رفتند ما با خامه و مشعل تحقیقات تاریخی و ادبی وارد صحنه شده و در بال زدن پرده های اسرار قصر، قصری که به اصطلاح جوزجانی نظیر آن در آفاق نبود سهم گرفتیم. بعد از اینکه در ماه ثور 1327 بعد از معاینه خرابه های حوزه هیرمند بکابل مراجعت کردم اولین مقاله مفصل خودم را مربوط به لشکرگاه که در شماره اول سرطان 1327 مجله آریانا نشر شده است به دوست دانشمند نویسنده و شاعر توانای معاصر خلیل الله خان خلیلی اهدا کردم.

ایشان دو ماه بعد در شماره «آریانا» مخصوص ماه سنبله سال مذکور تحت عنوان «لشکرگاه و قصر سلطان» مقاله ئی نشر کردند و از این ناتوان قدر دانی ها فرمودند و در پایان مقالت موجز و بسیار مفید خود پارچه بسیار زیبایی در ستایش لشکرگاه از قلم استاد سخن سرایان عصر محمود ملک الشعرا عنصری بصورت ضمیمه فرستادند که اینجا نظر به ارتباط موضوع مقاله و پارچه شعر هر دو را نقل میکنیم و بعد با تبصره چند در متن اشعار کوشش میکنیم تا از روزنه نگاه عنصری کوشک سلطنتی غزنویان را یکجا معاینه کنیم.

اینک متن مقاله:

بعد از القاب: تتبع و استقصاء، کاوش ها و کوشش ها که در مقاله لشکرگاه خود مندرج فرموده بودید شادم که پس از روزگاری مرا بدان آورد که سخنان چند بدان پیشگاه گرامی تقدیم کنم. لشکرگاه زابل که یادی از حشمت دولت با عظمت صفاریان و شکوه گیتی ستانی و جهانگیری شهنشاہ بزرگ وطن یمین الدوله و امین الملہ ابوالقاسم نظام الدین محمود غزنوی انارالله میباشد در بطون تاریخ این

کشور مقام شامخی دارد بر شما بود که در پیرامون آن صفحه مشعشع بدان گفتار زیبا پیرایه بندیده آنرا با هوامش و تعلیقات عالمانه خویش روشن گردانیده آن کاخ های بلند که اکنون با گردش روزگار و تحول سال و ماه مفاوز و اتلالی بیش نمانده زمانی صحنه آزمون قلم و قریحت توانای گویندگان و شعرای بزرگ کشور بوده منتها این قدر فرق دارد که نبشته های حماسی و ترانه های افتخاری آن ها امروز به تذکرات غم انگیز و حسرت نوای ماها عوض شده امیر عنصری و فرخی در اقبال عظمت و جلال آن مبهوت می شدند و هر چه می سرود متکی بر مناعت ملی و نازش های ادبی بود و شما و امثال شما زید کم الله هر چه مینگارید قطرات اشکی است که به آن متروکات ملی و بقایای باستانی نثار میگردد. فرخی چنانکه شما در مقالت خود اشاره کردید قصر سلطانی را در اقصای سهمگین صحرائی میدانست که ریگ او میدان دیو، خوابگاه اژدها، بالین ببر، بستر شیر ژیان بود. خروش هیرمند از کنار شهر بست بیدارش میکرد منظر عالی شه از فراز دژ لکان و کاخ سلطانی دیدگانش را نور می بخشید، باد میوند که با مشک و بان آمیخته بود بر رویش میوزید، مرکبان جانور کش و بیجان که از آب رکاب داشتند و از باد عنان نظر خورده بین موشگافش را جلب مینمود، از بست تا میمند بستایش مقام خواجه بزرگ آفتاب کارمندان رهسپار میشد. امیر عنصری با وصف آنکه قلم و قریحت توانای وی از بیان هیچ چیزی عاجز نبود در ستایش آن کاخ با شکوه از گفتار باز می ماند و در مقابل آن بزرگی و عظمت خضوع خویش را بخاموشی ادا میکرد، ابیات پایان از چکامه ایست که در ثنای محمود و ستایش لشکرگاه سروده. من گفته های نفیس وی را بشما فرستادم اگر لازم میدانید بر مقاله خویش ذیل نمائید و احترامات مرا بپذیرید.

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد بدر  
هوای بست و لب هیرمند و دشت لکان  
اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو  
ره سدید و خورنق نکوفتی نعمان  
بیویش اندر عطار هندوان عاجز  
برنگش اندر نقاش چینیان حیران  
یکی نگاشته رنگی که بی تکلف رنگ  
شود ز دیدن او دیده ها نگارستان  
فروغ او بشب تیره نور روز سفید  
هوای او بزمستان برنگ تابستان  
به پشت ماهی پایش ببرج ماهی سر  
زهی باصل و سر بر جهاش بر سرطان  
بهار طبع و لیکن بود بهار خریف

ارم نهاد و لیکن بدو ارم خلقان  
ز محکمی بی بنیاد او به بیخ زمین  
ز برتری خم ایوان آن خم کیوان  
ور از رواق گشادش نظر کنی سوی آب  
همه قوای جسد بینی و غذای روان  
بروی صحرا چندانکه چشم کار کند  
کشیده بینی پیروز رنگ شاد روان  
بلور حل شده بینی به پیش باد صبا  
شکن گرفته چو زلف بنان ترکستان  
ز عکس آب هوا سبز گشته چون خط دوست  
سپهر سبز و چنان سبز گشته چون بستان  
ز سبز کله خرما درخت مطرب وار  
همی خروشد بلبل همی زند دستان  
گر از بلند رواقش نظر کنی سوی شیب  
ستاره بینی روی زمین کران به کران  
بساط ارزق بینی فراخ در شبنم  
برا بساط پراگنده لؤلؤ و مرجان  
دگر یکی بدر خانه ژرف درنگری  
کشیده بینی حصنی ز گوهر الوان  
روان تخت سلیمان و آب زیر روان  
بسان صرح ممرد که خلق از و بگمان  
ز عکس او مثلون شده چو قوس قزح  
و گر بخواهی شو بنگر و درست بدان  
شده است بسته زبانم ز وصف کردن او  
بوصف هر چه بخواهی منم گشاده زبان  
بدین لطیفی جائی بدین نهاد سرای  
نکرد جز تو کس ای شهریار در گیان  
همیشه تا به جهان در بود قران و قرین  
قرین دولت بادی بصد هزار قران

چون قرائکه در تمهید این مبث اشاره نمودیم تحقیقات تاریخی و ادبی ما هم راجع  
به لشکرگاه قدم به قدم مراحل انکشاف خود را پیمود و تذکار آن قدم ها ولو هر  
قدر کوچک هم باشد درین مجموعه بی مورد نیست. به تعقیب ابیات زیبایی امیر  
عنصری پارچه نثری را نقل میکنیم که ضمن مقاله ئی در شماره دوم سال اول  
ژوندون پنج سال قبل نشر شده است و صورت نثر نظم فوق است و در آن کار

دیگری نکرده ایم جز اینکه تار و سوزن گرفته و دانه های غلطان مروارید آبدار اشعار او را به رشته کشیده ایم. اینک آن رشته:

"قصر تو در هوای بست و لب هیرمند و در دامان دشت لکان در سایه فر شاهی به در عقد شده اگر نعمان سرای فرخ ترا میدید دروازه کاخ سدیر و کوشک خورنق را نمیکوفت زیرا قصر تو که به بویش عطار هندوان عاجز و به رنگش نقاش چینیان حیران مانده چنان رنگ آمیز است که بی تکلف رنگ دیده از دیدن آن نگارستان شود و فروغ او به شب تیره نور روز سفید را ماند. این کاخ چنان ارج و بلند است که پایش بر پشت ماهی و سر برجهایش بر برج سرطان اصابت کند. از محکمی پی بنیاد آن به بیخ زمین رسد و از برتری خم ایوان آن به خم کیوان خورد اگر از رواق گشادش سوی آب نظر کنی قوام جسد و غذای روان یابی بر روی صحرا چندان که چشم کار کند شاد روان پیروزه رنگ بینی کشیده و بر روی آب بلور حل شده بینی که به پیش باد صبا چون زلف بتان ترکستان شکن گرفته و از عکس آب، هوا چون خط دوست و سپهر چون بستان خرم سبز گشته، از کله سبز درخت خرما بلبل مطرب وار همی خروشد و دستان زند. از بالای رواق بلندش زمین کران تا کران ستاره نماید و بر بساط ارزق دانه های شبنم در و مرجان جلوه کند بدر خانه اگر ژرف در نگری حصنی بینی کشیده از گوهر الوان و تخت سلیمانی سلطان در بارگاه کاخ جائی باشد که از زیر آن آب روان گذرد و از عکس الوان آن قوس قزح در سطح پهناور آب گسترده شود و با اینکه بوصف هر چه بخواهی گشاده زبانم از تعریف کاخ بسته زبانم زیرا جائی بدین لطیفی و سرائی بدین نهاد جز تو ای شهریار کسی در گیان بنا نهاد پس تا قران و قرین در جهان است قرین دولت باشی."

این پارچه زیبایی عنصری که از نظر بداعت شعری ارزش آن پیش همگان مسلم است از نظر معلومات تاریخی و معماری و مهندسی و هنری سند بسیار مفید و قیمت داری است زیرا قراریکه دیدیم استاد عنصری مانند نقاش چیره دست آنچه در کاخ سلطنتی کوشک دشت لکان دیده همه را رسم کرده و مانند کمره خودکار کلیات و جزئیات قصر سلطان را گرفته و به آیندگان انتقال داده است. درست است که امیر فرخی سیستانی در طی مسافرت های خودش از سیستان به بست از آب هیرمند، از دژ شهر و از منظر عالی شه فراز آن و از دورنمای کوشک لشکرگاه در دشت لکان صبت کرده است. دیدن لشکرگاه از نظر فرخی دلچسپ است ولی دیدنی است از دور که عظمت بنا و کاخ را در دامان پهناور دشت لکان ترسیم میکند. درست است که بیهقی از نظر تاریخ و اصل نسبت بنای کاخ به محمود و مسعود حرف هائی دارد و زندگانی سلطان مسعود و خدم و حشم دربار وی را با جزئیات حیات رسمی و خصوصی سلطان شرح میدهد ولی اگر این پارچه امیر عنصری نمی بود از نوشته های ایشان یک سلسله معلومات مفید و قیمتدار را

استخراج نمیتوانستیم. فرق میان فرخی و عنصری در معرفی قصر سلطانی لشکرگاه این است که اولی کاخ را از بیرن آنهم از دور دیده و دومی علاوه بر اینکه منظره خارجی بنا و استحکام بنیاد و بلندی و فراخی رواق ها و چشم انداز های بدیع آنرا یکسو روی سطح بلورین آب های هیرمند و سوی دیگر جانب بساط پیروزه گون صحرا شرح میدهد مانند رهنمائی که نو واردی را به داخل قصری رهنمونی کند دست خواننده را گرفته اطاق به اطاق تالار به تالار میگرداند تا چشمش از دیدن نقش و نگار و تصاویر رنگه و الوان گوناگون نگارستان شود و از بوی عود و مشک و بان بیهوش گردد. عنصری آنقدر تصاویر و نقش و نگار در و دیوارهای داخل کاخ سلطانی را دیده که به اصطلاح او اگر چینی ها میدیدند حیرا میشدند و جا دارد بگوئیم کوشک سلطنتی مانند ارژنگ مانی یک پارچه نقش و تصاویر بود، نقش و تصاویری که بیننده از دیدن آن مات و مبهوت میماند. در ازمنه قدیم در قصور سلطنتی عود میسوزانیدند و عنصری حتماً در روزگاران محمود و مسعود روزهای خوشی در معیت سلاطین غزنوی گذرانیده و از آنهمه بوها بیهوش و مدهوش شده و آنقدر در طرز بیان خود این همه خوش بوئی ها را در کارگاه دماغ خواننده نزدیک میسازد که بعد از تقریباً هزار سال ما هم آنرا استشمام میکنیم.

معلومات استاد عنصری از نظر توپوگرافی و موقعیت محلی ئی قصر، از لحاظ زراعت و باغ داری و آبیاری نکات بسیار مفید و دلچسپ دارد و برای کسانی که لشکرگاه را امروز در دامان دشت سوزان و بی آب و علف نگاه می کنند در خور بسیار دقت است. اگر از طرف دیگر تحقیقات باستان شناسی و کشفیات حفاری به کمک ما نمیرسید شاید قبول بسیاری از نکات متذکره عنصری مشکل و حتی غیر ممکن معلوم میشد ولی بقسمی که در بحث حفاریات لشکرگاه مختصراً شرح دادیم نه تنها گرد و نواح و پیرامون قصر سبز بود و باغ های شکار و تفریح در آن نواحی وجود داشت بلکه آب ذریعه ارهت و چرخ های بسیار بزرگ و قوی به ارتفاع 12 و 15 متر از سطح رودخانه بلند کشیده میشد و ذریعه جویچه ها و نل های گل پخته و لوله کشی های فنی در باغ ها و حتی در داخل اطاق های قصر جریان داده میشد چنانچه مجرای آب و حوضچه در داخل تالار دربار کوشک سلطانی به ملاحظه رسیده است و مهندس هیئت باستان شناسی فرانسوی در پلان داخل قصر آنرا ترسیم کرده است. هکذا قراریکه شرح دادیم در صفحه وسط باغ شکار که پیشاپیش حصص وسطی لشکرگاه ساخته شده بود و محوطه بزرگ مربع آن با دیوارها و مدخل بزرگ تا حال موجود است حوض هشت ضلعی کشف شد. شبه ئی نیست که علاوه بر آب هائیکه ذریعه ارهت و چرخ از رودخانه گرفته میشد جوی ها و کانال های دیگری هم بود که مانند نهر سراج امروزی از نقاط مقابل گرشک فعلی آب را به دشت لکان در حواشی دور و نزدیک قصر



سیر میداد و با این آب ها (روی صحرا چندانکه چشم کار میکرد شادروان پیروزه رنگ) جلب نظر مینمود و کله های درخت خرما تا فاصله های دور فضا را سبز و معطر ساخته بود و بلبل و هزار دستان در شاخسار انبوه آن داستان سرائی میکرد. این معلومات از نظر بسط زراعت و نهال شانی برای ریاست آبیاری و بهره برداری رود هیرمند که مقر خویش را در جوار خرابه های لشکرگاه انتخاب کرده است بسیار مفید و قیمت دار است زیرا به شهادت یکی از بزرگترین خداوندان سخن گو خود بچشم سر کاخ لشکرگاه و کاخ نشینان آن را دیده سبزی دامان صحرا و دشت های گرد و نواح لشکری بازار را مشاهده میفرمائید. بساط فراخ ارزق که دانه های درشت شبنم چون لؤلؤ و مرجان روی سبزه ها و گل های آن نشسته بود نشان میدهد که کاخ و پیرامون آن را چه بستان خرم و دلاویز فراگرفته بود، عنصری از تخت سلطان و از جریان آب زیر تخت صحبت میکند، این صحبت ها دیگر در روشنی تحقیقات باستان شناسی حکم تخیل و مبالغه های ادبی و شعری ندارد بلکه حقیقت مسلم است. حقیقتی که صورت واقع کیف آنرا بیشتر شرح دادیم. هر قدر در بین پارچه قصیده استاد دقت شود ملاحظات بسیار مفید دیگر وارد میشود و یقین داریم با همین تبصره مختصر هم که اینجا بعمل آوردیم خوانندگان گرامی با ملک الشعرا دربار محمودی همنوا شده و خواهند گفت:

بدین لطیفی جانی بدین نهاد سرای  
نکرد جز تو کس ای شهریار در گیان

## گفتار پنجم

### کشتی رانی روی آب های هیرمند

مرکبان آب دیدم سرزده بر روی آب  
پالهنگ هر یکی پیچیده بر کوه گران  
جانور کش مرکبانی سرکش و نا جانور  
آب هر یک را رکاب و باد هر یک را عنان  
بر سر آب از بر زین کسترانیده زمین  
و آن زمین از زیر هر ماهی بفریاد و فغان

### کشتی رانی روی آب های هیرمند

هیرمند، رودخانه هزار بازو

هیرمند، «نیل افغانستان»

ترعه سنا رود بین بست و زرنج

کشتی های کوشک دشت لکان

پلی که روی زورق ها بسته شده بود

کشتی رانی مسعود روی هیرمند

ناو مخصوص سلطان مقابل لشکرگاه

چطور سلطان از غرق شدن نجات یافت

رودخانه هیرمند که یاقوت آنرا رودخانه هزار شاخه میخواند بعد از اینکه از حصص کهستانی قلب افغانستان در خم و پیچ کوه ها و دره ها هزاران پیچ و تاب میخورد بالاخره در نزدیکی های گرشک وارد زمین های هموار حاشیه شرقی نیمروز شده و در الیکه سطح آن پهنائی میگیرد و از سرعت رفتار آن میکاهد و غریو آن می نشیند با سیر متین و ملایم از جلگه عظیم و پهناور سیستان عبور نموده و به هامون فرو میریزد.

این رودخانه عظیم همانقدر که در دره های هولناک کوه بابا خشمگین و غضب ناک است در خاک های همجوار جلگه نیمروز و سیستان نرم و ملایم میشود و بصورت رودخانه بسیار فیاضی درمی آید و بسیار بجا است که آنرا «نیل افغانستان» بخوانیم.

رودخانه بزرگ هیرمند در حصص سفلی مسیر خود از حوالی گرشک تا هامون در فاصله تقریباً 3 صد کیلومتر لاینقطع از میان یک سلسله خرابه ها میگذرد. خرابه هائی که هر کدام آن روزی شهری، دهکده ئی، قصری، کوشکی، کاخی، قلعه ئی، معبدی، آتشکده ئی، یا مسجدی بوده که از روزگاران باستان از 5 - 6 هزار سال قبل شاید پیشتر از آن از موقعی که انسان در بستر این رودخانه حاصل خیز متمکن شد تا اواخر قرن 8 هجری یکی سر دیگری آباد کردند و رودخانه بزرگ تاریخی علاوه بر اینکه به این شهرها و باشندگان آن آب میداد بهترین وسیله مراوده و ارتباط ایشان هم بشمار میرفت.

رودخانه بزرگ هیرمند از حوالی گرشک تا هامون قابل کشتی رانی است و به شهادت اسناد تاریخی اقلأ گفته میتوانیم که در عصر اسلامی، در دوره های صفاری و غزنوی که سیستان به منتهای آبادی و ناز و نعمت و فراوانی رسیده بود، کشتی ها به کثرت روی آب های هیرمند بین لشکرگاه و بست بین بست و زرنج و حتی بین زرنج و هامون حرکت میکرد.

اسطخری مینویسد که بین زرنج و بست ترعه ئی کشیده شده بود بنام «سنا رود» که مسافرین و مال التجاره ذریعه زورق ها و کشتی ها میان دو شهر رفت و آمد داشتند و حمل و نقل میشدند. بواقع شهر زرنج که پایتخت سیستان بود نهر های متعددی داشت که از رودخانه هیرمند آب میگرفت. در 30 میلی شرق خرابه های شهر مذکور یک سلسله بندهائی روی هیرمند وجود داشت و از اینجا مقدار زیاد آب با 5 نهر بزرگ بطرف شهر زرنج میرفت که معروف ترین آن همان نهر یا ترعه سنا رود است که از همه نهرها بزرگتر و طولانی تر و پر آب تر بود. در اوقات عادی کشتی ها از لشکرگاه تا بست و از بست تا فاصله 30 میلی شهر زرنج روی مجرای رودخانه حرکت میکردند و بعد از راه ترعه سنا رود بطرف زرنج میرفتند و در اوقات آب خیزی کشتی ها از همین ترعه سنا رود از زرنج هم گذشته تا هامون سیر و گردش میکردند.

شبهه ئی نیست که این زورق ها بخصوص در خط حرکت خود بین بست و زرنج بیشتر محمولات تجارتي را انتقال میدادند زیرا زرنج و بست در تمام دوره های قرون وسطی دو مرکز بزرگ بازرگانی بشمار میرفت و کاروان های مال التجاره

یکطرف از حصص جنوب و جنوب شرق ایران و جانب دیگر از سرزمین پهنای هند از راه سند و بلوچستان وارد میشد و بیشتر در مرکز مهم تجارتي مانند بست مبادله و خرید و فروش بعمل می آمد.

التصاق رودخانه ارغنداب و هیرمند در مجاورت بست از نظر کشتی رانی و مرادوات روی آب امکانات دیگری را فراهم کرده بود. تاریخ درین حصه چیزی نمیگوید ولی خاموشی منابع دلیل شده نمیتواند که ارغنداب بکلی در مروده از راه آب سهمی نداشته باشد زیرا قراریکه خود دیده و از روی تجربه خویش مینویسم در سال 1312 که بنا بود هیئت «کاروان زرد» فرانسوی از هرات به کابل بیاید بمرض مطالعه امکانات عبور دادن موترهای ثقیل هیئت ذریعه کشتی از آب های هیرمند و ارغنداب یک ماه با پروفیسور هاکن و کپتان پکور در گرشک توقف داشتیم و چون موتر تلگراف بی سیم هیئت که وزن زیاد داشت با یک کشتی از رودخانه عبور داده نمیشد یک کشتی دیگر را از مقابل کوه کران ارغنداب از راه آب به محل تلاقی دو رودخانه آوردند و بعد کشتی مذکور را از مقابل خرابه های بست روی آب های هیرمند به گرشک رسانیدند و آنگاه عمله هیئت فرانسوی تحت مراقبت انجنیر فراسی دو کشتی هیرمند و ارغنداب را با ریسمان های فلزی بهم بسته و موتر های ثقیل هیئت عبور داده شد.

این وقت هائی بود که هیرمند و ارغنداب پل نداشت (اگرچه حالا هم پل های اساسی ندارد) و لاری ها و مسافرین ذریعه کشتی ها عبور داده میشد و اداره این کشتی ها بدست خانواده بلوچی بود که در کناره های چپ هیرمند مقابل گرشک دهکده ئی محقری داشتند و کلان دهکده که رئیس ملوانان کشتی بود حین بور هیئت کاروان زرد از بس طرف رجوع قرار گرفته بود به لقب «بابه دریا» مشهور شد.

رودخانه هیرمند در حالیکه «دشت لکان» را در یک نیم دایره بسیار وسیع در بر میگیرد از پای خرابه های لشکرگاه و بالاحصار بست میگردد و مجرای رودخانه طوری به خرابه های این دو محل نزدیک است که انعکاس سایه دیوارهای بلند لشکرگاه و کنگره های بروج نیمه ویرانه حصار بست روی آب منعکس میشود. برای عبور و مرور از سواحل چپ به کناره های راست رودخانه در مقابل بالاحصار بست پلی بود که قرار تذکر مقدسی روی یک عده زورق ها بسته شده بود و قراریکه سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار به بنده اظهار فرمودند در پای خرابه های بالاحصار بست در چند متری سواحل بقایای تهداب برجی هنوز زیر آب موجود است و احتمال بسیار میرود که زنجیر کشتی های پل به برج مذکور بسته میشد.

در مقابل لشکرگاه که به فاصله یک فرسخی (7 کیلومتری) شمال شرق خرابه های بست افتاده پل وجود نداشت و حتی خود سلاطین غزنوی محمود و مسعود اگر برای شکار و تفریح به کرانه های راست رودخانه میرفتند هیرمند را ذریعه زورق ها عبور میکردند و برای اثبات این نظریه به زبان استاد ابوالفضل بیهقی به شرح واقعه روز دوشنبه هفتم صفر سال 428 هجری قمری می پردازیم:

"... و روز دوشنبه هفتم صفر امیر شبگیر بر نشست و بکنار هیرمند رفت با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان و خوردنی و شراب بردند و صید بسیار بدست آمد که تا چاشتگاه بصید مشغول بودند پس به کران آب فرود آمدند و خیمها و شرعها زده بودند نان بخوردند و دست به شراب کردند و بسیار نشاط رفت از قضای آمده پس از نماز امیر کشتی ها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگتر از جهت نشست او راست کردند و جامها افگندند و شرعی برو کشیدند و وی آنجا رفت با دو ندیم و کسی که شراب پیماید از شراب داران و دو ساقی و غلامی سلاح دار و ندیمان و مطربان و فراشان و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند و کس را خبر نه ناگاهان دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن گرفت آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شده، بانگ و هزاهز و غریو خاست امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند ایشان درجستند و هفت هشت تن امیر را بگرفتند و بربودند و بکشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد چنانکه یک دو ال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرق شدن اما ایزد عز ذکره رحمت کرد پس از نمودن قدرت و چون امیر به کشتی رسید کشتی ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تپاه شده بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ پیا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند چون پادشاه را سلامت یافتند خروش دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود، و دیگر روز امیر نامها فرمود بغزنین و جمله مملکت برین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت بدان مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار بار هزار درم بدیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را و نیشته آمد و به توقیع موکد شد و مبشران برفتند و روز پنجشنبه امیر را تب گرفت تب سوزان و سرسامی افتاد چنانکه بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان مگر اطباء و تنی چند از خدمتگاران مرد و زن را در ها سخت متحیر و مشغول شد که تا حالا چون میشود..."

این پارچه که به ذات خود یک واقعه بسیار دلچسپ و بسیار مهم تاریخی عصر سلطنت سلطان مسعود بن محمود غزنوی را نشان میدهد به موضوع خاص این مبحث که عبارت از کشتی رانی ها روی هیرمند میباشد تعلق خوبی دارد. بالا گفتیم که کوشک سلطنتی لشکرگاه طوری در جناح شمالی خود متصل کرانه های هیرمند افتاده بود که با خرابی های وارده و مرور تقریباً هزار سال هنوز هم سایه دیوار های بلند کاخ آب های رودخانه می افتد.

کوشک سلطنتی همان طور که دروازه یا دروازه هائی رخ بطرف دشت لکان داشت. مدخل یا مدخل هائی بطرف بستر رودخانه هم داشت و معمولاً همیشه یک دسته کشتی های مخصوص قصر در امتداد سواحل لنگرانداز بود. وجود کشتی کنار سواحل هیرمند اختصاص به کوشک سلطنتی نداشت بلکه کشتی های کرائی و تجارتی برای حمل و نقل و سیر و گردش در کرانه سواحل متصل شهر بست بیشتر دیده میشد چنانچه مرکبان آب که فرخی سیستانی پالهنگ هر یکی را پیچیده بر کوه گران دیده است همین کشتی هائی بود که در مقابل شهر بست و متصل کوشک سلطنتی لشکرگاه در کرانه های هیرمند لنگر انداز بود و ریسمان های آنها در برج های مستحکمی بسته بود که در نگاه شاعر سیستانی چون «کوه گران» استوار و پایدار می بود.

کشتی هائی که برای سیر و گردش و تفریح برای بزرگان و اعیان و شخص سلطان اختصاص می یافت البته ظریف تر و قشنگ تر بود و با قالی ها و شراب ها و دوشکچه ها فرش و مزین میشد چنانکه دیدیم در میان ده کشتی که برای عبور سلطان مسعود و ندیمان و خدم و حواشی او آوردند یک کشتی کلان تر را برای شخص سلطان و دو نفر ندیمان او بیاراستند و بهر علتی که بود اتفاقاً حین بازگشت به قصر سلطنتی همین کشتی سوراخ شده آب داخل زورق شد و نزدیک بود که مسعود غرق شود و بالاخره به کمک همراهان که در کشتی های دیگر بودند نجات یافت.

بهر حال به اساس اسناد و مدارک تاریخی هویدا است که رودخانه هیرمند از حوالی گرشک تا هامون قابل کشتی رانی بود و مورخین و جغرافیه نگاران قرون وسطی اسطخری و مقدسی و بعدتر بیهقی و فرخی در بین موارد مطالب صریح دارند و چون حوزه سفلی این رودخانه که نام قدیم «نیمروز» آنرا احتوا میکند. اخیراً در تشکیلات اداری مملکت بحیث حکومت اعلی گرشک مرکزیته بخود یافته است و در اثر انکشاف امور بهره برداری وادی هیرمند آبادی ها بیشتر در امتداد این رودخانه در نقاط مختلف تعمیر خواهد شد موضوع کشتی رانی روی

هیرمند بار دیگر روی کار خواهد آمد و برای حمل و نقل و گردش و سیاحت از آن کار خواهند گرفت.

کشتی رانی روی آب های هیرمند از نظر جهان گردی (توریزم) خالی از دلچسپی نیست علی الخصوص که در آینده لشکرگاه خودش مرکز رهایش و فعالیت ریاست بهره برداری وادی هیرمند خواهد شد و سیاحین نه فقط به دیدن خرابه های لشکرگاه خواهند آمد بلکه از جاهای دیگر هم دیدن خواهند کرد. در واقع از حوالی گرشک تا هامون سیستان رودخانه هیرمند در تمام مسیر خود یا اقل در اکثر حصص آن از کنار و میان خرابه ها میگذرد و بهترین راه و وسیله ئی برای دیدن آنها مسیر هیرمند و کشتی است. هیئت باستان شناسی فرانسوی برای شناسائی موقعیت خرابه های کنار رودخانه در نظر دارد که با کشتی از راه آب گردش هائی بعمل آرد. یقین است با این نظریه به پیمانانه وسیع مطالعات ایشان در حوزه هیرمند تکمیل خواهد شد.

## گفتار ششم

### تصاویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه

یکی همچو دیبای چینی منقش  
یکی همچو ارژنگ مانی مصور  
نگاریده بر چند جای مبارک  
شه شرق را اندر ان کاخ پیکر  
بیک جای در رزم و در دست ژوبین  
بیک جای در بزم و در دست ساغر  
«فرخی»

یکی نگاشته رنگی که بی تکلف رنگ  
شود ز دیدن او دیده ها نگارستان  
ببویش اندر عطار هندوان عاجز  
برنگش اندر نقاش چینیان حیران  
«عنصری»

در کوشک باغ عدنانی از سقف تا به پای زمین صورت کردند  
صورت های الفیه و انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه.  
«بیهقی»

### تصاویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه



نقاشی یکی از مظاهر هنری عصر غزنویان  
نقاشی های باغ عدنانی هرات  
حیات جوانی مسعود در هرات  
کشف اولین تصویر رنگه از لشکرگاه  
چهار هزار غلامان سرای سلطانی  
کلاه های چهار پر و گرز های زرین  
کلاه های دوپر و گرزهای سیمین  
تشخیص چهل و چهار تصویر در تالار دربار  
ارتباط هنری غزنوی و ادوار پیشتر

آوازه تمدن درخشان افغانستان در دوره غزنویان که مصادف به قرن های چهار و پنج هجری میباشند از خلال نوشته های مؤرخین و شعرای نامور وطن جسته جسته بگوش رسیده و کسانیکه به این گونه آثار چه نظم و چه نثر سر و کار دارند خود بهتر میدانند که پایه دانش و بینش و معیار ذوق و قریحه و استعداد هنر نمائی کشور محمود و مسعود بکجا رسیده بود.

از مناظر هنر نمائی های استادان این عصر در عالم معماری و حجاری و فلزکاری آثار موجود است مانند طاق بست و منارهای غزنی و یک عده ظروف و اشیای فلزی که اطاق غزنه را در موزه کابل زینت بخشیده است.

شبهه ئی نیست که ما از زبان شعرا و مؤرخین بزرگ چون امیر عنصری و فرخی و استاد ابو الفضل بیهقی و منوچهری و مسعود سعد سلمان و دیگران بسیار چیز ها شنیده و خوانده ایم ولی این همه شنیدگی ها و خواندگی ها از بس شگفت انگیز بود تا چند سال قبل که هنوز لشکرگاه کشف نشده بود به نظر ما خواب و خیال و مبالغه آمیز می آمد و چون شعرای مدیحه سرا در عالم تخیلات شاعرانه اغراق کاری ها هم کرده اند خواهی نخواهی همه نوشته های ایشان را مبالغه می پنداشتم بیخبر از اینکه چکامه های غرا و قصاید خداوندان سخن چون فرخی و عنصری و منوچهری و مسعود سعد پر از نکات مهم تاریخی است و در بعضی موارد این نکات به اندازه مهم و غنیمت است که پیدا کردن آن بعد از نهصد و هزار سال به ذریعه دیگر امکان پذیر نمیباشد.

بحث ما بیشتر در بین مبحث دایر بر میزان پیشرفت های فنی و هنری عصر غزنویان است که بحیث یک دوره تمدن مشخص اسلامی افغانستان از امروز به

بعد در اطراف آن تحقیقات شود و به اثبات رسانیده شود که آنچه شعراً و مؤرخین بزرگ ما در طی نهصد سال گفتند و نوشتند بیشتر آن جنبه های حقیقت داشت و به پهلوی تمدن فرهنگی و ادبی و عرفانی و فکری یک مدنیت درخشان به مفهوم عام کلمه در سر تا سر افغانستان عصر غزنوی و خاک های مفتوحه آن شعشعه پاشی میکرد.

در ذیل همین تمدن صنایع مستظرفه با تمام مظاهر آن چون معماری، حجاری، موسیقی، نقاشی، رسامی، سنگتراشی و طبعاً ادبی به کمال ترقی رسیده بود ترقی که بعد از نهصد و هزار سال به خورد و ریزه آثار باقی مانده آن به دیده استعجاب مینگریم و هر کدام آن به ذات خود منبع الهام و سر مشق پیشرفت های کنونی و آینده ما خواهد بود.

این بحث طولانی و مفصل است و قراریکه بالا اشاره کردیم باید از امروز به فکر آن باشیم و در آینده در اطراف هر قسمت آن کتابها بنویسیم لذا رشته صحبت را در عمومیات تمدن درخشان غزنوی همین جا گذاشته موضوع خصوصی این مبحث را که نقاشی و تصاویر رنگه دیواری است مختصراً مطالعه میکنیم.

غزنویان در نقاط مختلف افغانستان و در اقطار خاک های پهناور امپراطوری و در شهرهای آبادان کشور چون غزنی که دارالملک بود و جاهای دیگر مانند بست و زرنج و هرات گوزگانان و بلخ و تگین آباد و گردیز و غیره یک سلسله قلعه ها و کاخ ها و کوشک ها و خانه ها داشتند که به نام های کاخ پیروزی، کوشک نو، کوشک نو مسعودی، کوشک مبارک، کوشک عدنانی، کوشک در عبدالاعلی کوشک دشت لکان و صد های دیگر در متون تاریخ و ادبیات ما ثبت است و اینجا معدودی را نام بردیم. بهمین طریق صدها کاخ و قصر دیگر چه در غزنی و چه در شهر های ایالات و به وزرا و حاجب ها و سپه سالاران و منشی ها و ندیم های سلاطین تعلق داشت.

تا جایی که متون شهادت میدهد در و دیوار کوشک های سلطنتی بسیار مزین و پر نقش و نگار بود و صنه های مختلف رزمی و بزمی در دیوار های قصر ها نقش میشد چنانچه فرخی در قصیده ئی که در ثنای محمود دارد و مطلعش اینست:

بفرخنده فال و بفرخنده اختر  
به نو باغ بنشست شاه مظفر

بعد از اینکه این باغ زیبای غزنه را با همان قدرت شاعرانه که مخصوص خود او است تعریف میکند به توصیف کاخی که میان باغ است میرسد و میگوید:

یکی کاخ شاهانه اندر میانش  
سر کنگره بر میان دو پیکر

بکاخ اندرون صفه های مزخرف  
در صفه ها ساخته سوی منظر

یکی همچو دیبای چینی منقش  
یکی همچو ارژنگ مانی مصور

نگاریده بر چند جای مبارک  
شه شرق را اندر آن کاخ پیکر

بیک جای در رزم و در دست ژوبین  
بیک جای در بزم و در دست ساغر

این کاخ قراریکه دیدیم در وسط باغی موسوم به «نو باغ» وقوع داشت و اگر به مناسبت اسم «نو باغ» کاخ وسط آنرا «کوشک نو» بخوانیم خواهیم دید که بدین اسم و صفت کاخی در غزنه بوده ولی در بعضی موارد بیهقی آنرا کوشک نو مسعودی خوانده و از این معلوم میشود که این کوشک نو بدست مسعود بنا یافته بود و کاخ نو باغ کاخی دیگری بود بهر حال اینجا تعیین هویت کاخ و باغ چندان اهمیت ندارد و در اینکه نو باغ و کاخ وسط آن هر دو در غزنی بوده شبهه ئی نیست، سخن سر تصاویر است و به شهادت استاد فرخی چون و چرائی باقی نمیماند که دیوار های کاخ مانند دیبای چینی و ارژنگ مانی منقش و مصور بوده و در چند جای مبارک پیکر شاه شرق تصاویر سلطان زابلی محمود غزنوی در مجالس بزم و رزم نقش شده بود که در یکجا ژوبین در دست داشت و در جای دیگر ساغر در کف او بود. کلمات بزم و رزم و ژوبین و ساغر و پیکر نشان میدهد که تصاویر دیواری کاخ نو باغ غزنه تنها مناظر طبیعی نبوده و پیکر شاهانه و دیگر تصاویر انسانی را هم میکشیدند و صحنه های جنگی و بزم های عیش و نوش سلطان همه را در دیوارها نقش میکردند.

بیانیم به شهادت بیهقی: استاد ابوالفضل کاتب دیوان رسالت و مؤرخ خورده بین و موشگاف عصر غزنوی که آثار لایموت او تاریخ مسعودی شاهکار بی مانند است

در باب نقوش تصاویر رنگه در دیوارها شهادت صریح میدهد و دست ما را گرفته در یک گوشه دیگر کشور در هرات در باغ عدنانی در خلوت خانه شهزاده مسعود بن محمود تصاویری بما نشان میدهد و اینک چند سطر مطلوب را از اثر جاویدان او اقتباس میکنیم: در باب مسعود گوید:

"... بروزگار جوانی که به هرات میبود و پنهان از پدر شراب میخورد پوشیده از ریحان خادم، فرود سرای خلوتها میکرد و مطربان میداشت مرد و زن که ایشان را از راه های نبیره نزدیک وی بردندی در کوشک باغ عدنانی فرمود تا خانه برآوردند، خواب قیلوله را و آن را مزملها ساختند و خبشها آویختند چنانکه آب از حوض روان شدی و بطلسم به بام خانه شدی و در مزملها بکشتی و یشها را تر کردی و این خانه را از سقف تا به پای زمین، صورت کردند صورتهای الفیه و انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند و بیرون این صورتهای نگاشتند، فراخور این صورتها و امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی و خواب آنجا کردی و جوانان را شرطست که چنین و مانند این نکنند..."

اینجا واضح می بینیم که در زمان شهزاده گی، مسعود که پدرش محمود هنوز زنده بود و از جانب پدر از هرات به خراسان حکمرانی میکرد، در یکی از باغ های معروف آن وقت هرات در دیوارهای یکی از اطاقها که خارخانه و آب های روان داشت و برای خواب های چاشت و بعد از چاشت امیر مسعود اختصاص یافته بود تصاویر برهنه مردان و زنان را نقش نموده بودند.

می آئیم به لشکرگاه و به تذکرات امیر فرخی:

امیر فرخی مانند هم عصرا و همقطاران خود عنصری و فرخی از یک گوشه دیگر به وجود تصاویر و نقوش دیواری گواهی میدهد و او ما را مستقیم به کنار هیرمند در لشکرگاه در کوشک سلطنتی دشت لکان یعنی به جایی میبرد که محل مورد بحث ما است.

استاد فرخی در در و دیوار این قصر آنقدر رنگ و رنگ آمیزی و نقش و نگار دیده که دیده اش نگارستان شده و چون چین و نقاشان چینی درین وقت شهرت جهانی داشتند، مینویسد که حتی ایشان هم از دیدن این همه الوان مات و مبهوت و حیران می ماندند.

خلاصه چیزهایی که تا اینجا راجع به تصاویر رنگه و نقاشی های دیوارهای کاخ های عصر غزنویان نوشتیم و با اینکه شاهد قول سخن سرایانی چون عنصری و فرخی و بیهقی داریم و هر کدام در غزنه و هرات و لشکرگاه چشم دید خود را نقل

کرده اند باز هم تا پنج سال قبل که لشکرگاه کشف نشده بود ثبوتی برای متتبعین امروزی نداشتیم و بیانات شعرا و نویسندگان ما بحکم تخیل میرفت تا اینکه خوشبختانه در بهار سال 1328 (1949م) در طی جریان اولین مرحله حفاریات هلهله خوشی از پای دیوارهای نیمه ویرانه کاخ محمود و مسعود از لشکرگاه بلند شد و انعکاس آن چون برق به کابل رسید و اولین پارچه تصویر رنگه دیواری کشف شد. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی مژده این کشف مهم را در طی نامه ئی به این جانب دادند و در مقاله ئی که به زبان فرانسوی در شماره دوم سال 1949 مجله تحت عنوان «اولین نمونه تصاویر دیواری غزنوی» نوشتم موضوع را به همکاران و علاقمندان اعلام کردم و در آخر مقاله متن نامه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی را نشر نمودم که ترجمه آن بدین قرار است:

" در یکی از اطاق هائی که موقعیت مرکزی آن، آنرا اطاق خیلی مهمی جلوه میدهد تزئیناتی کشف کردیم که به سقف اطاق ارتباط دارد. در این میان پارچه های بزرگ تزئیناتی موجود است بشکل گاهای مارپیچ از این هم بهتر ستون هائی بدست ما افتاده رنگه با نقوش و تصاویر. متأسفانه حین افتادن از سقف اغلب آنها پارچه پارچه شده ولی اقلأ یک پارچه بزرگ سلامت بدست ما رسیده و روی آن تصویر جوانی نقش است که سرش کمی خمیده و یکنوع دستاری بسر دارد. این پارچه خیلی قشنگ و زیبا است. از خطوط چهره جوان معلوم میشود که دست نقاش هنرمندی آنرا رسم کرده و این پارچه که عجالتاً تنها پارچه تصویر دیواری غزنوی است مرا متیقن ساخته است که در عصر غزنویان نقاشی به مدارج کمال رسیده بود. راجع به ارتباط این تصویر به عصر غزنوی شبهه ئی نیست زیرا روی آن دو ورقه تصاویر جدید دیگر وجود داشت که رنگ آمیزی و نقاشی های دوره های بعدی را وانمود میکرد و بعد از برداشتن آنها از روی ستون تصویر زیبای جوان پدیدار شد که حتماً به اولین عصر شکوه لشکرگاه تعلق میگیرد."

خوشبختانه ثبوت وجود تصاویر دیواری در کاخ دشت لکان منحصر به همین پارچه تصویر نماند. در خزان سال 1328 (1949م) که مرحله دوم حفاریات آغاز یافت در تالار دربار قصر که بزرگترین و مجلل ترین اطاق کاخ سلطانی لشکرگاه بود در حصص تحتانی قیل پایه های بزرگ یک سلسله تصاویر رنگه تمام قدی اشخاص پیدا شد که تحت عنوان دوم این مبحث یعنی غلامان سرای سلطانی در آن مورد شرحی می نویسم.

کشف تصاویر رنگه در دیوار های بارگاه قصر سلطنتی غزنویان در لشکرگاه که شرح مختصر آنرا خواندید در واقع از نظر هنر در افغانستان و در تمام دنیای

اسلام و شرق شایان توجه زیاد است زیرا با تذکرات مؤرخین و شعرا جایگاه آن بصورت مادی و عملی یکلی خالی بود و دانشمندانی که در اطراف هنرهای زیبای اسلامی تحقیق کرده اند میدانند که تا حال جز میناتورهای عباسی معروف به مدرسه بغداد و بعضی نقوش و تصاویر سفالی عصر سامانی کدام چیز دیگر در دوره های تاریخ اسلام به قدامت تصاویر رنگه بارگاه کوشک غزنوی لشکرگاه در دست نیست و این تصاویر هزار ساله که معرف و قریحه استادان خراسان (افغانستان) عصر غزنوی میباشد حتماً در تاریخ صنایع مستظرفه مشرق زمین و جهان اسلام مورد توجه خاص قرار خواهند گرفت.

طوریکه پیشتر شرح دادیم بعد از تصویر رنگه جوان تصاویر دیگری که به تعقیب آن از لشکرگاه پیدا شد سپاهیان عصر غزنوی را نشان میدهد و برای اینکه جزئیات لباس و اسلحه و موقعیت آنها را در دیوارهای بارگاه فهمیده بتوانیم مجبوریم موضوع غلامان سرای سلطانی را در عصر غزنویان مختصراً مطالعه کنیم.

راجع به غلامان سرای سلطانی یا به اصطلاح امروز «گارد سلطنتی» مؤرخین ما در موارد مختلف صبت ها کرده اند و راجع به تعداد و نوعیت لباس و سلاح آنها و طرز و آداب محافظت قصر و شخص سلطان چیزها نوشته اند که اینجا به همه جزئیات کاری نداریم منتها تعداد و لباس و اسلحه آنها را از نظر دو تن از مؤرخین بزرگ، استاد ابوالفضل بیهقی و قاضی منهاج السراج جوزجانی معاینه میکنیم. حاجت به تذکار ندارد که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی خود در موارد مختلف از غلامان سرای سلطانی و سپاهیان مافظ شخص سلطان تذکراتی دارد و پارچه ئی که در ذیل اقتباس میکنیم موقعی است در سال 423 هجری قمری که نماینده خلیفه عباسی القائم بالله بحضور سلطان مسعود غزنوی در کوشک در عبدالاعلی در سرای دیلمیان در بلخ مشرف میشود:

"... و کار لشکر و غلامان سرای و مرتبه داران حاجب بزرگ و سالاران بنامی بساختند تاریخ سنه ثلث و عشرين و اربعمائه. غره این محرم روز پنجشنبه بود، پیش از روز کار همه راست کردند چون صبح بدمید چهار هزار غلام سرائی در دو طرف سرای امارت، بچند دسته بایستادند دو هزار با کلاه دو شاخ و کمرهای گران [ده معالیق بودند] و با غلامی عمودی سیمین و دو هزار با کلاه های چهارپر بودند و کیش و کمر و شمشیر و شقا و نیم لنگ بر میان بسته و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر بر دست و همگان با قباهای دیبای شوشتری بودند و غلامی سیصد از خاصگان در رسته های صفا نزدیک امیر بایستادند، با جامهای فاخر و کلاه های دو شاخ و کمرهای زر و عمود زرین و چند تن ان بودند که با

کمر های بودند مرصع بجواهر و سپری پنجا و شصت بدر بداشتند در میان سرای دیلمیان و همه بزرگان درگاه و ولایت داران و حجاب با کلاه های دو شاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران (وحجاب با کلاها) بایستادند و بسیار پیلان بداشتند (و لشکر بر سلاح و بر گستوان و جامهای دیبای گوناگون با عماریهها و سلاحها بدو رویه بایستادند) با علامتها تا رسول را در میان ایشان گذرانیده آید و رسولدار برفت با جنیبتان و قومی انبوه و رسول را برنشانند و آوردند و آواز بوق و کوس و دهل و کاسه بیل بخاست، گفتی که روز قیامتست و رسول را آوردند و بگذرانیدند برین تکلفهای عظیم و چیزی دید که در عمر خویش ندیده بود مدهوش و متحیر گشت و در کوشک شد و امیر رضی الله عنه بر تخت بود..."

به اساس نوشته بیهقی امیر مسعود چهار هزار غلام سرای به اصطلاح امروز «گارد شخصی» داشت که دو هزار آن کلاه دو شاخ و عمود سیمین و کمرهای گران ده معالیک داشتند و دو هزار دیگر کلاه های چهارپر بر سر میکردند و کیش و کمر و شمشیر و شقاونیم لنگ بر میان می بستند و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر در دست میگرفت و همگان قباهای دیبای شوشتری میپوشیدند.

از این که معلوم نمیشود از دو هزار اول یا از دو هزار دوم یا از جمع هر دو سه صد تن غلامان «خاصه» بودند که (با جامه های فاخر تر و کلاه های دو شاخ و کمرهای زر و عمودهای زرین) در «رسته صفا نزدیک امیر» می ایستادند. در میان این سه صد تن غلامان خاصه «چند تن» آن که عده شان را پایان تر «پنجاه و شصت» تعیین میکند «با کمرهای مرصع به جواهر و سپر» در میان سرای قریب تر به سلطان می ایستادند چنانچه در بلخ در داخل «سرای دیلمیان» اخذ موقع نموده بودند. این بود شرح عده و لباس و اسلحه و موقعیت غلامان سرای سلطانی در عصر مسعود و اینک عین این موضوع را در زمان محمود هم مطالعه میکنیم.

موسیو شلوم برژه در مقاله ئی که تحت عنوان «نتایج دوره دو و سوم حفریات لشکری بازار» در شماره سال 1950 مجله **AFGHANISTAN** شایع کرده است راجع به گارد سلطنتی سلطان محمود مطالبی از طبقات ناصری قاضی منهاج السراج جوزجانی اقتباس و ترجمه کرده است و ما اصل متن را اینجا میدهیم:

"حق تعالی این پادشاه را کرامات و علامات بسیار داده بود و ازاله و عدت و تجمل آنچه او را بود بعد از و هیچ پادشاه را جمع نشد (و) دو هزار و پانصد پیل بود بر درگاه او و چهار هزار غلام ترک و شاق که در روز بار (او) بر میمنه و میسره تخت (او) بایستادندی (و از این غلامان) دو هزار غلام با کلاه چهارپر و با

گزرهای زرین بر راستاً او بود (بدی) و دو هزار غلام با کلاه دوپیر با گزرهای سیمین بر چپای او ایستادندی".

معلوماتی که از دو مؤرخ و دو منبع معتبر تاریخی بدست می آید هر دو یک چیز است و یکی مکمل و مؤید دیگر می باشد و معلوم میشود که در دوره دو سلطان بزرگ غزنه محمود و مسعود عده غلامان سرای سلطانی چهار هزار تن بوده که به دو دسته بزرگ دو هزاری تقسیم شده بود و در طرز لباس و عمود و کلاه از هم فرق داشتند و بیشتر شکل کلاه ها و نوعیت فلز عمود های سیمین و زرین ممیزه هر دسته بشمار میرفت.

همانطور که مشاهدات عنصری و فرخی و بیهقی را مبنی بر تصاویر رنگه دیواری و نقش و نگار دیوارهای کوشک های سلطنتی در غزنه و هرات و لشکرگاه کشفیات باستان شناسی بصورت عمومی تأیید کرد گفته های استاد ابوالفضل و قاضی منهاج السراج را در باب غلامان سرای سلطانی بصورت بهتر تأیید میکند و خوشبختانه امروز تصاویر رنگه بسیار زیبا به اندازه قامت طبیعی بدست داریم که تمام جزئیات متذکره مؤرخین ما را مو به مو معرفی میکند. این تصاویر قراریکه پیشتر اشاره کردیم در قسمت های تحتانی شش فیل پایه تالار دربار کوشک دشت لکان در خزان سال 1949م کشف شد و امروز اصل و کاپی های رنگه آن در اطاق غزنه در موزه کابل موجود است.

بال در متن بیهقی دیدیم که در عصر زمامداری سلطان مسعود در میان چهار هزار غلامان سرای سلطان دسته «غلامان خاصه» بود که در روز های دربار و مراسم رسمی و در شکارگاه ها در «رسته های صفا نزدیک امیر» می ایستادند و در میان ایشان «پنجاه و شصت تن» غلامان اخص الخاص بودند که در داخل کاخ ها و کوشک ها و سرای های سلطانی جایگاه مخصوص داشتند و «کمرهای مرصع به جواهر» داشتند. این عده «پنجاه و شصت» تن از نظر کشف تصاویر غلامان در لشکری بازار شایان دقت و توجه است زیرا در جدار فیل پایه های بارگاه کوشک دشت لکان تصاویر (44) تن از غلامان سرای سلطانی تشخیص شده است. تعداد 44 تن و نقش تصاویر آنها در تالار بارگاه نشان میدهد که به احتمال قریب تصاویر همان دسته غلامان اخص الخاص سلطانی عصر غزنوی را یافته ایم و چون نظر به نوشته های بیهقی غلامان اخص الخاص به دوره زمامداری سلطان مسعود تعلق میگیرد گفته میتوانیم که این 44 تصویر غلامان اخص الخاص همین سلطان را معرفی میکند. این 44 تصویر با پنجا و شصت تن غلامان اخص الخاص متذکره بیهقی بی ارتباط نیست و احتمال دارد که اصل تصاویر از 44 هم بیشتر بوده و عده اصلی را پوره میکرد ولی عده ئی در اثر



آتش سوزی های قصر در زمان علاء الدین جهانسوز و آسیبی که به قصر رسیده است ناپدید شده باشد.

از جمله 44 تصویری که در لشکرگاه کشف شد متأسفانه عده ئی در آتش سوزی ها و باد و باران نهصد ساله و گزند روزگار صدمه دیده. سرهای این تصاویر از حد زرخ به بالا وجود ندارد و علت آن این است که موازی به سرهای تصاویر در دیوارهای فیل پایه های بارگاه کوشک ستوت های چوبی زیر پلستر تعبیه شده بود که با آتش سوزی ها سوخته و با سوختن خود آن حصه پلستر دیوارها را ناپدید کرده است. هکذا به استثنای یک تصویر پاها در سائر تصاویر هم دیده نمیشود و آن حصه محتملاًض به علت نزدیک بودن به کف اطاق از بین رفته است. این تصاویر به بلندی قامت طبیعی انسان است. لباس و اسلحه آنها مطالعات مبسوطی میخواهد و بیکی از مأخذ معتبر کتاب آداب الحرب و الشجاعه است که نسخه اصل آن در لندن (بریتش موزیم) و فوتو کاپی آن در لاهور و کلکته است مورد ضرورت است معذالک بصورت مقدماتی مقاله ئی در ین مورد تحت عنوان «لباس و اسلحه گارد سلاطین غزنوی» به فرانسوی نوشته ام که در شماره یک، سال 1951 مجله **AFGHANISTAN** چاپ شده است و اینجا چند سطری در آن مورد مینگارم: مهمترین پارچه لباس غلامان سرای سلطانی را بیهقی به نام «قبا» یاد کرده و این قبا به مفهومی که هنوز پیش خود داریم و تصاویر عین آنرا نشان میدهد لباسی بود بلند که از یخن تا زیر زانو را می پوشانید. چپه گردن عریض و فراخ داشت که وقت پوشیدن مانند چین یکی روی دیگر می آمد. آستین های آن تا مچ دست می آمد و تنگ بود و به بازو و ساعد می چسبید.

پارچه قبا را هم استاد بیهقی معین کرده و آنرا «دیبای شوشتری» خوانده. شوشتر شهری بود در خوزستان ایران که پارچه های ابریشمی آن در تمام قرون وسطی شهرت جهانی داشت. قراریکه روی تصاویر نگاه میکنیم همه غلامان سرای سلطانی قباهای شوشتری در بر دارند ولی پارچه آن متحد الشکل نیست. متن پارچه به رنگ های سرخ و گلابی و زرد و نصواری است ولی گل ها و تزئینات روی متن پارچه فرق دارد. بعضی خانه های مربع دارد و در میان هر مربع ستاره ئی دیده میشود، برخی خطوط عمودی دارد و قطارهای خال های مدور روی آن دیده میشود. بعضی خطوط عمودی دارد ولی در فاصله میان خطوط گل های مارپیچ و نوشته های عمودی کوفی ملاحظه میشود. روی متن پارچه بعضی از قباها دایره های بزرگ با گل ها و نوشته های کوفی تشخیص میشود و به این ترتیب تقریباً در همه قباها از لحاظ رنگ و گل و برگ و تزئینات تفاوت هائی دیده میشود و به تصور میتوان گفت که منظره دسته جمعی غلامان سرای سلاطین غزنوی با قباهای ملون ابریشمی شوشتری نهایت زیبا و نظر فریب و قشنگ بود

و در تئلو آفتاب چشم بیننده را خیره می‌کرد. روی هر دو بازوی تمام سربازان نواری ملاحظه می‌شود که شاید نام و نشان دسته مربوطه آنها در آن نوشته شده بود. از چاک یخن آنها زیر لباسی بنظر می‌خورد که مانند پیراهن های امروزی افغانی یخه آن یک طرف بسته می‌شد. در یک تصویری که تا پا خراب نشده موزه هائی مشاهده می‌شود نظیر موزه های چرمی نرم که هنوز هم در میان ازبک های صفحات شمال مملکت معمول است و روی آن خامک دوزی ها میکنند و این خامک دوزی ها از آنوقت ها تا حال از بین نرفته است.

غلامان سرای سلطنتی در ین تصاویر همه عمود دارند که به دست راست بالاتر از کمر بند آنها گرفته اند و دسته آن روی شانه راست آنها گذاشته شده و کله عمود که موازی با کله خود آنها بود از میان رفته و قراریکه در متن بیهقی دیدیم همۀ گارد سلطنتی چهار هزار نفر بدون استتتا عمود داشتند منتها فلز آن فرق می‌کرد. یعنی دو هزار عمود سیمین و دو هزار دیگر عمود زرین داشتند. روی تصاویر، دسته بعضی عمود ها سفید و دسته برخی دیگر زرد و نسواری است ولی گمان نمیکنم با این ملاحظات جزئی به تعیین فلز عمودها در تصاویر موفق شده بتوانیم.

«کیش»، «شمشیر»، «شقا» و «نیم لنگ» که اینها را تیردان و تیرکش و جای کمان تعبیر کرده اند و تحقیقات مزید می‌خواهد روی این تصاویر دیده نمیشود. البته همه کمر بند دارند و در کمر آن ها بعضی تسمه ها و حلقه ها برای آویختن بعضی چیزها است که باید در روشنی اسناد مطالعه شود و اینجا به این جزئیات آنقدر ها ضرورت نداریم. راجع به کلاه های دوشاخ و چهارپیر و دوپیر متاسفانه چیزی گفته نمیتوانم زیرا قراریکه یاد آوری نمودم سر و کله سپاهیان در تصاویر از میان رفته است.

پیش از اینکه این مبحث دلچسپ به پایان برسد، می‌خواهم چند کلمه در باب روش و سبک نقاشی تصاویر منحیث ارتباط مکاتب هنری به عرض برسانم:

همانطور که خوانندگان گرامی انتظار دارند بدانند تصاویر رنگه لشکرگاه که خاطره منحصر به فرد نقاشان عصر غزنوی است به چه سبک و روش ساخته شده است. چهار سال قبل حین گرفتن خیر کشف تصاویر عین این بیقراری را داشتیم و با بیصبری از خود می پرسیدم که آیا این تصاویر دیواری به چه سبک ساخته شده باشد. شبهه ئی نیست که در ین 20 سال اخیر که به باستان شناسی و تحقیقات تاریخی در افغانستان سر و کار دارم تصاویر متعدد دیواری از دوره های بودائی در هده و ککرک و بامیان و فندقستان دیده ام. این هم واضح است که در عصر تیموری میناتوری های بهزاد و هماکاران معاصر او به چه روش بود.

روی هم‌رفته تصاویر دیواری بامیان و فندقستان مربوط قرن های 5 و 7 مسیحی و میناتورهای مدرسه هرات به قرن های 14، 15 و 16 تعلق می‌گیرد ولی تصاویر لشکری بازار منحیث تاریخ به قرن های 11 و 12 ارتباط دارد یعنی حدی است میان دو دوره معین فوق.

خوانندگان گرامی لابد شنیده اند که آئین مانی در عصر ترک های اوگور در آسیای علیا و چین تا اواسط قرن نهم مسیحی دوام داشت و با اینکه سیر آنرا آئین بودائی به طرف شرق تهدید میکرد، بقای خود را در نقاطی که ذکر کردم تا زمان مسافرت مارکوپولو یعنی تا به قرن 17 مسیحی حفظ نمود.

از طرف دیگر دیانت مسیحیون نسطوری که در زمان ساسانی ها شهرتی پیدا کرده بود در شمال و غرب افغانستان و ترکستان چینی و چین پیروانی داشت چنانچه منابع اسلامی از حیات و زندگانی پیروان این دیانت حتی در قرن دهم مسیحی در ترکستان چین صحبت میکنند و امروز متون زیاد نوشته های مذهبی نسطوری که از منطقه تورفان کشف شده است در دسترس دانشمندان است. در همان قرن ده مسیحی که ذکر کردم از وجود نسطوری ها در خراسان در شهرهایی مثل هرات و مرو هم خبرهایی داریم.

در اثر کشفیات هیئت های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی متونی به السنه مختلف مربوط به آئین بودائی، مانی و نسطوری کشف شده و با آن تصاویری روی لوحه های چوب و پارچه بدست آمده که دانشمندان از نظر سبک هنری آنرا مدرسه «هند و ایرانی» میخوانند. در داخل افغانستان در دوره های پیش از اسلام در نقاشی های دیواری بودائی روش دیگری داریم که پروفیسور هاکن آنرا بنام «ایرانو بودائی» یاد کرده و شواهد آن مخصوصاً در بامیان مشهود است. این سبک «ایرانو بودائی» که جلوه گاه آن بیشتر خاک افغانستان است و در ترکستان چینی هم شواهدی دارد بعد از دیانت بودائی در آثار هنری پیروان مانی و نسطوری هم باقی مانده است. تصاویر راهبین ترکان اوگور که دیانت مانی را قبولدار شده بودند که «فن لوکک» از علاقه تورفان (ترکستان چین) کشف کرده تا اندازه زیاد تصاویری را به یاد میدهد که «سر اورل استین» و هاکن در ختن و بامیان کشف نموده اند. از طرف دیگر طوریکه موسیو رونه گروسه متوفی، استاد شهیر شرق شناس فرانسوی به ملاحظه میرساند تصویر و جرایبی (محافظ گارد) به سبک ساسانی که از مقام «دندان ویلیک» ترکستان چین پیدا شده است با اولین میناتورهای های عباسی مدسه بغداد متعلق به قرن 12م شباهت های زیاد دارد و بدین قرار ارتباط و تعلقات میناتورهای اسلامی عصر عباسی مدرسه بغداد با تصاویر سبک «ایرانو بودائی» قائم و ثابت شده است و آخرین مظاهر سبک اخیر

الذکر تصاویر قشنگ فندقستان (دره غوربند) میباشد و آخرین تصاویر رنگه دیواری بودائی فغانستان است که به قرن 7 مسیحی تعلق میگيرد.

چون پیروان بودائی در عصر صفاری ها و معاصر ورود و استقرار پدر و جد سلطان محمود و مسعود غزنوی بکلی از بین نرفته بودند و میان الپتگین و سبکتگین و آخرین شیر بامیان در آن دره معروف جنگ ها شده است، این تماس و تصادم میان بودائی ها و اجداد غزنوی ها از نظر این مطالعات در خور دقت است بدین معنی که استادان هنرمند بودائی بامیان و فندقستان بعد از اینکه به دین مقدس اسلام داخل شدند و غزنه کانون و دارالملک سلاله اسلامی آل ناصر شد، نقاشان و استادان میناتور ساز چه از خود استادان قدیمه بامیان و فندقستان و چه از آثار دانش و هنر آنها مستفید شدند و بدین جهت قراریکه ملاحظه میکنیم تصاویر دیواری عصر غزنوی که از لشکرگاه بدست آمده است به روش «هند و ایرانی» تصاویر بودائی و نسطوری و مانی مکشوفه ار فغانستان و آسیای مرکزی شباهت هائی زیاد دارد.

مقصد از از اصطلاح عملی مدرسه «هند و ایرانی»، اینجا نه «هند» است و نه «ایران کنونی» و نه بصورت ترکیبی نفوذ هر دو بلکه اسمی است و وضعی برای مدارس هنری و فرهنگی و مدنی که میان هند و ایران امروزی به سر زمین فغانستان مختص است و میتوان آنرا سبک و روش «آریائی»، «خراسانی» یا «افغانستانی» خواند.

صنعت هیکل سازی و نقوش و تصاویر رنگه دیواری در دوره های بودائی و زمانه هائی که آئین مانی و نسطوری در آریانا مروج بود مراتب بلندی را پیموده بود. امروز خوشبختانه نمونه های تصاویر دیواری هده، بامیان، ککرک و فندقستان همه پیش ما در موزه کابل موجود [متأسفانه که دیگر وجود ندارند] و ممیزات هر دوره و هر جا را مطالعه میتوانیم. منتها همانطور که پیروان آئین مانی و نسطوری در حصص غربی و شمال در سیستان و حوزه هریرود و باختر از مدارس هنری بودائی آریانای مرکزی و شرقی الهام گرفتند، هنرمندان دوره های اسلامی منجمله نقاشان عصر غزنوی بنوبه خود از آنها و روش هنری آنها استفاده کردند. اگر در تصاویر رنگه دیواری بامیان و ککرک و فندقستان و لشکرگاه به نظر دقت نگاه شود، نقاط مشترک زیاد نه تنها در روش هنری بلکه در شکل لباس و اسلحه هم به مشاهده میرسد و این مشاهدات ثابت میسازد که سوابق هنر نقاشی در مملکت موجود بود و به تقاضای ایجابات زمان و مکان تحولاتی در آن پدید آمده است.

## گفتار هفتم

### مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی و مسجد جامع لشکرگاه

به بست رهگذرد و بیخ کفر بکند  
بجای بتکده بنهاد مسجد و منبر

دوره تمدن غزنوی در افغانستان یک تمدن اسلامی است و خانه خدا در میان خانه  
های مردم چه در غزنه، چه در بست، چه در زرنج، چه در هرات و چه در  
بلخ شکوه و عظمت و جلال مخصوصی داشت. اردوی فاتح غزنوی  
چه در غزنی و چه در لشکرگاه و چه در سائر بلاد پهلوی به  
پهلوی سلطان نماز میگذرانید و با قوت ایمان، صدای  
تکبیر الله اکبر را تا کرانه های گنگ  
بلند آوازه کردند.

### مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی مسجد جامع لشکرگاه عبادتگاه و بارگاه پهلوی به پهلوی مسجد جامع غزنه

عبادت خانه محمود در جوار مسجد جامع غزنه  
جایگاه های مخصوص برای نماز گذاری سه هزار غلام  
خطوط زرین و لاجوردین روی سنگ رخام  
دانشگاه و کتابخانه جامع مسجد غزنین  
مسجد آدینه لشکرگاه  
خراب شدن مسجد جامع در عصر جهانسوز  
مرمت کاری مسجد آدینه  
اولین مسجد به سبک عمرانی افغانستان

در مبحث «حفریات در لشکرگاه» متذکر شدیم که در سال 1949م در طی مرحله دوم حفریات در حالیکه جریان کاوش ها را موسیو لوبر مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی نظارت میکرد، در جوار تالار دربار کوشک سلطنتی مسجد کوچک که اصلاً مقصوره اختصاصی بود کشف شد. هکذا این هم گفته شد که در خزان 1951م در طی پنجمین و آخرین مرحله حفریات در حالیکه بساط تحقیقات نزدیک بود برچیده شود در مقابل بدنه دیوارهای کاخ جنوبی لشکرگاه لاخره مسجد جامع با سنگ فرش صحن و بقایای فیل پایه ها و محراب مکشوف شد. راجع به مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه پاره مطالبی گفتنی داریم که از نظر ارتباط با خود کاخ خالی از دلچسپی نیست ولی چون روشی ه در نگارش این اثر تعقیب شده چنین بوده که اول موضوع را در روشنی متون تاریخی و ادبی مطالعه کرده ایم با اینکه متأسفانه راجع به مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه چیزی در دست نیست. به تاریخ یمینی مراجعه میکنیم و آنچه ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی مربوط مسجد جامع غزنه نوشته نقل میکنم. با اینکه مسجد جامع غزنه بدان شرحی که عتبی میدهد از بدایع جهان معماری و مهندسی بوده و مقصوره و مسجد جامع لشکرگاه را به هیچ نحوی از انحاء بدان نمیتوان مقایسه کرد معذالک نقل متن ترجمه تاریخ یمینی در اینجا بسیار مفید و دلچسپ است و علاوه بر اینکه عظمت و نفاست مسجد جامع غزنه و اهتمام سلاطین مقتدر آنرا در تعمیر مساجد وانمود میکند برای نشان دادن ترتیبیاتی که برای ساختن مقصوره و عبادتگاه های شخصی و اختصاصی گرفته میشد هم بسیار مفید است و بعد از خواندن آن موضوع مقصوره خصوصی بارگاه کوشک سلطنتی دشت لکان و دیگر مسایل مربوط خوب تر فهمیده خواهد شد. این است نظریات عتبی که تحت عنوان «ذکر مسجد جامع غزنه» از تاریخ یمینی اقتباس میشود:

"چون سلطان از دیار هند مظفر و منصور با اموال موفور و نفایس نامحصور باز گشت و چندان برده بیاورد که نزدیک بود که مشارب و مشارع غزنه برایشان تنگ آید و ما کل و مطاعم آن نواحی بدیشان وفا نکند و از اقاصی اقطار اصناف تجار روی به غزنه آوردند چندان برده باطراف خراسان و ماورالنهر و عراق بردند که عدد ایشان بر عدد حرائر و احرار زیادت شد و مردم سپید چهره در میان ایشان گم گشت و سلطان را رغبت افتاد که انفال آن اغفال در وجه بریتی وافی و حسنه باقی صرف کند و بوقت نهضت فرموده بود تا از بهر مسجد جامع بغزنه عرصه اختیار کنند چه جامع قدیم بر وفق روزگار سابق و قدر خفت مردم بنیاد کرده بودند بوقتی که غزنه از زمعات بلاد بود و از بلاد معمور و دیار مشهور دور دست افتاده و چون سلطان از ین غزو بازگشت تقطیع و توسیع

عرصه جامع تعیین رفته بود و تاسیس و تربیع آن تمام گشته و دیوارهای آن بنیاد ممهّد شده. بفرمود تا در وجه اهتمام اتمام آن عمارت مال فراوان بریختند و استادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند و از ثقات حضرت قهرمانی کافی و معماری جلد برایشان گماشته تا از بام تا شام بر کار ایشان مشارفت میکرد و بصدق عمل و مرمه خلل مطالبیت مینمود و چون کفه آفتاب بر قله افق مغرب نشستی ترازو فرابیش گرفتگی و از عهده اجرت ایشان بیرون آمدی و همه گران بارد و اجر جزیل و دو ثواب جمیل با مساکن خویش رفتندی یکی منقود از خزاین سلطان و یکی موعود از حضرت رحمن و از نواحی و اقطار سند و هند درختی چند بیاوردند در رزانت و وصانت متقاب و در ثخانت و متانت متناسب و در کمال اعتدال بغایت و در استقامت قامت به نهایت، همانا رحم زمین آن درختها را از بهر کاری معلوم تربیت میکرد و از برای روزی محتوم تربیت میداد و از جاهای دور دست سنگهای مرمر فرا دست آوردند مربع و مسدس همه روشن و املس و طاقها بقدر مدبصر بر کشیدند که تدویر آن از مقوس فلک حکایت میکرد و سدیر و خورنق را از حسن مبانی آن ناموس میرفت و آنرا بانواع الوان و اصباغ چون عرصه باغ بیاراستندو چوت روصه ربیع پرنقش بدیع کردند چنانکه چشم در آن خیره میگشت و عقل در آن حیران میماند و تذهیب و تزویق آن بجائی رسانید که صنعت صنایع رصافه باضافت تصنع و تنوق نقاشان آنروزگار در مقابله آن ناچیز شد و در تزئین و تمویه آن بر خارف زریاب اختصار نکردند بلکه شفشفهای زر از قدود بدود و اجسام اصنام و ابدان اوئان فرو میریختند و بر درها و دیوارها میبستند و سلطان یکخانه از برای مستبد خویش ترتیب فرمود، در تربیع بنا و توسیع فنا و تشکیل اعطاف و ارجای آن ابواب تائق تقدیم رفت و ازار و فرش آن از سنگ رخام فراهم آوردند و پیرامن هر مربعی از مربعات آن خطی از زر در کشیدند و به لاجورد تکحیل کردند و از حسن تلوین و تزئین بجائی رسانیدند که هر کسی که میدید انگشت تعجب در دندان میگرفت و میگفت ای آنکه مسجد دمشق دیده و بدان شیفته شده، دعوی کرده که مثل آن بنیادی ممکن نگردد و جنس آن عمارت صورت نبندد بیا و مسجد غزنه مشاهده کن تا بطلان دعوی خود بینی و سخن خویش را بکلمه استثنا استدراک کنی و بدانی که حسن صفتی است از اوصاف او و ابداع عبارتیست از صنعت الطاف او و در پیش این خانه مقصوره بود که در مشاهر هر اعیاد و جمعات سه هزار غلام در وی بادای فرایض و سنن بایستاندی و هر یک در مقام معلوم خویش بی مزاحمت دیگری بعبادت مشغول شدی و در جوار این مسجد مدرسه بنانهاد و آنرا بنفایس کتب و غرائب تصانیف ایمه مشحون کرد، مکتوب بخطوط پاکیزه و مقید به تصحیح علما و ایمه فقها و طلبه علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند و از اوقاف مدرسه وجوه رواتب و مواجب ایشان موظف میگشت و مشاهرات و میاومات ایشان رائج میرسید و از سرای عمارت تا حظیره مسجد راهی ترتیب

دادند که از مطمح ابصار و موقف انظار نظار پوشیده بود و سلطان در اوقات حاجات با سکنتی تمام و طمانیتی کامل از بهر ادای فرایض بدان راه به مسجد رفتی و هر یک از افراد امرأ و احاد کبراً حظیره مفرد بنا نهادند که حقیقت خبر و استکمال وصف آن جز بمعاینه و مشاهده امکان نپذیرد و عرصه غزنه در ایام دولت سلطان در اتساع بنیان و استحکام ارکان از جملگی بلاد عالم در گذشت و از جمله زواید مبانی آن هزار محوطه بود از جهت مرابط فیلان که در هر یک سرائی فسیح و خطه وسیع میبایست از جهت فیلان و مرتبان طعام و کافلان حوائج و خدای تعالی را در تعمیر بلاد و تکثیر عباد مصالح خافی و حکم وافی مدرج و مضمّر است."

معلوماتی که عتبی راجع به مسجد جامع غزنی میدهد هر حصه و هر سطرش قابل تفسیر و تبصره است که اینجا سخن راا به درازی میکشاند و بحث ما عجالتاً اینجا مختصر و محدود به لشکرگاه است. پیشتر متذکر شدیم که در سال 1328 (1949م) مقصوره ئی در جوار تالار دربار کوشک سلطنتی دشت لکان کشف شد. از روی معلومات عتبی معلوم میشود که تعمیر مقصوره، عبادت خانه های خصوصی در عصر نغزنوی ها باب بود چنانچه در جوار مسجد جامع غزنه «سلطان یک خانه از برای مستعبد خویش ترتیب فرمود» و قراریکه دیدیم سنگ فرش آن از پارچه های مربع سنگ رخام بود و مربع ها را خطوط زرین مکحول به لاجورد از هم جدا ساخته بود. مقصوره کوشک سلطنتی لشکرگاه در داخل تالار دربار در زاویه جنوب غربی کشف شد. در حقیقت اگر روی پلان بارگاه قصر ملاحظه شود در ضلع جنوب آن در دو زاویه جنوب غربی و جنوب شرقی دو اطاق کوچک دیده میشود که اولی مسجد بوده و دومی معلوم نمیشود به چه مقصد ساخته شده بود. دیوارهای چهار ضلع مقصوره و محراب آن با گل ها و اشکال هندسی و کتیبه ها به رسم الخط کوفی تزئین شده بود و این تزئینات همه پارچه هائی است بریده در گچ که منحیث کار و شیوه خط نهایت زیبا و قشنگ است. وجود این مقصوره متصل بارگاه سلطنتی نشان میدهد که این عبادت خانه کوچک مخصوص شخص سلطان و بعضی از مقربین دربار بوده و در روزهای دربار در اینجا نماز میگذارند. طبیعی است که از لحاظ تزئین و تلوین مقصوره کوشک لشکرگاه به مقصوره سلطان محمود که در جوار مسجد جامع در غزنی ساخته بود نمیرسید معذالک گچ بری ها و نقوش آن نهایت زیبا است و خوشبختانه با ترتیباتی که گرفته شده است محراب و تمام تزئینات دیوارهای این مقصوره بصورت لوحه های بسیار بزرگ بریده و به موزه کابل آورده شده است و در نظر است که در جایگاه مخصوص مجدداً ساخته شود زیرا به حیث یک مسجد اوائل عصر غزنویان قدیم ترین مسجد افغانستان است که با همه جزئیات خود خوشبختانه تا حال باقی مانده است.



هیئت باستان شناسی فرانسوی علاوه بر مقصوره با بی صبری تمام انتظار کشف مسجد جامع را در لشکرگاه میکشیدند و قراریکه در مبحث حفریات لشکرگاه شرح دادیم بالاخره مسجد جامع در پیشاپیش حصه وسطی ویرانه ها کشف شد و موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی در شماره 1 سال 1952م مجله AFGHANISTAN در آن مورد می نویسد:

"مسجد جامع لشکری بازار عبارت از بنای معظمی بود که دو صحن طولانی داشت به درازی 86 متر و عرض ده و نیم متر. یکطرف آن به دیوار محوطه مسجد متکی بود و سه طرف دیگر آن رخ به میدان وسیعی باز بود. این مسجد بشکل و قیافه اولی خود عمارتی بوده در عین زمان ساده و مجلل. شبستان مرکزی آن که محراب مسجد در آن قرار داشت گنبدی داشت بلند و روی چهار پایه آجری استوار بود، به دو طرف گنبد شبستان مرکزی جناح شمالی و جنوبی مسجد در دو قطار گنبدی های کوچک روی یک سلسله پایه های آجری آباد شده بود و منتها الیه این دو جناح بصورت دو کمان در نظر جلوه میکرد تنها دیوار این مسجد دیوار محوطه آن بود که مانند پرده ئی در حصه عقبی محراب و بنا کشیده شده بود و در مقابل آن دو قطار پایه ها دیده میشد. اندازه خشت ها، اهمتامی که گذاشتن آنها بکار رفته، و زحمتی که در قالب گیری خشت های ذونقشه ئی شکل برای فیل پایه ها کشیده شده و اشکالی که چیدن خشت ها نشان میدهد همه یکجا شده به مهارت بناهان این عصر حکم میکند و ثابت میسازد که ثمره کار آنها عمارتی زیبا و قشنگی بود."

باستان شناسان حین کشیدن خاک های متراکم از صحن مسجد و صفاکاری سنگ فرش فیل پایه ها و محراب و غیره به تثبیت پاره ملاحظاتی مبنی بر خرابی و آبادی مجدد مسجد مذکور موفق شدند که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست و اینک به بقیه مقاله موسیو شلوم برژه مراجعه میکنم:

"از روی پاره ملاحظاتی که حین جریان حفریات بعمل آمد واضح شد که بنای عالی مسجد جامع لشکرگاه یک دفعه طوری خراب شده است که تجدید تعمیر آن بکلی سر از نو صورت گرفته است. بجای فیل پایه های اصلی فیل پایه های عادی ساخته اند و حتی اگر از پایه های قدیم بقایائی مانده بود روی آنرا با اضلاع و سطوح مربع پوشانیده اند، عوض گنبد بزرگ اصلی گنبد کوچک و عوض محراب، محراب جدیدی وضع کرده اند. بدین صورت مسجد جامع بعد از خرابی بار دیگر آبد شده و مورد استعمال یافته و بعد بار دیگر بکلی ویران شده و متروک بدست عوامل طبیعی مانده است."

مطالعات چنین بنائی بدست اشکال زیاد ندارد. اگر در عالم خیال ملحقات جدید و آبادی های تازه ساخت آن برداشته شود عمارت قدیمه با شکل و قیافه اصلی آن هویدا خواهد شد. این تخیل اگر جامه عمل بخود بگیرد باز اشکالی پیش نمیشود زیرا میان طرز اسلوب آبادی اولیه و جدید، میان مصالح تعمیر درین دو دوره آنقدر فرق بارز است که اشتباهی ابداً رخ نمیدهد.

موضوع دیگری که حالا جلب نظر میکند و بصورت سوال در خاطر میگذرد تعیین تاریخ تعمیر مسجد جامع و تاریخ مرمت کاری آنست. البته حفریات درین زمینه کدام دستاویز قطعی به ما نداده ولی چون از احتمال بعید مینماید که قصر لشکری بازار در عصر سلطنت محمود (421-388 مطابق 1030-998م) و مسعود (432-421 هه مطابق 1041-1030م) مسجد جامع نداشته باشد. من شخصاً به این عقیده هستم که مسجد مذکور در عصر سلاطین فوق الذکر غزنه آباد شده و مهارت و ذوق فنی هم این نظریه را تائید میکند. تعیین تاریخ مرمت کاری آن مشکلتر است. فریات حصص جنوبی قصر سلطنتی واضح ساخت که این کاخ عالیشان یک دفعه در اثر آتش سوزی ویران شده و بار دیگر در آن مرمت کاری بعمل آمده و بالاخره در اثر حریق دوم ویران گردیده است. این مراتب و حوادث عیناً در مورد تعمیر و مرمت کاری و ویرانی اول و دوم مسجد جامع هم صدق میکند.

یک چیز که پیش ما واضح است تاریخ مرمت کاری قصر است که خوشبختانه در پارچه ئی از یک کتیبه عربی بجا مانده و بدست ما رسیده. به قار این کتیبه مسجد جامع لشکری بازار بین (550-559) هجری مطابق (1164-1155م) مرمت کاری شده. از طرف دیگر تاریخ حریقی که در عصر سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بوقوع پیوسته است هم معین است که در حوالی 545 هجری و 1150 مسیحی قرار میگیرد.

پس اگر بصورت محقق و یقین گفته نتوانیم به احتمال قریب اظهار نظر میتوانیم که مسجد هم در طی واقعات آتش سوزی و خرابکاری عصر جهانسوز ویران شده و بعد در دوره سلطنت جانشینان علاءالدین موقعیکه خاندان سلطنتی غور قصر را مرمت کاری میکردند مسجد هم مرمت شده. خرابی و انهدام قطعی مسجد جامع مانند کوشک سلطنتی لشکرگاه در عصر تهاجم مغل صورت گرفته و از آن روز تا حال ویرانه و متروک مانده است.

اهمیت مسجد جامع لشکری بازار از نقطه نظر سبک عمرانی علاوه بر تاریخ محلی در تاریخ خاک هائی که دارای فرهنگ آریائی هستند خیلی زیاد است. اگر چه در بین موضوع مخصوص هنوز اظهار نظر قبل از وقت است معذالک در این 15 سال اخیر در اثر تحقیقات موسیو اندره گودار که در «اتاره» ایران طبع شده است مراحل را پیموده و تا یک حد کافی معلومات لازم فراهم شده است. شبیه نئی نیست که مطالعات موسیو گودار سراسر وقف ابتدائی است که در خاک های ایران وجود دارد. در افغانستان به استثنای یک مثال که عبارت از مسجد جامع هرات است و در عصر غوری ها تعمیر شده است تا حال از وجود کدام مسجد که قبل از تهاجم مغل آباد شده و بقایای آن مانده باشد سراغ نداریم و مسجد جامع لشکری بازار اولین مسجدی است که از لحاظ فنی سبک خراسان را در تاریخ تعمیر مساجد در قرون اولیه اسلامی نشان میدهد و چون تاریخ مسجد جامع نسبتاً قدیم و ارتباط آن به عصر غزنوی ها مسلم میباشد، مطالعه خصوصیات آن از نقطه نظر چگونگی روش بناهای مساجد در عالم اسلام کمال اهمیت دارد.

## گفتار هشتم

### سلاطین غزنوی و شکار

چهار چیز گزین بود خسروان را کار  
نشاط کردن و چوگان و رزم و بزم و شکار  
فرخی

از غلامان حصاری چو حصاری پره کرد  
گرد دشتی که بصد ره نپرد مرغ به پر  
فرخی

بجائی که از شیر یابد خبر  
نه یکجایگه دیدم او را چنین  
ز شادی نگیرد دل او قرار  
چنین دیدم او را بجائی هزار  
فرخی

دل در شکار شیر مبند از برای آنک  
یک شیر نر ز بیم تو در مرغزار نیست  
مسعود سعد

یمین دولت ابوالقاسم بن ناصر دین  
امین ملت محمود شاه شیر شکار  
فرخی

تا شکار شیر بینی کم گرائی سوی رنگ  
آن شکار اختیار است این شکار اضطراب  
فرخی

سلاطین غزنوی و شکار  
سخن سرایان بزرگ و وصف شکار  
فرخی و صحنه های شکار محمود  
مسعود پهلوان شکاری  
مسعود شاه شیر کش  
شکار شیر در اسفزار و ادرسکن و غزنی و ملتان  
شکار ره غزنین  
باغ شکار لشکرگاه  
آهوی دشت لکان - نخجیر صحرا  
شکار 600 آهو در یکروز  
نصب شاخ آهو بر کنگره های حصار

ما مردمان شرق زمین که تمدن چندین هزار ساله ما در خطه پهنور آسیا و در صفحه تابناک شرق چون آفتاب طالع چشم جهانیان را خیره ساخته، در جهان بزم و رزم داستان های دل انگیزی داریم که خاطره های خوش آن در دل صخره های کوه و در اوراق متون تاریخی ادبی برای همیشه ثبت است.

هر قدر که در دامان زمانه گذران عقب تر نگاه کنیم، می بینیم که همه جا در خاک های مشرق زمین یکی از وسایل ساعت تیری و وقت گذرانی سرداران و پهلوانان و شاهان شکار پرندگان و مخصوصاً حیوانات وحشی بوده و کلمات «شاه» و «شکار» دو کلمه ایست که آنها را نمیتوان از هم سوا کرد. تفصیل این مطلب با جزئیات، کاریست بسیار پر دامنه و طولانی که شرح آن رسایل و کتب بسیار قطور و پر حجم میخواهد. در کشور خود ما و در خاک های همسایگان در به دیوار ما ایران و هند شکار شاهی یکی از دلچسپ ترین مطالب تاریخی و ادبی بوده و هنرمندان چیره دست ما چه در افغانستان و چه در هند و ایران چه هیکل تراش، مؤرخ و چه شاعر در نمایش مجالس شکار داد هنرمندی و موشگافی داده اند. از دوره های بسیار باستانی اگر قدری جلوتر بیائیم در طی چند قرن آغاز عهد مسیحی که در ایران ساسانی ها و در افغانستان کوشانی های بزرگ و یفتلی ها حکمفرمائی داشتند، صحنه های بسیار زنده از شکارهای شاهی ملاحظه میکنیم و روی قاب های سیمینی که از دوره ساسانی باقی مانده و نمونه های متعدد آن در موزه آرمیتاژ (لیننگراد) و موزه های اروپا و امریکا و شرق باقی است، مجالس بسیار زیبایی آنرا می بینیم. یکی از عادات نیکو که از دوره های باستان در افغانستان متداول بود ترتیب باغ های شکار بود که در آن وقت ها آنرا

«فردوس» میگفتند و شاهان در مواقعی که فرصت رفتن به دامان صحرا را نداشتند، در بین باغ ها به شکار می پرداختند. در افغانستان در روزگاری که غور شاهان از پیروزه کوه و غزنویان از پیروزه کاخ در بین گوشه شرق جهانبانی داشتند، باغ هائی داشتیم که بعضی در زمینداور و بعضی در عزنه و بست ترتیب یافته بود و ملکان جبال و سلاطین آل ناصر گاه و بیگاه در بین باغ ها به شکار مشغول میشدند.

شاهان غزنوی، محمود، مسعود، محمد، فرخ زاد و بهرام شاه هر کدام بجای خود به این سنت باستانی علاقمندی شدید داشتند و هر کدام از آثار سخنسرائیان بزرگ عصر را که ورق بزیند چه بیهقی، چه عنصری، چه فرخی، چه منوچهری، چه مسعود سعد و چه سید حسن غزنوی، در پارچه های نثر و بخصوص در قصاید غرا و چکامه های رزمی از این پادشاهان و شکارگاه های ایشان و مجالس شکار آنها قصه ها دارند و هر کدام چون نقاش چیره دست نیروی بازو و ضرب شصت مدوحان خود را رسم کرده اند.

کسانیکه در تاریخ مسعودی مرور کرده اند و مواردی را اینجا ذکر خواهیم کرد، میدانند که بطور مثال مسعود اول چه شکاری زبر دست بوده و از حیوانات وحشی گرفته چون شیر و پلنگ و نخجیر و بز کوهی تا مرغان صحرائی چه شکار های حیرت آوری میکرد.

افسوس که کتاب مقامات محمودی که بیهقی آنرا برای شرح حال و احوال امیر الدوله محمود وقف کرده بود از میان رفته وگرنه داستان های شکار محمود زابلی را هم حتماً در آنجا میخواندیم. معذالک با فقدان اثر مذکور راجع به تمایل سلطان بزرگ به شکار بالکل بی اطلاع هم نیستیم. فرخی قصاید بسیار دارد که با مدح محمود از شکار های او هم جسته جسته صحبت میکند. در قصیده ئی که مطلعش این است:

همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد  
جهان چون ملکش آبادان و بختش جوان باشد

میفرماید:

شکار کرک کس کردست جز محمود لاوالله  
جز او را با چنان حیوان که را زور و توان باشد  
چه دانه گفت آنشه را که اندر صیدگاه او را  
کمینه صید کرک وحشی و شیر ژیان باشد

در مطلع قصیده دیگر که در ثنای محمود است میگوید:

ای ز جنگ آمده و روی نهاده بشکار  
تیغ و تیر تو همی سیر نگر دیده ز کار  
گاه تیغ تو بر آرد ز سر دشمن گرد  
گاه تیر تو بر آرد ز سر شیر دمار

در قصیده دیگر خطاب به محمود میفرماید:

من شکار آب مرغابی و ماهی دیده ام  
تو در آب امسال شیرا سیه کردی شکار

از این قبیل اشارات و امثال در قصاید فرخی و دیگران زیاد است و در هر جا به نحوی شکار های محمود بزرگ و اولاد و احفاد او وصف شده است. بخصوص مسعود پسر امین الدوله محمود که از لحاظ جسامت بدنی و قد و قامت و زور بازو و مهارت در شکار فرید و ممتاز بود. اگر جنبه های داستانی و تصویری رستم را بیرون بکشیم در عالم حقیقت هیچ رستمی را با او در زور آزمائی و نبرد و شکار نمیتوان مقایسه کرد.

بلی مسعود در میان شاهان و شهزادگان غزنوی ممتل جوانی و هیبت و صلابت و مثل اعلی شکاریان است و از شیر و پلنگ و حیوانات درنده گرفته تا نخجیر و آهوان صحرائی و مرغان و پرندگان در همه شکارها مهارتی به سزا داشت و از آوان کودکی و جوانی در بین راه ها مشق و ممارست میکرد. و بحیث سلطان شیر کش و شیرگیر قصه های حیرت آور شکار او در دل متون تاریخ و در شاهکارهای ادبی معاصرینش ثبت است. بیهقی و فرخی و مسعود سعد در بین باب داستان ها دارند و یکی دو مورد را دوست دانشمند من آقای گویا اعتمادی در مقاله «شیر در افغانستان» در شماره 19 سال اول مجله «ژوندون» نشر کرده اند. با اینکه مثال های متعددی در دست است بنده هم از دوست گرامی اقتفا کرده همان مواردی را ذکر میکنم که به شکار شیر سلطان در اسفزار و ادرسکن و فراه و غزنه تعلق میگیرد. اینک متون بیهقی و فرخی:

"... و همچنین به شکار رفتی تا اسفزار و ادرسکن از ان بیشه ها به فراه و شیر نر بکشی از انجای هاباز به غزنین آمدی و پیش شیر نر تنها رفتی و نگذاشتی که کسی از غلامان و حاشیه وی را یاری دادندی و او از ان چنین کردی که چندان

زور و قوت داشت که اگر سلاح بر شیر زدی و کارگر نیامدی و بمردی و مکابره  
شیر را بگرفتی و پس به زودی بکشتی."

جای دیگر میگوید:

"... و پیش از آنکه بر تخت ملک نشسته آید روزی سیر کرد و قصد هرات داشت  
هشت شیر در یک روز بکشت و یکی را به کمند بگرفت..."

فرخی که مسعود را شاه شیر کش میخواند و میگفت:

کنون خسرو شیر کش خوانمت

یکی از شیر کشی های او را در غزنین چنین وصف میکند:

همه شاه گیرد به روز نبرد  
همه شیر گیرد به روز شکار  
به جایی که از شیر یابد خبر  
ز شادی نگیرد دل او قرار  
نه یک جایگه دیده او را چنین  
چنین دیدم او را بجائی هزار  
شنیدی که اکنون به غزنین چه کرد  
سر خسروان خسرو نامدار  
ز پهلوی ره شیری آمد پدید  
غریونده چون رعد در کوهسار  
به بالا و پهنا چو پیل بلند  
که از بیم او پیل کردی فرار  
دل لشکر از بیم او خون گرفت  
نبودند بر جای خویش استوار  
خداوند سلطان روی زمین  
سر خسروان آفتاب تبار  
فرود آمد از پشت پیل و نشست  
بر آن پیلتن خنگ دریا گذار  
سر شیر وحشی بیک زخم کرد  
چو بر بار در تیرمه گفته نار  
بیاورد بر زنده پیل و چو کوه



## بیفگند در پیش خیمه چو خوار

شیر کشی های سلطان مسعود غزنوی در جنگل های هندوستان منجمله ملتان، داستان هائی دارد که شنیدن آن مو بر بدن انسان راست میکند:

"در مولتان در حدود کیکانان پیش شیر شد و تب چهارم میداشت و عادت چنان داشت که چون شیر پیش آمدی خستی کوتاه دسته قوی بدست گرفتی و نیزه ای ستبر کوتاه تا اگر خشت بینداختی و کاری نیامدی آن نیزه بگذاری و بزدی و شیر را بر جای بداشتی آن بزور و قوت خویش بکردی تا شیر می پیچیدی بر نیزه تا آنگاه که سست شدی و بیفتادی و بودی که شیر ستیزه کارتر بودی غلامان را فرمودی تا در آمدندی و به شمشیر و ناخچ پاره پاره کردند این روز چنان افتاد که خشت بینداخت شیر خویشتن را دزدید تا خشت با وی نیامد و بر سرش بگذشت امیر نیزه بگذارد و بر سینه وی زخمی زد، استوار، اما امیر از ان ضعیفی چنانکه بایست، بر جای نتوانست داشت و شیر سخت بزرگ و سبک (خیز) و قوی بود چنانکه بر نیزه درآمد و قوت کرد تا نیزه بشکست و آهنگ امیر کرد. پادشاه با دل و جگردار با دو دست بر سر و روی شیر زد چنانکه شیر شکسته شد و بیفتاد و امیر او را فرود افشرد و غلامان را آواز داد و غلامی که او را قماش گفتی و شمشیردار بود و در دیوان او را جاندار گفتندی درآمد و بر شیر زخمی استوار چنانکه بدان تمام شد و بیفتاد..."

سلاطین آل ناصر در اطراف و گرد و نوا دارالملک خویش حضرت غزنه شکارگاه هائی داشتند که استاد ابوالفضل از آنها به نام «شکارژه» صحبت میکند و اینجا طور مثال مواردی را ذکر میکنم: در یکی از سال های سلطنت مسعود جزو وقایع عید فطر سال 427 هجری قمری میفرماید:

"... و روز چهارشنبه عید کردند سخت برسم و با تکلف و اولیا و حشم را بخوان فرود آوردند و شراب دادند و روز یکشنبه پنجم شوال امیر به «شکارژه» رفت، با خاصگان لشکر و ندیمان و مطربان و بسیار شکار(ی) رانده بودند و بغزنین آوردند (و) مجزمان هر کسی از محتشمان دولت (را بردند)".

چون اسمی از ین شکارژه برده نشد تعیین محل آن دشوار است ولی در اینکه در پیرامون قریب غزنی بوده و شاهان غزنوی گاه بگاه بدانجا میرفتند و اینجا یکی از شکارگاه های قریب دارالملک بوده چنانچه بیهقی بار دیگر از رفتند مسعود بدین جا برای شکار میفرماید:

".. و هم در شوال 428 امیر به شکارژه رفت با فوجی غلام سرائی و لشکر و ندما و رامشگران و سخت نیکو شکاری رفت و نشاط کردند بر نهاله جای و شراب خوردند و من بدین شکار حاضر بودم و خواجه بو نصر نبود و بر جمازگان شکاری بسیار بغزنین آوردند و اولیا و حشم و امیران و فرزندان با سلطان بودند رضی الله عنهم اجمعین."

تا جائی که از مطالعات تاریخ مسعودی بر می آید غیر از این شکارژه جاهای دیگر هم شاید قدری دور در اطراف غزنی بوده که سلاطین برای وقت گذرانی و شکار بدانجا میرفتند. از آن جمله یک جا به نام دشت «رخا مرغ» یاد شده و بیهقی در آن باره گوید:

"روز آدینه پیش از نماز یازدهم ذوالقعدة 428 امیر بشکار رفت و استادم و همه قوم با وی بودند بدشت رخا مرغ و کار نیکو رفت و بسیار شکار یافتند از انواع و به کوشک نو باز آمد «روز یکشنبه بیست و یکم این ماه»."

بیهقی نه تنها از شکارهای امیر مسعود در اطراف دور و نزدیک غزنی خاطره هائی دارد بلکه به شکارهای شاهی در سائر نقاط کشور هم اشاره های مختصری کرده است و منجمله یکبار مسعود را در دره گز در نواحی بلخ و بار دیگر در دامن مروالرود مشغول شکار نشان میدهد. متن نوشته های او از این قرار است:

"... و روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی امیر بشکار بر نشست و بدامن مروالرود رفت..."

در ذیل شکارهای امیر مسعود در افغانستان یکی هم شکار آهو است در دامن دشت لنکان یا لکان و در باغ اختصاصی شکار سلطان در لشکرگاه که با خوانندگان گرامی یکجا بصورت مستقیم وارد صحنه ئی میشویم که شرح مطالعه آن موضوع مخصوص این کتاب است. سلطان مسعود به شهادت کاتب دیوان رسالت، استاد ابوالفضل مسافرت های عدیده ئی بطرف بست و لشکرگاه کرده است که بعضی گذری بوده و از راه هرات آنجا هم سری زده است و بعضی دیگر مسافرت هائی است که قصد سلطان بست و لشکرگاه بوده و مدت یکماه و چهل روز در آنجا متوقف شده. شرح یکی از مسافرت های دسته دوم که ذکر آن بسیار دلچسپ است قرار آتی است:

"چون امیر مسعود (رضی الله عنه) از این کارها فارغ شد سرای پرده بر راه بست بزدند (و) از غزنین حرکت کرد، روز پنجشنبه سیزدهم ذی الحجه (27)، در

تکیناباد (رسید تا) روز چهارشنبه بیست و ششم این ماه (و هفت روز) آنجا مشغول بود بنشاط و شراب (و پس بسوی بست کشید (و) تاریخ (سنه) ثمان و عشرين و اربعماته غره محرم روز دوشنبه (بود و) بکوشک دشت لکان فرود آمد، روز پنجشنبه چهارم محرم و این کوشک از بست بر یک فرسنگست نزدیک نماز پیشین که همه لشکر پره داشتند از ددگان و نخجیر برانده بودند و اندازه نیست نخجیر ان نواحی را چون پره تنگ شد نخجیر را در باغی راندند که در پیش کوشکست و افزون از پانصد و ششصد بود که بباغ رسید و بصرا بسیار گرفته (بودند) بیوزان و سگان و امیر بر خضرا بنشست و تیر می انداخت و غلامان در باغ میدویدند و می گرفتند (بیوزان و سگان) و سخت نیکو شکاری رفت و همچنین دیده بودم که امیر محمود رحمت الله علیه کرد وقتی هم اینجا هم به بست و گور خری در راه بگرفتند بکمند و بداشتند با شکالها پس فرمود تا داغ بر نهادند بنام محمود بگذاشتند که محدثان پیش او خوانده بودند که بهرام گور چنین کردی ..."

این پارچه با تمام اهمیتی که دارد پیش از کشف لشکرگاه و دشت لکان و باغ شکار کوشک سلطنتی مانند بسا مطالب دیگر هیچ یک ماهیت تاریخی نداشت ولی حالا در روشنی کشفیات جدید که صحنه با تمام جزئیات خود پیش چشم منبسط است، زنده شده، جان پیدا کرده و هر وقت دیده بر هم میگذارم سلطان را در قیای گلگون شاهی و چتر و لوای سیاه سلطنتی با تمام خدم و حشم و ندیمان و غلامان سرای سلطنتی و قاطبه لشکر در دامان بیکران دشت لکان و در چهار دیواری باغ شکار در پیشاپیش کوشک روی بساط خضرا مشغول تیر اندازی می بینم و او را از روزنه نگاه خود با تمام فر شاهنشاهی اش بشما خوانندگان هم معرفی میکنم. قراریکه در متن دیدید مسعود غزنوی روز پنجشنبه چهارم محرم سال 428 هجری قمری وارد دشت لکان شد و به یک فرسنگی بست به کوشک سلطنتی نزول اجلال فرمود.

دشت لکان همان فراخ دشتی است که نام آنرا به صور مختلف (بکان) و (لنکان) و (لکان) هم ضبط کرده اند و صورت مرجح آن همان (لکان) است که در قالب وزن و قافیۀ شعری در یکی از ابیات استاد فرخی آنرا قبلاً تصریح کردم. بیهقی میگوید که روز شکار که همان روز اول ورود سلطان مسعود در کوشک سلطنتی لشکرگاه میباشد (نزدیک نماز پیشین همه لشکر پرده داشتند). پره داشتن یا پره کردن اصطلاحی بود نظامی که در مورد گیر آوردن دشمن یا شکار در دامان صحرا و دشت پیرامون قلعه جنگی از طرف لشکریان کشیده میشد و خاطره آن تا زمان امیر حبیب الله خان شهید در شکارگاه های شاهی باقی بود. سپاهیان در کمرهای کوه یا در دامنه های دشت، آهوان را به اصطلاح امروزی «قبیل» نموده

در نقطه مخصوصی که شاه می نشست، می آوردند و شاه شکار میکرد. حکیم فرخی در قصیده ئی که در وصف شکار جرگه ئی میر ابو احمد محمد بن محمود دارد از بین (پره کردن) ذکر میکند و چون منحیث وصف شکارگاه گوئی واقعه چهارم محرم سال 428 را در دامان دشت لکان رسم کرده باشد. ابیاتی چند از آن نقل میکنیم:

با من امروز که بودست بدین دشت اندر  
تا ببیند که چه کرد آن ملک شیر شکر  
هر که او صیدگه شاه ندیده است امروز  
مینداند به خبر تاش نگوئی به خبر  
چون توان گفت که امروز چه کرد و چه نمود  
آن خداوند سخاپرور بسیار هنر  
صیدگاه ملک دادگر عادل را  
باز نشناختم امروز همی از محشر  
از غلامان حصاری چو حصاری پره کرد  
گرد دشتی که بصد ره نپرد مرغ به پر  
از دد و دام همه دشت چنان گشت روان  
که همی تیره شد از دیدن آن دشت بصر  
مرغ از پره بیرون رفت ندانست همی  
ز استواری که همی پره زدند آن لشکر

لشکریانی که در لشکرگاه بست رهایش داشتند در دورادور دشت لکان چنان صف کشیدند و پره زدند که مرغ از آن جا پر زده نمیتوانست چه رسد به نخجیر دامان صحرا. برای اینکه متن بیانات بیهقی راجع به این شکار خوب تر فهمیده شود باید صحنه را اول خوب تر در نظر مجسم کنیم. در مباحث اول این اثر (لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد) و (حفریات در لشکرگاه) شرح دادم که مجموع عمارات لشکرگاه از طرف شمال مشرف بر آب های هیرمند و از طرف جنوب رخ به طرف دشت لکان است و در پیشاپیش وسط عمارات که کوشک سلطنتی باشد، باغ وسیعی بود که تا حال دیوارهای چهار سمت و مدخل بسیار بزرگ آن بشکل رواق بلند و فراخ هنوز باقی است. سلطان مسعود روز پنجشنبه چهارم محرم 428 هجری یعنی روز شکار در بین باغ بود. لشکریان به تدریج پره را تنگ کرده و از ددگان و نخجیر آنچه از دامان دشت لکان گیر آورده بودند از همین رواق بلند و فراخ داخل باغ پیش کوشک راندند. سلطان مسعود در وسط باغ بر خضرا نشسته بود و تیر می انداخت و غلامان می دویدند و می گرفتند و یوزان و سگان شکاری در کنج و کنار باغ در تجسس صید گشت و گذار داشتند. افزون از

پنجصد و ششصد آهو در آن روز در میان باغ گرفته شد و بسیار دیگر بیرون دامان صحرا شکار کردند.

میخواهید شما را داخل باغ کنیم و از نزدیکتر سلطان شیر کش، تیرانداز افغانستان، همان سلطانی را که:

تیر اندر سپر آسان گذارند چو زند  
چون کمان خواست عدو را چه پرند و چه سپر

به ببینید؟

روز اولیکه بنده و رفقای همسفرم وارد این باغ شدیم در آن وسط ها صفه ئی را ملاحظه کردیم. باستان شناسی با کنجکاوی هائی که دارد این صفه را ویران کرد، در زیر خاک توده های آن دو طبقه آبادی یافتیم که یکی حوض هشت رخی را نشان میداد. بعد از مطالعه آن، این را هم ویران کردند و باز تهداب و دیوارهای آبادی دیگری نمودار شد که در اصل خود یکنوع عمارت مختصر بهاری بود با چهار رواق بلند و مرتفع که به چهار سمت باغ گشاده شده بود. آیا این عمارت مختصر با چهار ایوان و باز در مرحله دیگر این حوض هشت رخ به چه عصر و زمانی ساخته شده بود؟ چون ممود مؤسس لشکرگاه است منطق حکم میکند که این آبادی را به او نسبت بدهیم. امکان دارد که مسعود که در (مهندسی آیتی) بود و به شهادت بیهقی در «کوشک دشت لکان زیارت ها کرد» عمارت وسط باغ رات برداشته و بجایش حوضی ساخته باشد. بهر حال مؤرخ دربار غزنویان روز شکار سال 428 هجری او را در باغ (روی خضرا) بما نشان میدهد و امکان دارد سلطان در حوالی همین حوض و یا روی صفه مجاور آن اخذ مکان نموده و مشغول شکار شده باشد.

همانطور که سلطان خنجر بیست منی و گرز پنجا منی استعمال میکرد، کمائی داشت که هر کس آنرا زه نمیتوانست و با تیری که از پشت گاو و پوست کرک میگذشت بر آهوان سبک سیر و سرمست تیر اندازی میکرد. سگان شکاری در هر طرف باغ در تک و پو بودند و غلامان زرین کمر همان غلامان سرای خاصه سلطنتی با قباهای ابریشمین شوشتری و کمربندهای مرصع به جواهر که تصاویر آنها از همان کوشک لشکرگاه بدست ما آمده است، پی صید شاهانه می دویند و می گرفتند و می آوردند.

بعد از ظهر است. آفتاب در کرانه های غربی آسمان در افق گشاده و دور افتاده سیستان پایان می آید، پایان می آید تا غروب کند ولی هنوز غروب نکرده و دیگر

بلند است. لشکریان از دامان دشت لکان و مردم از بست و لشکرگاه برای دیدن سلطان و شکار شاهی در ماحول بیرون باغ به تعداد هزاران نفر جمع شده و مشری برپا است. غیر از پنجد و ششصد آهویی که سلطان شخصاً در داخل باغ شکار کرد بسیار دیگر را لشکریان در دامنه های دشت لکان یا به کمند بگرفتند یا به تیر کشتند. حالا که نهمصد سال و اندی ازین تاریخ میگذرد هنوز هم سیاه چشمان صحرائی خیل خیل در دشت های دو طرفه هیرمند و بین هیرمند و فراه رود تا دشت های بکوا گشت و گذار دارند.

از آخرین سطور متن بیهقی معلوم میشود که امیر محمود رحمة الله علیه وقتی (هم اینجا و هم به بست) یعنی در لشکرگاه و بست شکار میکرد و روزی گوره خری را در راه به کمند گرفتند و چون مؤرخین قصه های شکار بهرام گور، شاه ساسانی را برای شاه غزنوی نقل کردند به سنت باستان به نام خود داغی بر آن نهاد و آنرا آزاد کرد.

این بود شر مختصر روز شکار سلطان مسعود غزنوی در دامان دشت لکان و در باغ شکار اختصاصی کوشک سلطنتی در لشکرگاه که از خلال آن یک روزه زندگانی پر هیاهوی این قصر و فر کاخ نشینان آنرا مشاهده می کنید. حالا که از شرح شکار مسعود در لشکرگاه فارغ شدیم بی موقع نیست یکی از عادات دیگر غزنویان را که تا این اواخر هم خاطرات آن در افغانستان باقی مانده شرح دهیم و آن این است که بعد از شکار شاخ آهوان صحرائی و کوهی را فراز کنگره های کوشک ها نصب میکردند. این رسم در کاخ هاس سلطنتی هم معمول بود. نه تنها شاخ بلکه در بسیاری موارد پوست سر آهو را آتش داده و پر کرده و بر کنگره های حصار و قلعه ها نصب میکردند چنانچه این عادت هنوز هم در کشور ما از بین نرفته است. علاوه بر اینکه در داخل قصر ها سرهای آهو و گوزن را در دیوار ها نصب میکنند، در اماکن مقدسه و زیارتگاه ها روی دیوار و دروازه ها هم دیده میشود.

فرخی در یک قصیده ئی که ضمناً شکار محمود را وصف میکند به این مطالب هم اشاره میکند و این پارچه را اینجا نقل میکنیم:

بس جهانبان را که تو بر او تبه کردی جهان  
بس دلیران را که از سر شان برآوردی دمار  
تا شکار شیر بینی کم گرائی سوی رنگ  
آن شکار اختیار است این شکار اضطرار  
شیر تا بر کنگره کاخت سر نخجیر دید

از غم و از رشک خون گردید بروزی چند بار  
چشم شیر از خون گریستن سرخ باشد روز و شب  
هر که چشم شیر دید این آید او را استوار  
سر فرود آری بتیغ از کرک چون بار از درخت  
پنجه بر بائی بتیر از شیر چون برگ از چنار  
چونکه لختی جنگ را ماند شکار از حرص جنگ  
چون بیاسائی ز جنگ آید ترا رای شکار  
تا بدانستند نخجیران که از سر شان همی  
کنگره کاخ تو گردد همچو شاهان تاجدار  
چون گه صید تو باشد سر سوی غزنین نهد  
تا مگر سر شان بری بر کنگره کاخت بکار  
گرچه جان خوش باشد و شیرین ز تن برند جان  
پیش تیر آیند شادان گشته و گستاخ وار  
هر که را در سر نباشد در خور کاخ تو شاخ  
روز صید از شرم چون شاخی بود خشک و نزار

## گفتار نهم

### چند ماه حیات مسعود در لشکرگاه

به دیدار او راه بست و هری  
بهشت برین گشت و باغ بهار

لشکرگاه تنها مقر سپاهیان نبود. در قلب این مقر نظامی، کوشک سلطنتی دشت لکان و حرم سرای مربوطه آن همیشه برای پذیرائی و رهائش سلاطین غزنوی آماده و مهیا بود. امیر مسعود گاهی بصورت گذری که قصدش هرات و یا جاهای دیگری بود، چند روزی در بست متوقف میشد و گاهی که هدفش بست بود به لشکرگاه آمده و ماه ها در کوشک سلطنتی رهائش میکرد. در چنین موارد مرکز مملکت و قلب اداری و سیاسی و نظامی کشور با او از غزنه به لشکرگاه منتقل میشد. در یکی از این مسافرت ها امیر مسعود 7 ماه در لشکرگاه مسکن گزین شد و ایام اقامت سلطان در کوشک سلطنتی مهیج ترین روزهای تاریخی قصر است که شرح چگونگی آنرا در این مبحث مطالعه میفرمائید.

چند ماه حیات مسعود در لشکرگاه  
مسافرت ضمنی امیر مسعود به بست  
لشکرگاه ممود و آبادی های مسعود  
توقف هفت ماهه مسعود در لشکرگاه  
غزنه و لشکرگاه قلب جهانبانی غزنویان  
مسعود در حرم سرای سلطنتی  
ورود رسول سلجوقیان به لشکرگاه  
ایلچی ایلک خان در دربار سلطان  
نامه و خواهش پسر کاکو از سپاهیان  
مریضی سلطان مسعود و ابراز احساسات مردم  
علو همت بستیان  
میمند در مجاورت بست



امیر مسعود از آن وقت هائی که ایام کودکی را در زمینداور میگذرانید تا آن زمانه هائی که بحیث شهزاده جوان و جوانی سرمست بر هرات و از هرات به خراسان حکمرانی میکرد و بعدها چه در زمان حیات پدر و چه بعد از آن بحیث جانشین بالاستحقاق محمود بطرف بست و لشکرگاه مسافرت ها کرده که شرح همه آن ما را از اصل موضوع کناره میکشد و مقصد ما این جا دیدن اوست در یک نقطه معین کشور، در بست و بخصوص در لشکرگاه و مختصر مطالعه کارها و حوادث برجسته چند ماهه زندگانش که خاطره او را با این کاخ پیوست ساخته است.

امیر مسعود به شهادت متن بسیار ثقه مؤرخ دربار غزنویان در دوره زمام داری خودش مسافرت های عدیده ئی به بست و لشکرگاه کرده که برخی از این مسافرت ها ضمنی بوده و حین مسافرت به هرات چند روزی بدین نواحی هم متوقف شده و برخی مسافرت هائی است که هدف سلطان بصورت مستقیم بست بود و در کوشک دشت لکان استقرار داشت. اینک شرح یکی از مسافرت های ضمنی:

"و چون وقت رکت فراز آمد و کار خراسان و خوارزم و ری و جبال و دیگر نواحی برین جمله بود که باز نمودیم، امیر مسعود رضی الله عنه عزیمت را قرار داد برآنکه سوی بست رود و از آنجا سوی هرات کشد و از هرات که واسطه خراسان باشد مینگرد تا در هر بابی چه باید فرمود. امیر مسعود، امیر سعید را خلعت داد و حضرت غزنین برو سپرد چنانکه بر قلعه بسرای امارت نشیند و مظالم آنجا کند و سرهنگ بوعلی کوتال پیش خداوند زاده باشد، مشیر و مدبر کارها و دیگر فرزندان با خانگیان و خادمان و خدمتگاران را به قلعه نای و دیری فرستاد و امیر مودود را خلعت داد تا با رکاب وی رود و نامها فرمود بتلک، تا شغل احمد نیالکتگین را که بجد پیش گرفته است و وی را از لهور بر مالید و قاضی و حشم از قلعه فرود آمده بجدتر پیش گیرد چنانکه دل بیکبارگی از کار وی فارغ گردد، و سوی وزیر، احمد عبدالصمد (نامه نیز فرمود) تا چون از شغل ختلان و تخارستان فارغ گردد منتظر باشد فرمانرا تا بدرگاه آید، آنجا که رایت عالی باشد و پس از آنکه فراغت افتاد از ین مهمات، امیر رضی الله عنه از غزنین برفت، روز شنبه سه روز مانده از شوال و هفتم ذوالقعدة به تکیناباد رسید و آنجا هفت روز بیبود و یک بار شراب خورد که دل مشغول میبود (به چند روی) و پس از آنجا به بست آمد: روز پنجشنبه هفدهم این ماه و بکوشک دشت لکان نزول کرد و آنجا زیادت ها کرده بودند از باغها و بناها و سراپچها و نامهای مهم رسید، از خراسان، بحدیث ترکمانان و آمدن ایشان بحدود مرو و سرخس و بادغیس و با ورود و فساد ها(ی) بافراط که می رود و عجز گماشتگان و شحنة

(ها) از مقاومت و منع ایشان و سوری نبشته بود که اگر العیاذ با الله خداوند بزودی قصد خراسان نکند بیمست که از دست بشود که ایشان را مددست، پوشیده از علی تکین و هارون نیز از خوارزم اغوای تمام میکند و میگوید که (در) نهان با علی تکین بنهاده است که وی از خوارزم سوی مرو آید تا علی تکین به ترمذ و بلخ کشد و دیدار کند، امیر، برسیدن این اخبار، سخت بی قرار شد و روز چهارشنبه سلخ این ماه از بست برفت ..."

قراریکه ملاحظه میشود در بین مسافرت که از ماه ذیقعده سال 425 هجری قمری واقع شده است و امیر برای رفع غایله ترکمانان به عجله رهسپار هرات بود، از هفدهم تا سلخ ماه مذکور تقریباً 13 روز در بست توقف میکند و مقر او در کوشک دشت لکان یعنی همان کوشک سلطنتی لشکرگاه است، بود. اینجا به سائر قسمت های متن کار ندارم جز به یک سطر میگویم: "اینجا زیادت ها کرده بودند از باغها و بناها و سراپها..."

در تاریخ بیهقی پارچه دیگری هم است که به آبادی های جدید امیر مسعود در بست و لشکرگاه شهادت میدهد و متن آن را در گفتار آینده میدهم.

خلاصه از روی تذکرات مکرر بیهقی معلوم میشود که امیر مسعود در آبادی های لشکرگاه بست زیادت ها کرد. باغها و بناها و سرای ها و غیره ساخت و نیکو ساخت برای اینکه خودش در مهندسی آیتی بود. بدین ترتیب گفته میتوانیم که لشکرگاه که بصفت (لشکرگاه امیر، پدرش) یاد شده و این مطلب را در گفتار آینده تصریح میکنیم، اصلاً و اساساً از بناهای ابوالقاسم یمین الدوله و امین الملة سلطان محمود زابلی بود. حاجت به تذکار ندارد که در اثر مخالفت های با همی طغان و بایسوز، بست در عصر سبکتگین بدست خاندان ال ناصر افتاد و با بست، ابوالفتح بستی هم به دیوان رسالت غزنویان راه یافت ولی گمان غالب برین است که هنگام فتوحات محمود در سیستان حینی که با خلف بن احمد در سیستان مصروف پیکار بود و احتیاج شدید به تمرکز سپاهیان سخت احساس میشد، محمود در یک نقطه حساس در مجاورت شهر بست، در حاشیه سیستان، سر راه هرات برای مقر لشکریان خود لشکرگاهی ساخت و برای اینکه شخصاً از اینجا در ماحول افق دور و نزدیک دیده بانی بتواند کوشک سلطنتی در قلب لشکرگاه برای خود بنا نهاد و پسرش مسعود به نوبه خود در زمان سلطنت خود قرار نقشه های خود در آن زیادت ها فرمود.

میرویم حالا به ذکر مسافرت دیگر سلطان مسعود، مسافرتی که از غزنی به قصد بست برخاست و تقریباً هفت ماه در کوشک دشت لکان بود. در اینجا بعضی از

گوشه های زندگانی او را معاینه میکنیم. ورود و مراجعت او را بیهقی چنین تصریح میکند:

"چون امیر مسعود (رضی الله عنه) از این کارها فارغ شد سرای پرده بر راه بست بزدند (و) از غزنین حرکت کرد روز پنجشنبه سیزدهم ذی الحجة در تکیناباد (رسید تا) روز چهارشنبه بیست و ششم این ماه و هفت روز آنجا مشغول بود به نشاط و شراب (و) پس سوی بست کشید. و تاریخ (سنه) ثمان و عشرين و اربعم (بود) غره محرم روز دوشنبه (بود و) بکوشک دشت لکان فرود آمد روز پنجشنبه چهارم محرم ..."

"... روز یازدهم ماه رجب امیر رضی الله عنه از بست بر جانب غزنین روان کرد و آنجا رسید و روز پنجشنبه هفتم شعبان بباغ محمودی فرود آمد بر آنچه مدتی آنجا میباشد ..."

دوره اقامت سلطان در لشکرگاه کدام شکل تفریحی ندارد و با او قلب مملکت، قلب کشور، قلب سپاه، مرکز اداره، مرکز فرمانداری، مرکز مملکت داری، مرکز جهانبانی از غزنه به لشکرگاه منتقل شده و تمام فعالیت های اداری و سیاسی و لشکری و کشوری در پیرامون سلطان در بارگاه و در دیوان رسالت و دیوان وزارت دیده میشود. ابو نصر مشکان، وزیر احمد عبدالصمد، حاجبان بکتغدی، بو نصر و حشمت بونصر و عارض بوالفتح رازی و عده ئی از ارکان دولت و اولیای حشم و خداوندان رای و شمشیر و قلم به دورادور جمع اند. روزی سلطان در صفا بزرگ کاخ بار عام میدهد و روزی خصوصی با کاتب دیوان رسالت و حاجبان بزرگ دیدن میکند. روزی رسول سلجوقیان را به لشکرگاه می آرند و روزی رسول پسران علی تکین با خطیب بخارا وارد میشود، روزی سلطان با وزیر و حاجب و اولیای دولت خویش مطالعه خط مشی سیاسی خویش با سلجوقی ها میباشد و روز دیگر میخواهد ببیند به چه رنگ و شرطی با خانان ترکستانی ماوراء النهر پیش آید. گاهی عذرنامه و التماس پسر کاکو توسط بوسهل حمدوی عمید عراق میرسد و سپاهیان را به مقاطعه می طلبد و گاهی خبر داود ترکمان می آید که از راه غور و سیاه کوه قصد غزنین دارد و روزی نیست که بریدی از هرات و بادغیس و غرجستان و از سایر ایالات کشور پهناور نرسد.

فعالیت های سیاسی و اداری و اتخاذ تصمیمات در باره بسیار مسایل مهم طوری فوری و عاجل گرفته میشود که سلطان مریض چند روزی استراحت نمیتواند و برسم اجبار بار میدهد و با اولیای دولت مشغول کار میشود. بواقع کشور بزرگ، دستگاه اداری بزرگ و فعالی میخواست و این دستگاه با تمام چرخ های زودگرد

و فعال خود بدور سلطان غزنوی در لشکرگاه جمع بود. غزنوی ها بر خاک های وسیعی سلطنت داشتند که از قنوج تا سپاهان و از ماورالنهر تا اوقیانوس دامنه آن منبسط بود. خاک افغانستان قلب این امپراطوری بود و طوریکه استاد ابوالفضل میگوید در نظر غزنویان «اصل غزنیست و آنگاه خراسان و دیگر همه فرعیست». همین جاهائی را که فرع تصور میکردند یعنی آنطرف های آمو و آنطرف های دشت لوط، دایم موجبات نگرانی آنها را فراهم میکرد بخصوص سلجوقیان و ترکمانان در حدود ماورالنهر و خوارزم و طوریکه از روی گزارشات فعالیت های سیاسی در لشکرگاه معلوم میشود، سلطان قصداً گاه گاه از غزنه به بست می آمد تا از ین پست حساس به اغواهای که از شمال و غرب بعمل می آمد، توجه کند و دساتیر لازمه صادر فرماید. اینست که "روز آدینه نهم محرم دو رسول سلجوقیان را به لشکرگاه آوردند و منزل نیکو دادند. دانشمندی بود بخاری، مرد سخن گوی و ترکمانی که گفتندی از نزدیکان آن قومست..."

فردای آن روز شنبه فوری امیر بار داد "با شکوه و تکلف و رسولان را پیش آوردند از و خدمت کردند و بندگی نمودند و بدیوان وزیر بردند صاحب دیوان رسالت آنجا رفت خواجه بونصر مشکان و حالی کردند..." این رسولان با اینکه اظهارات شان مبنی بر اطاعت و بندگی بود در کلمات چرب و نرم فریب کاری هائی هم داشتند و تعداد نفوذ و احشام را بهانه کرده شهرهای مرو و سرخس و باورد را برای مالچر حیوانات خویش میخواستند. مسعود که این حرف ها را از زبان بونصر شنید بسیار برافروخت و گفت با ایشان بگوئید که "میان ما و شما شمشیر است" ولی کاتب دیوان رسالت و حاجب ها شاه را از تشدد نشانندند و مصلحت چنین دیدند که عجالاً جواب «درشت و نرم» داده شود و بعد که موکب سلطنتی به موقعش به هرات رفت در ین موارد فکر اساسی بعمل خواهد آمد.

همین قسم "روز چهارشنبه هفدهم صفر رسولی رسید از ان پس علی تلکین، البتگین نام و با وی خطیب بخارا عبدالله پارسی و رسولدار پیش رفت با جنیبتان و مرتبه داران و ایشان را به کرامت به لشکرگاه رسانیدند..."

روز بعد امیر مسعود در صفا بزرگ کوشک سلطنتی بر تخت نشست و بار داد و رسولان را پذیرفت و ایشان عرایض ایلک خان را مبنی بر اظهار وفاداری و تشبیه روابط بسمع سلطان رسانیدند و روابط سلطان غزنه و خان ترکی ماورالنهر با خویشاوندی های جدید تحکیم شد. بدین نحو که خواهر ایلک خان بنام خداوند زاده امیر سعید و دختر امیر نصر سپاه سالار عم مسعود را بنام الیک عقد کردند.

به همین ترتیب روز دیگر نامه بوسهل حمدوی عمید عراق مبنی بر خواهش پسر کاکو رسید که میخواست تا سپاهان به مقاطعه به او داده شود و بدین باب مکتوب سفارشی وزیر خلیفه را فرستاده بود، سلطان مسعود به لحاظ شفاعت وزیر خلیفه یک بار دیگر از جرم پسر کاکو گذشته و امر داد تا سپاهان بمقاطععه بوی داده شود ولی تصریح فرمود که: "اگر پس از این خیانتی ظاهر گردد استیصال خاندانش باشد."

سلطان مسعود در ایامی که در لشکرگاه توقف داشت چند روزی سخت مریض شد. علت مریضی غرق شدن کشتی سواری او بود در آب های هیرمند. در این اثر در مبحث «کشتی های کوشک دشت لکان و کشتی رانی روی آب های هیرمند»، ضمن شرح یکی از گردش ها و شکار سلطان در دشت های سر سبز سواحل راست هیرمند، متذکر شدم که حین مراجعت به لشکرگاه ناگهان در وسط رودخانه کشتی سلطنتی آب گرفت و غرقه شد و سلطان به آب افتاد و بکمک سرنشینان سائر کشتی ها نجات یافت و به عبارت بیهقی "امیر را بگرفتند و برپودند و بکشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افکار شد چنانچه یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرق شدن، اما ایزد عز ذکره رحمت کرد و چون امیر بکشتی رسید، کشتی برانندند و بکرانه رود رسانیدند و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامعه بگردانید و تر و تباه شده بود و بر نشست و بزودی بکوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ بیای شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود، از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود و دیگر روز امیر نامها فرمود بغزنین و جمله مملکت برین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که بدان مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم و دو هزار بار درم بدیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را و نبشته آمد و بتوقیع مؤید گشت و مبشران برفتند."

چون واقعه با تمام جزئیات در متن آمده تفسیری ضرورت ندارد. در اثر این پیش آمد غیر مترقبه "روز پنجشنبه یازدهم صفر امیر را تب گرفت. تب سوزان و سرسامی افتاد" و یک هفته کامل تا چهارشنبه 17 صفر در حرم سرای در بستر افتاده بود و غیر از اطباء و بعضی از خدمتگاران زنانه و مردانه کسی را نمیپذیرفت.

مریضی سلطان مسعود و استراحت در حرم سرای موقع میدهد تا از این قسمت های کوشک سلطنتی هم کمی صحبت کنیم. در روز اولی که وارد لشکرگاه شدیم و به عجله بقایای خرابه ها را معاینه میکردیم بعد از مشاهده تالار بزرگی که آنرا

تالار دربار تعبیر کردیم عقب تر مشرف بر مسیر رودخانه هیرمند یک سلسله اطاق هائی دیدیم که به حدس آنرا قسمت های خصوصی کاخ تشخیص دادیم. سلطان مسعود در ایام مریضی در ماه صفر سال 428 هجری که بنا بر توصیه اطبا مجرد اختیار نموده بود، در همین قسمت خصوصی قصر مدتی در حرم سرای میزیست. چون ایام مریضی سلطان به آمدن رسولان ایلک خان در لشکرگاه تصادف کرد. فوریت بعضی کارها و بعضی ملاقات ها او را مجبور کرد که بتاريخ پنجشنبه 18 صفر بار دهد ولی زیاد بر تخت نشسته نتوانست و گفت "مرا بیش از این ممکن نیست که بنشینمگ و به حرم سرای رفت و باز مدتی به بستر افتاد و بونصر مشکان کاتب دیوان رسالت راجع به کارهای فوری و به اصطلاح امروزی ما "هدایت طلب" بواسطه بوالعالی طبیب دستور میگرفت و بعضی نامه ها و مشافهات را بدست ابوالفضل بیهقی که در آن وقت تازه به جوانی رسیده بود و بحیث پیشکار در دیوان رسالت کار میکرد، به حرام سرا برای سلطان میفرستاد. ابوالفضل میان دیوان رسالت و حرم سرای کوشک لشکرگاه میرفت و می آمد، میرفت تا دم در سرای و پیام و نامه هر چه داشت به آغاجی قابچی حرم سرای میداد و میگفت و ساعت ها انتظار میکشید و جواب می آورد ولی سلطان را دیده نتوانست تا روزی او را اندرون میخواد و جوان کنجکاو که بعد ها مؤرخ دربار غزنویان میشود در طی چند دقیقه کوتاه مشاهدات خود را در داخل اطاق رهایشگاه خصوصی سلطان شرح میدهد که امروز برای تکمیل معلومات ما راجع به یک قسمت کاخ سلطنتی دشت لکان بی نهایت قیمتدار و گرانبها است. اینک شرح ابوالفضل از زبان خودش، راجع به خودش و راجع به اطاق رهایشگاه سلطان وقت در حال مریضی در لشکرگاه:

"... بونصر این نامها را بخط خویش نکت بیرون آورد و تا این عارضه افتاده بود چنین میکرد و از بسیار نکته چیزی که در آن کراهتی نبود میفرستاد و فرود سرای بدست من و من به آغاجی خادم میدادم و خیر خیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا این روز که این نکته بیردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش برد. پس از یک ساعت برآمد و گفت: " ای ابوالفضل، ترا امیر میخواند" پیش رفتم، یافتم خانه ای تاریک کرده و پرده های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخها نهاده و طاسهای بزرگ پر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آنجا بر (زبر) تخت نشسته پیراهن توزی و مخنقه در گردن عقدی همه کافور و بوالعالی طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم. گفت: "بونصر را بگوی که: امروز درستم و درین دو سه روز بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد و جواب نامه بوسهل بیاید نبشت که : این مواضعت را امضا باید کرد. سپس آنکه احکام تمام کرده آید و صحبت برین مرد گیرد که این بار دیگر این مواضعت ارزانی داشتم حرمت شفاعت وزیر خلیفه را و اگر پس از این خیانتی ظاهر کرد، استیصال خاندانش

باشد و جواب وزیر خلیفه ببايد نبشت، چنانکه رسمست، بنیکوئی در ین باب. آن نامه که ببوسهل نبشته اید تو بیاری تا توفیع کنیم که مثال دیگر است" من باز گشتم و آنچه رفت با بونصر بگفتم.

آیا دلچسپ و تماشائی نیست که بعد از 944 سال خرابه های نیمه ویرانه ئی را ببینیم که سلطان مسعود غزنوی در کاخ کنار هیرمند در آنجا رهایش داشت؟ و یا اینکه خرابه هائی را ببینیم و بعد از نه و نیم قرن مؤرخى را پیدا بکنیم که یکى از مقتدرترین سلاطین افغانستان را که بنام «شاه شرق» در صدها قصاید مدحیه خوانده شده در خانه اش، در اطاق خوابش، روی بسترش مشاهده کنیم؟ لشکرگاه از آن جهت در اکتشافات باستان شناسی کشور ما دلچسپ است که بار اول تاریخ و محل گزارش تاریخ و لحظاتی بزرگ از تاریخ یکى از بهترین و با افتخارترین دوره های گذشته این مملکت را بنظر ما مجسم میکند. در تاریخ تحقیقات این اولین بارى است که یکطرف صحنه گزارش واقعات مدنظر ما گسترده است و از جانب دیگر مانند ابوالفضل کسى را حاضر می بینیم که چون رهنمای دقیق دست ما را گرفته و قدم بقدم گوشه و کنار صحنه را بما نشان میدهد و در حالیکه نبض زمان در دست اوست پرش های قلب بزرگ یک دربار با عظمت و یک کشور پهناور در دقایق خوشی و نشاط و غم و اندوه می شمارد و بما نشان میدهد و در توصیف مجالس و تعریف صحنه طوری دقیق است که گوئی نوشته های او پرده سینما است و روی آن واقعات را می بینیم و پیش میرویم. اطاق استراحتگاه سلطان مسعود همان اطاقى که هنوز هم در و دریچه های نیمه ویرانه آن رخ بطرف آب های هیرمند باز است روزی پرده های کتانى داشته و چون هوا گرم بود پرده ها را تر کرده بودند و پرده های تر را روی کلکین ها کشیده و در مقابل آنها شاخهای درختان را گذاشته بودند تا فضای خانه تاریک و هوای آن سرد شود. بر علاوه برای اینکه بیشتر هوای اطاق سرد باشد طاس های بزرگ پر از یخ در هر گوشه و کنار گذاشته بودند. سلطان با اینکه بهتر شده بود و بر تخت جلوس داشت، هنوز عقدی کافور در گردن داشت و هنوز طبیب ابوالعلا در پایگاه تخت نشسته بود. قراریکه دیدیم سلطان به ابوالفضل و توسط ابوالفضل به استادش کاتب دیوان رسالت بونصر مشکان در باب نوشتن بعضی نامه ها و آوردن آن برای توفیع هدایاتی داد. بیهقی به دیوان رسالت برگشت و باز قراریکه خودش مینویسد: " نامه نبشته آمد، نزدیک آغاجی بردم و راه یافتم تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توفیع کرد و بمن انداخت و گفت: اینجا سلطان پاره هدایات شفاهی میدهد که چون از نظر تصمیمات سلطانی و افکاری که ین توقف در بست مبنی بر مجاری امور مملکت برایش پیدا شده بود بسیار مهم است عین آنرا میگیریم:

"دو خیل‌تاش معروف را باید داد تا ایشان با سوار بوسهل بزودی بروند و جواب بیارند و جواب نامه صاحب برید ری بیاید نیست که عزیمت ما قرار گرفته است که از بست سوی هرات و نیشاپور آنیم تا بشما نزدیک تر باشیم و آن کارها که در پیش دارید زودتر قرار گیرد و نیکوتر پیش رود و بصاحب دیوان سوری نامه باید نیست بر دست این خیل‌تاشان و مثال داد تا نیشاپور و مراحل ری علفهای ما بتمامی ساخته کنند که عارضه ای که ما را افتاد زایل شد و حرکت رایت ما زود خواهد بود تا خللها را که به خراسان افتاده است دریافته آید و چون نامه گسیل کرده شود تو باز آئی که پیغامست سوی بونصر دریابی تا داده آید. گفتم چنین کنم و باز گشتم."

بدین ترتیب ابوالفضل بار دیگر به دیوان رسالت کوشک لشکرگاه بر میگردد و حسب هدایات سلطان، ابونصر کارها را انجام میدهد و در باب اجراءات خود رقعہ ئی مینویسد و باز بدست ابوالفضل بحضور میفرستد و سوم بار در یک روز بیهقی را امیر میخواند. در بین دفعه سوم سلطان مسعود به شکرانه صحت و تندرستی خودش صدقه ئی میدهد و این صدقه را که زرهای خالصی است که پدرش ابوالقاسم محمود از غزوه های هندوستان آورده است به دو نفر از دانشمندان بست که عالم اند ولی فقیر و بی چیز خیرات میکند و چون این تصمیم او نظر لطف و مهربانی های شاهانه اش را به رعیت و بخصوص به دانشمندان رعیت نشان میدهد و ربطی به بستی ها دارد عیناً نقل میکنیم:

"و آغاچی خادم را گفت: کیسها بیاورد و مرا گفت: بستان در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما رضی الله عنه از غزوه هندوستان آورده است و بتان زرین را شکسته و بگداخته و پاره کرده است و حلال مالهای ماست و در هر سفری ما را ازین بیارند تا صدقه که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد ازین فرمائیم و می شنوم که قاضی بست ابوالحسن بولانی و پسرش، بوبکر سخت تنگدستند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضعیفی دارند یک کیسه بپدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشان راصنیعتکی حلال خردند و فراخ تر بتوانند زیست و ماحق این نعمت تندرستی که باز یافتیم لختی گذارده باشیم."

لطف سلطان و نیت خیر او را به دو تن از رعایایش دیدید. حالا میخواهید علو همت دانشمندان بست را هم خبر شوید؟ با اینکه لطف سلطان بسیار بزرگ بود ولی علو همت خاندان بولانی بستی به مراتب از ان بنظرم بزرگتر می آید و در جهانی که حرص و ماده پرستی طغیان دارد و قناعت و تشخیص حلال و حرام از میان ما رخت بر بسته، نمیتوانیم ازین جا بگذرم و شما خوانندگان گرامی را از



مراتب علو همت قاضی بست و پسرش خبر نکنم. در صفحات تاریخ مخصوصاً تاریخ مشرق زمین شرح عظمت شاهان و شکوه دربارهای سلاطین و جلال قصرها و کاخ‌ها و هنگامه‌های فتح و شکست را زیاد خوانده‌اید. متون ادبیات ما از صدها قصیده در وصف مسعود و سائر سلاطین غزنوی پر است. اجازه بدهید صفات معنوی یکی دو تن از بستیان را هم ببینیم، صفاتی که در مقابل خود، مسعود و همه جلال بارگاه لشکرگاه را خیره میسازد. برای اینکه اینجا احساسات خودم غلبه نکند و احساسات بر قلم چیره نشود، می‌خواهم آنچه بیهقی دیده و آنچه نوشته عین آنرا بیارم:

"من کیسها بستدم و بنزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم دوعا کرد و گفت خداوند این (سخن) نیکو کرد و شنوده ام که: بوالحسن و پسرش وقت باشد که بده درم درمانده اند، و بخانه بازگشت و کیسها با وی بردند و پس از نماز کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند و بونصر پیغام سلطانی بقاضی رسانید بسیار دعا کرد و گفت: این صلت فخرست، پذیرفتم و باز دادم که مرا بکار نیست که قیامت سخت نزدیکست، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست. اما چون بدانچه دارم و اندکست، قانعم (و زر و وبال) و زر و مال این چه بکار آید؟ بونصر گفت: ای سبحان الله زری که سلطان محمود بغزو از بتخانه‌ها بشمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آنرا امیر المومنین می‌روا دارد ستن آن قاضی همی نستاند؟ گفت زندگانی خداوند دراز باد! حال خلیفه دیگرست که او خداوند ولایتست و خواجه با امیر محمود بغزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزو‌ها بر طریق سنت مصطفی هست علیه السلام یا نه؟ من این نپذیرم و در عهده این نشوم. گفت: اگر تو نپذیری، بشاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده. گفت: من هیچ مستحق را نشناسم در بست که زر بدیشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کس دیگر دهد و کسی دیگر برد و شمار آن مرا بقیامت باید داد؟ بهیچ حال این عهده قبول نکنم. بونصر پسرش را گفت تو از ان خویش بستان. گفت زندگانی خواجه عمید دراز باد! علی‌ای حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یکروز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردمی. پس چه جای آنکه سالها دیده‌ام؟ منم از ان حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلالست و کفایتست و بهیچ زیاده حاجتمند نیستم. بوبکر را بونصر گفت: الله در کما، (بزرگا) که شما دو تن آیدو بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز اندیشمند بود و ازین یاد میکرد و دیگر روز رقتی نبشت بامیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد. امیر به تعجب بماند و چند دفعه شتودم که هر کجا

متصوفی را دیدی یا سوهان سبلتی را دام زرق نهاده یا پلاسی پوشیده دل سیاتر از پلاس بخندیدی و بونصر را گفتی چشم بد دور از بولانیان..."

بعد از 19 یا 20 روز امیر مسعود کامل صحت شد و پنجشنبه غره ماه ربیع الاول بار داد. بار عام و حشم و اولیا و رعایای بست در کوشک لشکرگاه تشریف حاصل کردند و نثارها کردند و دعاها را فراوان گفتند و قربانی ها کردند و سه هفته بعد بتاریخ بیست و دوم ماه مذکور در اثر تجاوز ترکمانان در خراسان و غارت شهر «تون»، سلطان بسیار قهر و متغیر شد و وزیر احمد عبدالصمد را با گروهی از لشکریان کردی و عربی به هرات فرستاد تا با همکاری حاجب سبائی و لشکر خراسان ترکمانان را بزور شمشیر بیرون کنند و گوشمالی دهند و بتاریخ 5 ربیع الاخر با «حشمتی و عدتی و ابهتی سخت تمام سوی هرات برفت و با وی سواری هزار بود».

سلطان قریب بیست روز در هرات بود و مجدداً به بست برگشت و عندالمراجعه خواجه عبدالرزاق حسن میمندی او را به مهمانی در میمند دعوت کرد. ذکر این مطلب از نظر تعیین موقعیت میمند اهمیت تاریخی دارد. هستند هنوز کسانی که موقعیت این محل را که زادگاه میمندیان است نمی شناسند یا در آن باره شبهت دارند. حال آنکه متن بیهقی راجع به رفتن سلطان از بست و لشکرگاه به مهمانی در میمند و مراجعت به کوشک لکان نهایت صریح و قطعی است و نشان میدهد که میمند، میمندی که خواجه احمد حسن و خواجه عبدالرزاق حسن و دیگر میمندیان بدان تعلق داشتند، همان جایی است که بین هیرمند و ارغنداب تقریباً به فاصله 45 کیلومتری قندهار و بست میان این دو شهر واقع شده و در عصر غزنویان راهی مستقیم بین بست و لشکرگاه و میمند کشیده شده بود. اینک متن بیهقی:

"و امیر رضی الله عنه روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ربیع الاخر سوی یمن آباد و میمند رفت، بتماشا و شکار و خواجه عبدالرزاق حسن میمندی میزبانی کرد، چنانکه او دانستی کرد که در همه کارها زیبا و یگانه روزگار بود و دندان مزد بسزا بداد و وکیلانش بسیار نزل دادند، قوم را که با سلطان بودند و امیر، بدان بناهای پادشاهانه که خواجه احمد حسن ساخته است رحمته الله علیه به میمند بماند. و امیر رضی الله عنه روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بکوشک دشت یکان (لکان) باز آمد..."

از این تذکر مختصر معلوم میشود که حسن میمندی در میمند بناهای پادشاهانه ساخته بود. با اینکه از نظر تاریخ این بناها با کاخ های لشکرگاه معاصر هم

بودند، در مرور 950 سال نسبت به کوشک سلطنتی دشت یکان (لکان) بیشتر ویران شده به نحوی که در لشکرگاه به استثنای سقف، دیوارهای تمام بناها حتی بعضی جاها با پلستر کاری ها و بعضی نقوش موجود است حال آنکه در میمند همه مبدل به تل های گل و خاک شده و بقایای این تل خاک بسیار برجسته و بلند در میان مزارع و باغ ها موجود است. پس «میوند» موجوده همان «میمند» قدیم عصر غزنوی است. میوند همان میمندی است که به بست قریب بود و باد هم بوی خوشی از گل ها و بساطین آن گاه گاه به کرانه های هیرمند به بست و لشکرگاه آورده میتوانست چنانچه فرخی حینی که بسیج راه کرد و از سیستان به بست آمد، باد میمند به مشامش رسید و روحش را تازه کرد و بیاد میمند و نیکی های خواجه حسن میمندی افتاده و میفرمود:

باد میمند آمد و ناگه بر رویم وزید  
خال و زلف از بوی او هم شکل شد با شک و بان  
چون مرا دید ایستاده بر کنار رودبار  
گفت ای بی معنی سنگین دل نامهربان  
خواجه آن خوبی که در میمند با تو کرد باز  
چون نباشی بر ثنائش این زمان همداستان  
گفتم ای باد اینک آنجا رفت خواهم پیش او  
تو مرا از شاعران نا شاکر فضلش مدان  
باد و من هر دو سوی میمند بنهادیم روی  
و آفرین یاد کرد خواجه هر یک بر زبان  
آفرین خواجه منصور حسن فخر زمین  
آفرین خواجه منصور حسن فخر زمان  
سوی او از شاعران و زائران شرق و غرب  
قافله در قافله است و کاروان در کاروان

## گفتار دهم

### آغاز، عروج، سقوط و انهدام لشکرگاه

لشکرگاه در جوار بست در حوالی 390-394 هجری قمری به امر و اراده نظام الدین ابوالقاسم یمین الدوله محمود بنا یافت. پسرش مسعود در لشکرگاه پدر زیادت ها کرد و اولاده ایشان کم و بیش از آن کاخ های زیبا و آبادی های مجلل کار میگرفتند. لشکرگاه مانند غزنه در فاصله چند هفته در آتش قهر و غضب علاؤالدین جهانسوز "سوخت"، سپس مرمت کاری شد و باز سوخت و باز اشغال گردید تا مغلان چنگیزی بدان ضربتی حواله کردند و تیمور لنگ در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری با تخریب بندها و نهرهای آب نه تنها به حیات بست و لشکرگاه خاتمه داد بلکه زندگانی را به مفهوم عام کلمه در آن دیار خاموش گردانید و اینک در آستانه عصری زندگی میکنیم که انشاءالله وادی هیرمند مجدداً سرسبز و آباد خواهد شد.

آغاز، عروج، سقوط و انهدام لشکرگاه  
فتح بست بدست ناصرالدین الله سبکتگین  
مخالفت های طغان و بای توز  
ابو الفتح علی بن ممد بستی  
ولی الدوله ابو احمد خلف بن احمد  
لشکر کشی های محمود بر سیستان  
فتح قلعه های سپهبد، تاغ، ارک  
آغاز آبادی لشکرگاه در عصر محمود  
توسعه آبادی ها در زمان مسعود  
آتش سوزی علاؤالدین جهانسوز  
اولین مرمت کاری کاخ  
آتش سوزی دوم و انهدام آخری  
نقشه انکشاف جدید و امید به آینده

چون ناصر الدین الله امیر سبکتگین بتاريخ 27 شعبان 366 هجری قمری در غزنه به تخت پادشاهی جلوس کرد، دائره حکمرمائی خویش را به تدریج ولی به

سرعت بر تخارستان و بامیان و زمینداور و زمین قصدار و خراسان منبسط کرد. در ین آوان که او سلطنت مقتدری در غزنه تشکیل داده و ولایات را یکی بعد دیگر به دور دارالملک خویش جمع کرد، در بست دو نفر از امرای محلی که هر دو باشندگان همین شهر بودند، بر سر امارت حوزه وسطی هیرمند بین خود نزاع و مجادله داشتند. قضیه اگر از نزدیکتر نگاه شود چنین معلوم میشود که در همان سال اول جلوس سبکتگین بر تخت غزنه مردی به نام طغان در بست امارت میکرد و مرد دیگری از همشهریان او که او را بای توز یاد میکنند بر او شوریده و میخواست اقتدار را تصاحب کند. در نتیجه طغان که تاب مقابله را به تنهایی در خود ندید روی به حضرت غزنه آورد و به سبکتگین تظلم برد و از وی مدد خواست. سبکتگین در حدود شرایطی چند که اطاعت دربار غزنه و فرمان برداری شخص خودش و گروگان گذاشتن فرزندی را در غزنین در برمیگرفت آماده شد که بوی یاری کند و چون شرایط را طغان قبول کرد، ناصر الدین سبکتگین قصد بست کرد و رقیب طغان یعنی بای توز را شکست داد و طغان را جدداً به امارت بست منصوب نمود ولی چون طغان از وعده هائی که داده بود تخلف ورزید و به رخ امیر سبکتگین شمشیر کشید و در نتیجه یک تصادم شخصی که کار به استعمال سلاح انجامید، دست سبکتگین را مجروح ساخت. کار به جنگ عظیم کشید و فتح اخیر بار دیگر نصیب سبکتگین شد. مغان و بای توز هر دو به کرمان فرار کردند و از ین تاریخ به بعد بست و حوزه وسطی هیرمند در حیطة قلمرو حکمرمائی امیر سبکتگین درآمد.

میگویند که در روز فتح بست مرد دانشمندی که در بلاغت نظیر نداشت بدست سلطان افتاد و او ابوالفتح علی بن محمد البستی بود. امیر سبکتگین کتابت دیوان رسالت را بوی تکلیف کرد و چون ابوالفتح مرد آزاده ئی بود و مخالفت را با ولینعمت سابقه اش، بای توز، روا نمیداشت تا یک طرفه شدن کار او از قبول شغل کتابت دربار عجالتاً استتکاف ورزید و سبکتگین او را به رنج یعنی ناحیت ار غنداب فرستاد.

بدین ترتیب در عصر ناصر الدین الله امیر سبکتگین حوزه وسطی هیرمند که شهر مهم آن بست بود جزو قلمرو سلطنت غزنویان شد ولی قسمت های سفلی حوزه رودخانه مذکور که مرکز آن شهر زرنج بود و خاک هائی که در پیرامون چهار طرف هامون افتاده و بنام سیستان یا سجستان خوانده شده است، هنوز بدست امرائی اداره میشد که از بقایای صفاریان بودند و قدرت را از آن دودمان بزرگ به توارث گرفته بودند. امرای ملی سیستانی تا زمانی که اقتدار در دست سامانیان بود به ایشان اطاعت میکردند ولی چون خاندان آل ناصر در غزنه مقتدر شدند هر قدر بر دامنه اقتدار ایشان افزود همانقدر نیروی سامانی ضعیف و دامنه نفوذ

ایشان حتی در ماورای آمو در ناحیت بخارا محدود شد و امرای محلی سیستان کم کم موقع یافتند تا ب فکر تجدید استقلال خویش افتند.

معاصر زمانی که ناصر الدین سبکتگین اساس سلطنت دودمان آل ناصر را با یک روح جدید تقویت میکرد و دایره نفوذ خویش را در ماورای سیحون و جیحون منبسط میساخت و بطرف غرب تا اواسط وادی هیرمند پیش آمد و بست را بطور قطع برای بار آخر فتح کرد، در سیستان از همان امرای محلی بقایای صفاریان مردی بنام ولی الدوله ابواحمد خلف بن احمد امارت مینمود. خلف که فشار سامانی را دیگر احساس نمیکرد و به نیروی غزنویان هنوز عقیدتی پیدا نکرده بود، از گرفتاری سبکتگین به غزوات هند استفاده نموده به بست حمله کرد ولی امیر غزنوی عندالمراجعه نه تنها بست بلکه مالیات بست را هم از او گرفت و در اثر عذر خواهی خودش را عفو کرد. خلف با اینکه بخشوده شد، از دل مطیع نشد و در سال های اخیر زندگانی سبکتگین با ایلک خان بنای مراده را گذاشت تا اینکه ناصر الدین وفات کرد و نظام الدین ابوالقاسم بجای پدر بر تخت غزنین نشست.

با اینکه خلف در بین وقت اساساً مطیع دربار غزنه بود، خیال تمرد از سرش بیرون نشده بود و ب فکر اشغال فوشنج و قهستان برآمد و خود و پسرش طاهر بنای فعالیت هائی را گذاشتند تا اینکه سلطان محمود شخصاً در سال 390 با سپاه گران به بست آمد و از اینجا به سیستان حمله کرد و خلف را در حصار اسپهبد محصور ساخت و همین جاست که فرخی در طی قصیده ئی میگوید:

خلاف تو کرده است یعقوبیان را  
بارک و بطاق و سپهبد مجاور

همانطور که خلف بارها از طرف سلاطین غزنوی عفو شده بود، بار دیگر در اثر التماس و اهدای صد هزار دینار طلای سرخ از طرف محمود عفو شد ولی بنا بر طبع سرکش مکرر سر طغیان بلند کرد و سلطان محمود چندین مرتبه در سال های 391 و 394 برای سرکوبی او به سیستان لشکرکشی کرد. در 390 خلف در قلعه تاغ حصارى شد. این همان قلعه ایست که با ضبط های مختلف بشکل «طاق» و «قاغ» در متون ادبی و تاریخی دیده شده و باز استاد فرخی حمله فاتحانه سلطان غزنوی را چنین خلاصه میکند:

آنکه بر کند بیک حمله در قلعه تاغ  
وانکه بگشاد بیک تیر در ارگ زرنگ

خلاصه خلف باز بخشوده شد و مدت چهار سال در جوزجانان بود و بالاخره او را به گردیز فرستادند و در آنجا فوت کرد و سلطان مدتی سیستان را به حاجب قبحی و بعد به برادرش امین نصر سپرد.

منظور از این تذکر مختصر تاریخی که ایجا داده شد، این است که حوزه وسطی هیرمند تا بست در عصر ناصر الدین سبکتگین و از والی بست به طرف غرب تا اقصای نقاط سیستان در زمان سلطنت نظام الدین محمود در حیطة تصرف غزنویان درآمد و چون ابوالفضل بیهقی از آبادی های سبکتگین در حوالی بست چیزی نگفته و عمرانات پیرامون این شهر و بخصوص آبادی های لشکرگاه را به محمود نسبت میدهد، در دایره احتمال قریب به یقین گفته میتوانیم که در همان سال های 390 - 394 هجری قمری که امیر محمود با خلف سیستانی مواجه شد و این مواجه شدن آمدن های مکرر سلطان و سپاه سلطانی را در بست ایجاب میکرد نظارت سیستان از نظر اداره و سوقیات نظامی سبب شد که محمود زابلی ب فکر احداث لشکرگاه بزرگ برای مقر نظامیان خود در آستانه سیستان افتد.

در تاریخ مسعودی مربوط به وقایع سال 422 هجری که امیر مسعود در بلخ بود متنی داریم که از آن دو مطلب بسیار مهم به صراحت دستگیری میکند. یکی بنای آبادی های لشکرگاه در عصر محمود و دیگر وسعت و افزایش عمرانات جدید در آنجا در زمان امیر مسعود. اینک آن متن تقدیم میگردد:

"محرم این سال غره اش سه شنبه بود امیر مسعود رضی الله عنه این روز در کوشک در عبدالاعلی، سوی باغ رفت تا آنجا مقام کند. دیوان ها آنجا راست کرده بودند و بسیار بناها زیادت آنجا بوده و یک سال که آنجا رفتم دهلیز درگاه و دکانها همه دیگر بود که این پادشاه فرمود که چنان دانستی در بناها که هیچ مهندس را بکس نشمردی و اینک سرای نو که بغزنین می بینید مرا گواه بسنده است و بنشاپور شادیاخ درگاه و میدان نبود هم او کشید، بخط خویش، سرائی بدان نیکوئی و چندان سراهها و میدانها تا چنانست که هست و به بست، دشت چگان لشکرگاه امیر پدرش چندان زیادت ها فرمود چنانکه امروز بعضی بر جایست و این ملک در هر کاری آیتی بود، ایزد عز ذکره بر وی کناد."

در این متن قراریکه دیده میشود در حالیکه کاتب دیوان رسالت از امیر مسعود صحبت میکند «لشکرگاه را به پدرش محمود» نسبت میدهد و این شهادت بطور قطع وانمود میکند که بنای لشکرگاه بست بدست نظام الدین محمود گذاشته شده بود و چون محمود از 388 تا 421 هجری قمری سلطنت کرده است طوریکه پیشتر اظهار کردم عقیده برین دارم که سلطان غزنوی ابوالقاسم محمود انار الله برهانه

در سال اول زمامداری خود که با خلف در سیستان مقابل شد و رنج لشکر کشی های مکرر را در آن ناحیت دید، ب فکر بنای این مقر نظامی در آستانه سیستان در یک فرسنگی بست، کنار مجرای هیرمند افتاد و چون لشکرکشی مکرر سلطان در این ناحیت بین سال های 390 و 394 هجری قمری واقع شده است با اینکه در سال 401 هجری در موقع بروز وبای سخت شخصاً به سیستان آمد به احتمال قریب به حقیقت از پی گذاری بنای اول لشکرگاه در حدود 980 سال میگذرد. در همین متن، بیهقی شهادت میدهد که امیر مسعود در عصر خود در (لشکرگاه چندان زیادتها فرمود). سلطان مسعود نظیر این «زیادت» را نه تنها در لشکرگاه بست بلکه در جاهای دیگر هم فرمود مانند غزنی و بلخ و نیشاپور که در یکجا سرای نو و در جای دیگر درگاه و میدان شادیاخ و در نقطه سوم در کوشک در عبدالاعلی بناهای بسیار آباد کرد و این محض نمونه ئی بود از زیادت های عمرانی که استاد بیهقی بطور مثال در بین چند سطر گنجانبده است و مشت نمونه خروار اشتیاق سلطان مسعود را به آبادی و عمران نشان میدهد.

سلطان غزنوی مسعود شاه در مهندسی و طرح نقشه های عمرانی ید طولا داشت و همانطور که ابوالفضل میگوید: "این ملک در هر کار آیتی بود و چنان دانستی در بناها که هیچ مهندس را بکس نشمردی". خود طرح بناها را صورت میداد و بخط خویش نقشه های آنها را میکشید. پس با این سند موثق گفته میتوانیم که امیر مسعود به نوبه خودش در عصر سلطنت و زمامداری خود در لشکرگاه پدرش در بست الحاقات جدیدی بعمل آورد و طرح های نوینی ریخت و آبادی های تازه ئی ساخت و به این اساس حتماً یک قسمت عمرانات لشکرگاه یادگار عصر اوست که تاریخ آبادی آنها را باید بین سال های 421 و 432 هجری قمری در دوران سلطنت او تعیین کنیم. اگر تاریخ نگارش چند سطر متن بیهقی را که بالا دادیم در زمان سلطنت نهمین پادشاه غزنوی، فرخزاد بن مسعود نسبت بدهیم زیرا حین نگارش بعضی قسمت های تاریخ مسعودی این شهزاده هنوز حیات و بر تخت جلوس داشت، آنوقت گفته میتوانیم که در سال های بین 443 و 451 که زمان سلطنت فرخزاد است، قسمتی از آبادی های لشکرگاه افتاده و قسمتی هنوز پا برجا بود چنانکه خود گوید: "چنانکه امروز بعضی برجاست". خلاصه از این مطالعات بر می آید که در حوالی وسط قرن پنجم هجری قمری هنوز بعضی از عمرانات محمودی و مسعودی در لشکرگاه آباد بوده تا اینکه زمان سلطنت معین الدوله بهرامشاه رسید و قراریکه میدانیم در اثر رقابت های فیروز کوه و فیروزه کاخ و مخالفت های شخصی سلاطین غزنوی و ملوک جبال غور، سلطان علاء الدین حسین بن حسین بن سام غوری بعد از عقب زدن سپاه غزنه در دو میدان جنگ در میدان سوم مقاومت بهرامشاه را بکلی شکست و شهر غزنین را به قهر و غلبه گرفت و در آتش سوزی مفصل هفت شبانه روزی غزنین را به خاک برابر کرد.



اینجا راجع به این آتش سوزی چیز گفتمی ندارم. همگان از جزئیات آن اطلاع دارند. چیزیکه قابل تذکر است چند سطر قاضی منهاج السراج جوزجانی است که در طبقات ناصری میفرماید:

"علاء الدین روز هشتم بامداد با تمامت حشم غور و ملوک بر سر روضه برادران خود آمد، جامه عزا پوشیده با جمله لشکر و هفت شباروز دیگر بر سر آن روضها تعزیت داشت و ختم قرآن کرد و صدقات داد و صندوقهای برادران در مهدها نهاد و از غزنین رخت بر بست و به بلاد داور بست کوچ کرد و چون به شهر بست بر رسید قصور و عمارات محمودی را که در آفاق مثل آن نبود تمام خراب کرد و کل ولایت که به محمودیان مضاف بود جمله را خراب کرد و ویران گردانید و بغور باز آمد..."

این تذکار در تاریخچه لشکرگاه نهایت مهم است زیرا از روی آن به صراحت معلوم میشود که غزنین و لشکرگاه همانطور که دوره های عروج خود را یکسان سپری کردند، یکسان در آتش بیداد سوختند و به ویرانه تبدیل شدند. سال 454 هجری قمری (مطابق 1150 مسیحی) سالیست که غزنه و لشکرگاه بفاصله تقریباً یک ماه به امر سلطان علاء الدین حسین غوری طعمه حریق شدند. آتشی که به حکم جهانسوز مشتعل شد کاخهای محمودی و کوشک های مسعودی را در حضرت غزنه و در لشکرگاه بست یکسان ناپدید کرد.

متن جوزجانی در ین مورد بسیار صریح است و از آن معلوم میشود که سلطان فاتح غور بعد از ینکه صندوق های جنازه برادران خود را گرفت از همان راهی که معمولاً همیشه در مسیر ان تکیناباد را یاد میکنند، گذشته و در بست «قصور و عمارات محمودی را که در آفاق مثل آن نبود تمام خراب کرد.»

اگر تاریخ آغاز بنای اولیه لشکرگاه را در حوالی همان سال های 395 – 390 هجری قمری قرار دهیم در حدود 150 یا 155 سال لشکرگاه و کوشک دشت لکان مراتب عروج غزنوی ها را دید و بالاخره با غزنین یکجا و بیک وقت سوختانده شد.

کاوش و تحقیقات باستان شناسی شواهد آتش سوزی هائی را روی دیوارها و کف اطاق های کاخ لشکرگاه نشان میدهد و نه تنها آثار یک حریق بلکه شواهد دو آتش سوزی هویدا است که یکی آن حتماً همان حریق اولیه میباشد که در عصر جهانسوز و به امر جهانسوز در سال 454 هجری قمری بوقوع پیوسته است. در ین آتش سوزی اولی فرق میان غزنه و لشکرگاه اینقدر هست که غزنه سوخت و

با سوختن سخت ویران شد ولی لشکرگاه آتش گرفت و با زبانه های آتش سقف ها و گنبدی ها افتاد ولی به دیوارها و ارکان عمارات خساره زیاد وارد نشد و دیوارها و دهلیزها و اطاقها و ترتیبات عمرانی قصر بکلی از میان نرفت. چون لشکرگاه در دامان دشت لکان حتی از نفس شهر بست هم به یک فرسخی کناره تر در آغوش هیرمند افتاده بود، از صدمه و گزند و تخریب های قصدی که غرض آن بردن خشت و گل و خاک میباشد، مصئون ماند چنانچه بعد از آتش سوزی جهانسوز و حتی بعد از حریق و خرابی های بعدی شکل و قیافه اولی آن با مرمت کاری های وارده حفظ شد چنانچه همین الان [1332] هم دیوارهای کوشک به اندازه چندین متر بلند است و انعکاس سایه آن روی آب های هیرمند می افتد.

لشکرگاه مدت مدیدی متروک نماند زیرا جانشینان علاءالدین حسین غوری ازین کاخ نیمه ویرانه که بیشتر سقف ها و گنبدی ها آن خساره برداشته بود مجدداً به نفع خود استفاده کردند که ملاحظات باستان شناسی مؤید این نظریه است. موسیو شلوم برژه در طی مقاله ئی که راجع به مسجد جامع لشکری بازار نوشته و در شماره اول سال 1952 مجله *Afghanistan* به چاپ رسیده است، میگوید: "یکی از جانشینان علاءالدین غوری و یا یکنفر از امرای تابع ایشان به مرمت کاری لشکرگاه اقدام کردند." قرار معلوم سلطان علاءالدین حسین جهانسوز چهار سال بعد از آتش سوزی های غزنه و لشکرگاه که در سال 545 هجری قمری صورت گرفت، در سنه 549 در گذشت. بعد از او مدت کوتاهی ناصر الدین حسین مادینی به سلطنت رسید ولی حوزه و نفوذ و مدت مملکت داری او بقدری محدود و کوتاه بود که بعضی از مؤرخین نام او را قابل ذکر هم ندانسته اند. سپس نوبت سلطنت به ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین جهانسوز میرسد و این شاه هم تا 558 حکمفرمائی میکند و در همین سال سلطان غیاث الدین غوری بر تخت غور می نشیند. ذکر این وقایع در اینجا ازین لحاظ مهم و دلچسپ است که بتاریخ اولین مرمت کاری لشکرگاه تعلق پیدا میکند. کشفیات باستان شناسی در لشکرگاه یک خدمت مهم از نظر تاریخ انجام داده است و آن کشف کتیبه ایست به عربی که روی یکی از درب های قصر پیدا شده است و قرار آن اولین مرمت کاری معسکر غزنویان و کوشک سلطنتی بین سال های 550 و 559 هجری قمری صورت گرفته است. موسیو شلوم برژه در نتیجه اظهار عقیده میکند که نه تنها کوشک سلطنتی بلکه حتی مسجد جامع لشکرگاه هم در همین سنه و تاریخ مرمت کاری شده است. سنه 550 و 559 به این جهت گفتیم که در کتیبه مذکور با شکست و ریختی که متأسفانه تولید شده بصورت یقین تعیین سال مشکل است معذالک اهمیت کتیبه از نظر تاریخ مرمت کاری لشکرگاه بعد از آتش سوزی جهانسوز مسلم و غیر قابل تردید است. چون لشکرگاه در سال 545 سوخته است

مرمت کاری اول آن از 5 تا 14 سال بعد از تاریخ مذکور صورت گرفته است. حالا وظیفه مؤرخین است تا ببینند که تاریخ مرمت کاری اول لشکرگاه به عصر سلطنت کدام پادشاه غوری تصادف میکند. قراریکه بالاتر شرح دادیم بعد از جهانسوز که در 549 وفات میکند، اول ناصر الدین حسین مادینی بعد ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین و سپس سلطان بزرگ سلطان غیاث الدین روی صحنه می آیند. به علت محدود بودن حوزه سلطنت و کوتاه بودن دوره زمامداری (فقط یک سال) ناصر الدین حسین مادینی را حساب نمیکنیم. میماند ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین و سلطان غیاث الدین. امکان دارد که مرمت کاری کوشک لشکرگاه در عصر ملک سیف الدین که 7 سال سلطنت کرده است، صورت گرفته باشد. اگر قرائت کتیبه سر درب کاخ که ذکر آن گذشت به صورت یقین بعمل می آمد، این مسئله بصورت قطع حل میشد ولی قراریکه دیدیم از 550 تا 559 به چندین سال تاریخ اولین مرمت کاری قصر سلطنتی را نسبت داده میتوانیم. چون سلطان غیاث الدین در 558 هجری قمری به سلطنت رسیده است، دو سال اول مملکت داری او هم جزء سال هائی می آید که احتمال مرمت کاری قصر در طی آنها میرود. آیا ملک سیف الدین در هفت سال سلطنت خود از 551 تا 558 در علاقه هیرمند سفلی بخصوص نواحی بست و لشکرگاه نفوذ خویش را منبسط توانست؟ شبهه ئی نیست که خود جهانسوز بعد از ینکه از طرف سلطان سنجر عفو شد و به غور مراجعت کرد، بلاد جروم (گرم سیر) و داور (زمین داور) و بست را بار دیگر به قبضه تصرف خود درآورد. احتمال بسیار میرود که ملک سیف الدین در هفت سال سلطنت خود در ین حوالی نفوذ داشته و مرمت کاری لشکرگاه در عصر مملکت داری او صورت گرفته باشد. با ین احتمال، ین احتمال هم میرود که کار مرمت کاری قصر لشکرگاه در دو سال اول سلطنت سلطان غیاث الدین غوری صورت گرفته باشد. قاضی منهاج السراج جوزجانی در طبقه هفتم، طبقات ناصری تصریح میکند که ملوک نیمروز و سجستان در سال 571 به سلطان غیاث الدین رسل فرستادند و منقاد وی شدند. هکذا از رفتن شخص سلطان غیاث الدین به سجستان و از اعطای بالد جروم (گرم سیر) و تکیناباد به سلطان معزالدین بیاناتی میدهد. در صورتیکه سلطان مذکور قبل از 571 در نیمروز و سجستان نفوذی نداشته باشد، احتمال مرمت کاری لشکرگاه بست از او ساقط میشود و موضوع احتمال مرمت کاری قصر در زمان ملک سیف الدین تقویت میشود.

مسلم است که حیات در شهر بست بعد از حریق و خرابکاری عصر جهانسوز دفعته منقطع نشد چنانکه با تمام شدت و حدت حریق مفصل هفت شباروزی، زندگانی بکلی در شهر غزنین متوقف نگردد.

ملتفت باید بود که از لحاظ موقعیت و مفهوم واقعی با اینکه لشکرگاه و بست دو حصه یک شهر اند، میان آنها فرقی موجود است. بدین معنی که یکی مقر نظامی و اداری و جایگاه کوشک سلطنتی بود و دیگری کانون تجارتي و سرای ها و کاروان سرای ها و محل بود و باش و مسکن اهالی. یکی معسکر سپاه، مقر نظامی ها و صاحب منصبان و گاه گاه رهايشگاه سلاطين غزنوی بود و در دیگری قاطبه اهالی بست زندگانی داشتند. بدین ترتیب شبهه ئی نیست که بعد از آتش سوزی و خرابکاری جهانسوز در 545 لشکرگاه موقتاً متروک شد ولی زندگانی مردم در شهر بست با قتل و خرابکاری بکلی منقطع نشد. بعبارت دیگر چون شهر بست مسکن رعایا بود، مردمی که آنجا ماندند فوراً بقدر احتیاج و توانائی خود به مرمت کاری هائی شروع کردند ولی لشکرگاه که مقر نظامی ها و اهل اداره و شاه بود تا وقتی متوقف ماند که دستگاه اداری و نظامی و شاهی بدان احتیاج پیدا کرد. چون تاریخ تقریبی مرمت کاری قراریکه دیدیم روی یکی از درب های قصر کشف شده است، احتمال میرود که بین سال های 550 و 559 یا در زمان ملک سیف الدین یا در عصر سلطان غیاث الدین مرمت کاری اول صورت گرفته باشد.

در گفتار اول صفحه 10 متذکر شدیم که در مجاورت بست و یا مناطق بین بست و لشکرگاه به زیارت مزار «شهزادگان سر واز» و «شهزاد حسینی» مشرف شدیم. در زیارت اول الذکر لوایحی یافتیم که تاریخ آنها ربیع الاول سال 595 هجری قمری (1199 م) و شوال 611 هجری قمری (1215 م) خوانده شد. مضامین این دو لوحه سنگ قرار آتی است:

"هذا روضه مولانا الصدر الامام افضى القضاة العميد الاجل العالم التحرير نجم الدين عمدة الاسلام و المسلمين واعظ الملوك و السلاطن اخطب الخطباً معين الخلافة مقر الشرف العز ابو الفقير (الغناذك؟) ممد بن ابوالمعالي بن محمد الحسن نور الله مضجعه توفى يوم الجمعة من غرة شهر ربيع الاول سنة خمس و تسعين و خمسمائة"

"هذا القبر الصدر الامام الاجل عز الدين جلال الاسلام ابى شعبه مسعود بن الصدر الامير الامام الاجل جلا الدين اسمعيل بن محمد عفر الله له بتاريخ 27 شعبان سنة 611"

عجالتاً گفته نمیتوانیم که محمد بن ابو المعالی و جلا الدین اسمعیل بن محمد که بودند؟ تاریخ وفات ایشان سال های 595 و 611 هجری قمری برای مطالعه مبحث موجوده بسیار دلچسپ است و نشان میدهد که در نیمه دوم قرن 6 و آغاز

قرن 7 هجری رجال بزرگ در بست و بین بست و لشکرگاه زندگانی داشتند و تا آخر عمر در مسکن و ماوای خویش بودند. چیزیکه بیشتر دو تاریخ فوق الذکر را دلچسپ ساخته و به موضوع حاضره این مبحث به درد میخورد این است که به شهادت کتیبه های مذکور حیات در سال های مذکور در شهر بست ادامه داشت. البته یک چیز دیگر هم در بین میان بسیار قابل ملاحظه است و آن این است که سالهای دو کتیبه مذکور به سالهای وفات سلطان غیاث الدین غوری و اتسز بن علا الدین مطابقت میکند. یعنی در سال 595 هجری قمری سلطان غیاث الدین و در سال 611 هجری قمری اتسز بن علا الدین وفات کرده است.

بدین ترتیب می بینیم که در عصر سلطنت سلطان شهاب الدین غوری 598 – 606 و تا پایان حیات و سلطنت اتسز بن علا الدین 607 – 611 زندگانی در چوکات عادی در بست و لشکرگاه ادامه داشت و بزرگانی چون محمد بن ابو المعالی و جلا الدین بن محمد اسمعیل که هویت صحیح ایشان برای ما عجالتاً معلوم نیست، معاصر سلطان غیاث الدین و شهاب الدین و اتسز در شهر بست حیات داشتند و با سلاطین اول و ثالث الذکر چشم از جهان یکجا پوشیده اند.

آیا آتش سوزی دومی که شواهد آن در کاخ سلطنتی لشکرگاه دیده شده است، به چه عصری تعلق میگیرد؟ جواب این سؤال محتاج تحقیقات مزید است. چون بعد از حریق دوم هم کاخ و یا قسمتی از آبادی های لشکرگاه مورد استعمال داشته، تاریخ آتش سوزی دوم حتماً باید قبل از خرابی آخری معین گردد. چه وقت لشکرگاه برای آخرین مرتبه ویران شده است؟ که بعد از آن متروک مانده است؟

این هم سئوالی است که جواب صحیح آن محتاج تحقیقات صحیح و دقیق است. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت حفاریات فرانسوی آخرین خرابی کوشک لشکری بازار را یا در حوالی 611 هجری (1215 م) بیکی از خوارزمشاهیان و یا در حوالی 616 هجری (1220 م) به تهاجم مغل نسبت میدهد.

مغل های چنگیزی هر چه به بست و آبادی های مجاور، منجمله لشکرگاه کرده باشند، قدر مسلم این است که با تهاجم دهشتناک تیمور لنگ (784 هجری = 1383 م) حوزه هیرمند در سر تا سر مسیر آن که ما آنرا نیمروز یا سیستان افغانی میخوانیم و روزی سرسبزترین، آبادترین و پر جمعیت ترین نقاط وطن بود با تمام شهرهای با نعمت و ناز آن که در آن جمله بست و زرنج بحیث دو کانون بزرگ تجارتی و علمی و ادبی و نظامی در تمام شرق بلند آوازه بود، بخاک یکسان شد. تیمور که با اسلحه کاری پیش برده نتوانست، بندهای هیرمند و نهرهای آبیاری را ویران کرد. آب هیرمند از جلگه های مجاور قطع شد و بعلت

نرسیدن آب، زندگانی برای انسان و نبات غیر ممکن گردید. در عصر تیموریان هرات مشتی بیچاره و سرگردان مانند مرغکان پر و بال شکسته هنوز بیاد آشیان سوخته و ویرانه خود در پیرامون خرابه های بست جمع شدند ولی دیگر نیروی ایشان مستاصل شده بود و کم کم در مقابل هجوم ریگ و حرارت آفتاب و کمیابی آب توان مقاومت در خویش ندیدند و ناحیتی که صدها هزار نفر را تغذیه میکرد و از حیث نیروی بشری پرنفوس ترین نقاط شرق بود، به صحرای خشک و بایر و سوزان مبدل شد و هر که امروز از گرشک یا فراه تا چخانسور مسافرت کند، ملاحظه خواهد کرد که در طول تقریباً دوصد کیلومتر خرابه متصل خرابه افتاده و دیوار های نیمه ویرانه شهرهای آبادی چون زرنج، پشاوران، قرنین، طاق، بست، رام شارسن، بغنین، درتل، زروان، شووان و غیره تا کمرها در میان ریگ فرورفته و جغد هم طاقت ندارد که در کنگره های حصار آنها شبی توقف کند. همین قسم صدها قلعه و حصار و کوشک زیبا که هر کدام در روزگاری از خود فر و شکوه مخصوصی داشت و هر کدام مقر پهلوانان و رهائشگاه مردان بزرگ تاریخ بود، یا در ریگ ناپدید شده و یا نزدیک به ناپدید شدن است. در بست، در بستی که بزرگترین کانون بازرگانی و علمی و ادبی بود، در پیرامون حصار نیمه ویرانه، در خانه های مخروبه و شکسته زندگانی آهسته آهسته خاموش شد. در دهکده های محقر اطراف شهر مخروبه برخی کسان تا اواخر قرن 11 و اوائل قرن 12 که موقع ظهور سدوزائی ها است، باقی ماندند. حتی امروز هم بعضی خانواده ها در دهکده های گرد و نواح خرابه های بست زندگانی دارند ولی از شهر و شهر نشینی دیگر خبری نیست.

خلاصه حوزه هیرمند همان حوزه ئی که زرخیزترین و پرجمعیت ترین حصص افغانستان بود در اثر جور روزگار و خرابکاری های جهانسوز، چنگیز و تیمور و نرسیدن آب و هجوم ریگ منظره رقت باری بخود گرفته که دیدن آن اشک از چشمان انسان جاری میکند.

چیزی که مایه خوشنودیست، این است که خوشبختانه در اثر نقشه و تصمیم حکومت متبوعه ریاست بهره برداری وادی هیرمند مقر اداری خود را در جوار خرابه های لشکرگاه انتخاب کرده است. بعد از نه و نیم قرن باز اولاد نیرومند افغانستان موقع یافته است تا روی خرابه های متروکه اساس زندگانی نوین خود را پی ریزی کند. چون آب رفته باز به جوی آمده است، امید میرود حوزه هیرمند بار دیگر سر سبز و شاداب گردد و یک حصه معتنا به افغانستان مجدداً آباد و قابل رهایش گردد.

«خاتمه»

### فر و عظمت مسعود

ملک جهان بگیری از قاف تا به قاف  
مال شهان ببخشی از غور تا به غار  
توران بدان پسر دهی ایران بدین پسر  
مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار  
سیصد هزار شهر کنی به ز قیروان  
سیصد هزار باغ کنی به ز قندهار  
سیصد وزیر گیری بیش از بزرگمهر  
سیصد امیر بندی بیش از سپندیار  
اندر عراق بزم کنی در حجاز رزم  
اندر عجم مظالم و اندر عرب شکار  
بابل کنی بر اتبۀ مطربان خویش  
خلخ کنی وثاق غلامان میگسار  
افریقه صطبل ستوران بارگیر  
عموریه گریزگه باز و بازدار  
باغ ارم شراع تو باشد بروز خوان  
بیت الحرم رواق تو باشد بروز بار  
مهتر بود خزینه زر تو از خزر  
بهتر بود قمطره عطر تو از قمار  
زرادخانه تو بود هشتصد قلات  
انبار خانه تو بود هفتصد حصار  
قیصر شراب دارت و جیپال چوبزن  
خاقان رکابدارت و فغفور پرده دار  
جیحون گذاره کردی و سیحون کنی گذر  
ز آنسو مدار کردی ز ینسو کنی مدار  
غل بر نهادی تو به جیحون و رود نیل  
غل بود بر نهاده به جیحون بر استوار  
دو سال یا سه سال در آن بود تا به بست  
جسری بر آب جیحون محمود نامدار  
در مدت دو هفته به بستی تو ای ملک  
جسری بر آب جیحون به زان هزار بار  
دریا بدان سپه که به جیحون گذاشتی  
دریا نکرده بود به جیحون کسی گذار  
سالار خانیان را با خیل و با خدم  
کردی همه نگون و نگون بخت و خاکسار. «منوچهری»